



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



حبيبنا محمد

صلى الله عليه وسلم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حماسه جاویدان

نویسنده:

حشمت الله قنبری همدانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	حماسه جاویدان
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۸	آغاز واقعه
۸	اشاره
۹	آماده‌باش سپاه اموی
۱۱	مشعرالحرام حسین (ع)
۱۳	گفت‌وگوی حسین و زینب (علیهما السلام)
۱۴	در اثنای واقعه (عید قربان حسینی)
۱۴	اشاره
۱۵	خطبه امام
۱۶	امام در کلام امام، و توبیخ کوفیان
۱۸	نصایح یاران امام
۱۸	بازگشت خالص
۱۹	اتمام حجت و نفرین سپاه کوفه
۲۲	ملاقات با عمر سعد
۲۳	نصیحت امام به سپاه کوفه
۲۴	سخنرانی حر
۲۴	آغاز جنگ
۲۵	حماسهٔ اصحاب
۲۶	آتش زدن خیمه‌ها
۲۶	نماز عشق
۲۷	شهدای خاندان رسالت

۳۲	حماسه علی اصغر
۳۲	تنهایی امام
۳۳	وداع امام حسین
۳۵	آخرین وداع
۳۵	هجوم ناجوانمردانه
۳۶	شکوه نیایش
۳۷	پرواز تا ملکوت
۳۹	بعد از واقعه
۳۹	اشاره
۴۰	حکایتی عجیب
۴۱	وداع تلخ کاروان اهل بیت رسالت با سالار شهیدان و یاران باوفایش
۴۳	دفن بدن‌های مطهر شهدا
۴۴	کوفه در انتظار اسیران
۴۴	افشاگری خاندان رسالت
۵۲	در بارگاه ابن زیاد
۵۵	از کوفه تا شام
۵۷	سرزمین شام
۶۰	در مجلس یزید
۶۸	امام باقر (ع) در مجلس یزید
۶۸	افشاگری امام سجاد (ع)
۷۲	درخواست امام زین العابدین (ع)
۷۲	حرکت از شام
۷۳	اربعین
۷۴	درباره مرکز

مشخصات کتاب

- سرشناسه: قنبری همدانی، حشمت‌الله، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پدیدآور: حماسه جاویدان / حشمت‌الله قنبری.
مشخصات نشر: تهران: مشعر، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: ۱۶۸ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۴۰۱-۵
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه.
موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.
موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ق.
رده بندی کنگره: BP۴۱/۵/ق۸۷ح۸ ۱۳۹۱
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۴
شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۷۳۰۷۱
ص: ۱

مقدمه

- ↓
ص: ۲
↓
ص: ۳
↓
ص: ۴
↓
ص: ۵
↓
ص: ۶
↓
ص: ۷
↓

ص: ۸



ص: ۹

خیلی راه دور نیست، همین نزدیکی هاست.

خیلی هم نزدیک نیست، آخرین ایستگاه زمین تا پیوستن به آسمان است.

کربلا را می گویم!

همان جایی که دلت میل آنجا کرده است و هنوز راه نیفتاده رنگ آنجا گرفته‌ای.

در این کش و قوس رفتن، سمت راست خود را نگاه کن! کاروانی جلو دار توست که دست دلت را می گیرد و با خود همراه

می سازد،

نکند جا بمانی، کربلا فرصت تفرج نیست، فرصتی تنگ است که دست هدایت خدا از زاویه عرش و آستین حسین بن علی به

سوی تو دراز شده است.

... اما کمی این سوتر، سپاهیان پسر سعد و سرسپردگان آل ابوسفیان برایت



ص: ۱۰

دام گسترانیده‌اند تا در کربلا- نه به بالا- که به سوی بلا- روی! پاهایت را برهنه کن تا داغی و گدازانی سنگ ریزه‌های آن،

دست‌هایت را به سوی گرمای عشق لاهوت برافرازد.

مراقب باش مبادا در بازار کربلا خریدار غیر او شوی؛ زیرا تا همیشه حسرت و رنجی تو را رسد که توبه‌اش دل حر، و در خون

غلتیدن زهیر را مقتضی می‌شود.

... حالا- که حاجی کربلا- شده‌ای، از نیم‌شب زینب و سرگردانی نسیم‌های نینوایی فرات و شیدایی خیمه‌نشینان توحید

آغاز کن.

آرام چشم‌هایت را ببند و باز کن.

... لیبک زبانت را به میثاق بگردان و آهسته و عاشقانه بگوی لیبک، لیبک، لیبک یا حسین!



ص: ۱۱

آغاز واقعه

اشاره

تاریکی همه‌جا را فرا گرفته و شب سایه‌اش را بر زمین گسترانیده بود. در گوشه‌ای از سرزمین خدا صحنه‌آرایی عجیبی بود؛

یک طرف چهار هزار^۱ آمار سپاه ابن سعد از چهار هزار تا سی هزار نفر گزارش شده است. ^۲نفر جمعیت مغرور و تا دندان

مسلح که در آرزوی فداهای پربار و مناصب رفیع، پیمانۀ دنیا را به دست گرفته و در آرزوی جاه و جلال و مال، در دخمه

کوچک اندیشه خود چیزی غیر از قتل و غارت راه نمی‌دادند و از سوی دیگر، جمعیتی محدود، خیمه‌های کوچک خود را

مأوی اهالی ملکوت ساخته و سرمست از ولایت حق، به تمام جذبه‌ها و دلخوشی‌های دنیا طعنه زده و آغوش خود را به روی مرگ گشوده بودند.

یک طرف در پی سراب و یک طرف در آرزوی



ص: ۱۲

جرعه‌ای آب! تمام حق و تمام باطل در یک سرزمین کوچک مقابل هم صف کشیده، و همگی در انتظار فرجام این رویارویی ناعادلانه نشسته بودند که شمر بن ذی‌الجوشن، با فرمانی از عییدالله بن زیاد بر عمر بن سعد وارد شد: §جوشن در لغت به معنای زره و سینه فراخ است. نام اصلی ذوالجوشن، شرحبیل بن قرط اعور است و چون پادشاه ایران به او زرهی پوشانده بود و نخستین مرد عرب بود که زره بر تن کرده بود، به این لقب معروف شد؛ یا اینکه سینه برجسته و فراخ داشته است. نهایتاً الارب، نویری، ج ۷، ص ۱۷۴ §

«... اما بعد، من تو را نزد حسین نفرستادم که دست از او بداری و به او مهلت دهی و برای او آرزوی سلامت و زندگی کنی؛ یا پیش من بنشین و از او شفاعت کنی. دقت کن و بنگر، اگر حسین و یارانش تسلیم شدند آنان را به سلامت نزد من بیاور و اگر نپذیرفتند، بر ایشان حمله کن و همه را بکش و آنان را مثله کن که آنان سزاوار این کارند و چون حسین کشته شد، بر سینه و پشت او اسب بتاز که او ناسپاس و مخالف و ستمگر و قطع‌کننده پیوند خویشاوندی است. اگر دستور ما را اجرا می‌کنی، به تو پاداش شنونده فرمانبردار خواهیم داد و اگر از اجرای آن خودداری می‌کنی، از شغل و لشکر ما کناره بگیر و لشکر را به شمر واگذار که ما دستور خود را به او داده‌ایم».



ص: ۱۳

عمر بن سعد پس از آگاهی از متن نامه عییدالله بن زیاد، به شمر گفت: «گمانم این است که تو مانع آن شده‌ای تا پیشنهادی را که به ابن زیاد دادم، بپذیرد. کاری را که امیدوار بودیم اصلاح شود، تباه کردی. به خدا سوگند حسین (ع) هرگز تسلیم نمی‌شود که منشی والا و خوددار میان دو پهلوی اوست».

شمر گفت: «به من بگو چه می‌کنی؟ آیا دستور امیرت را اجرا می‌کنی و با دشمن او می‌جنگی، یا آنکه لشکر را به فرمان من وا می‌گذاری؟»

عمر بن سعد به وی پاسخ داد: «نه هرگز برای تو کرامتی نباشد. من خود این کار را به عهده می‌گیرم و چیزی نصیب تو نمی‌شود. فرماندهی پیاده‌نظام را به تو می‌سپارم» §نهایتاً الارب، ج ۷، ص ۱۷۵؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۱۸۳؛ کامل، ابن‌اثیر، ج ۴، ص ۵۶ §

آماده‌باش سپاه اموی

فرمان آماده‌باش صادر شد و شامگاه روز پنجشنبه، نهم محرم‌الحرام، لشکر بنی‌امیه به سوی اردوگاه توحید حرکت کرد. در این میان، شمر که برای فرزندان ام‌البین از عییدالله امان‌نامه گرفته بود، خود را کنار اردوگاه امام (ع) رساند و



ص: ۱۴

فریاد زد: «خواهرزادگان من، کجا هستید؟ عباس و عبدالله، جعفر و عثمان، کجا هستید؟» کسی او را پاسخ نگفت. اما امام خطاب به برادران خود فرمود: «او را پاسخ دهید، گرچه انسان تبه کاری است».

آنها مقابل وی آمدند و گفتند: «چه شده است و چه می خواهی؟» شمر گفت: «شما خواهرزادگان من در امان هستید و خود را با حسین (ع) قربانی نکنید».

فرزندان ام البنین گفتند: «نفرین خدا بر تو و بر امانت باد. هر چند ادعای دایی بودن ما را داشته باشی! آیا به ما امان می دهی، حال آنکه برای پسر رسول خدا (ص) امانی نیست و از ما می خواهی در اطاعت لعنت شدگان و فرزندان آنان در آییم؟» §نهایه الارب، ج ۷، ص ۱۷۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵. طبری می گوید: «عباس گفت: نیازی به امان تو نیست. امان خداوند بهترین و برترین امان هاست»؛ تذکره الخواص، ص ۲۴۹ §.

پسر سعد، با مشاهده چنین حماسه ای فریاد زد: «یا خیل الله اربکی و ابشری بالجنه» §وقعه الطف، ص ۱۹۳ §؛ «ای سواران خداوند سوار شوید و شما را بشارت به بهشت می دهیم». عجباً شعاری که در فتح قادسیه سعد وقاص بر زبان رانده بود، هم اکنون در مبارزه با خاندان وحی به کار گرفته می شد!



ص: ۱۵

در این هنگام امام (ع) مقابل خیمه خویش نشسته و درحالی که به شمشیرش تکیه کرده بود، چند لحظه ای به خواب رفت. زینب که بانگ هیاهوی لشکر اموی را شنیده بود، خود را به برادر رساند و او را بیدار کرد و گفت: «آیا این همه را نمی شنوی؟»

امام درحالی که سر را بلند می کرد، فرمود: «هم اکنون رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که به من فرمود: تو نزد ما خواهی آمد». زینب بر چهره خود زد و فریاد برآورد: «ای وای من!» امام او را دلداری داد و فرمود: «خواهرم برای تو وای نیست! خدایت رحمت کند! آرام گیر!»

عباس که کمی دورتر شاهد گفت و گوی برادر و خواهر خود بود، پیش آمد و گفت: «ای برادر، این قوم آهننگ تو کرده اند». امام فرمود: «از آنها پرسید برای چه آمده اند و چه چیز آنان را به اینجا کشانده است؟»

عباس به همراه گروهی حدود بیست نفر به سوی آنان شتافت و علت حرکت آنان را جویا شد.

گفتند: «فرمان رسیده است که به شما پیشنهاد کنیم یا تسلیم حکم امیر شوید یا هم اکنون با شما جنگ خواهیم کرد». عباس گفت: «عجله نکنید تا من پیغام شما را به حسین (ع) برسانم».

آنان ایستادند و عباس با شتاب خود را به حضور امام



ص: ۱۶

حسین (ع) رساند و ماجرا را گزارش کرد.

امام (ع) فرمود: «برگرد و اگر می توانی آنان را تا فردا از این کار بازدار! شاید که امشب برای پروردگار خویش نماز بیشتری

گزاریم و دعا و استغفار کنیم!» §وقعه الطف، ص ۱۹۵؛ نهایه الارب، ج ۷، ص ۱۷۶ §.

عباس نزد آنان بازگشت و گفت: «ابی عبدالله از شما می خواهد که امشب را برگردید تا درباره پیشنهاد شما اندیشه کند و فردا به خواست خدا همدیگر را می بینیم؛ یا راضی می شویم و کاری را که بر ما تحمیل می کنید می پذیریم یا آنکه آن را رد

خواهیم کرد».

عمر بن سعد نظر شمر را جویا شد. او گفت: «فرماندهی با توست هر چه نظر تو باشد». آن گاه رو به همراهان خود کرد و گفت: «رأی شما چیست؟»

عمر بن حجاج زبیدی گفت: «سبحان الله! به خدا سوگند اگر دیلمیان چنین تقاضایی می کردند، بر تو لازم بود که قبول کنی». قیس بن اشعث نیز اظهار داشت: «به آنان مهلت بده، به جان خودم سوگند سپیده دم فردا با تو به نبرد خواهند پرداخت». عمر بن سعد گفت: «به خدا اگر بدانم چنین می کنند به آنان مهلت نمی دهم».



ص: ۱۷

مشعر الحرام حسین (ع)

پس از رد و بدل شدن سخنان، مقرر شد آن شب را که شب دهم محرم الحرام سال ۶۱ هجری بود، به اهل بیت پیامبر مهلت دهند. §نهایه الارب، ج ۷، ص ۱۷۷؛ وقعه الطف، صص ۱۹۵ و ۱۹۶؛ مقتل الحسین، ج ۳۱، ص ۲۵۰. آرام آرام آرام التهاب فروکش کرد و امام همراه با سالکان صراط مستقیم و بهترین بندگان عالم و عارف خدا، در اندیشه دیدار جمال حق بودند. مهتاب شب دهم محرم، اردوگاه حسینی غرق در مناجات و نماز و نجوای عاشقانه بود؛ گویی راز و نیازشان تنها حلقه های پیوند ناسوت و ملکوت است.

امام (ع) دستور داد که خیمه ها را به هم نزدیک تر، و طناب های خیمه ها را به یکدیگر متصل کنند. پستی و بلندی ها بررسی شد تا مجال نفوذ جنایتکاران غارتگر اموی به خیمه ها گرفته شود.

پس از انجام مقدمات، در حاشیه پشت خیمه های اردوگاه توحید، خندقی حفر شد تا خیمه های زنان و کودکان در امنیت باشد. داخل خندق هیزم ریختند. در تمامی مراحل کار، نافع بن هلال امام را همراهی می کرد. §انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۶؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۷۷؛ حیاة الامام الحسین ع، ج ۳، ص ۱۷۴.



ص: ۱۸

با آرام شدن اوضاع، بندگان صالح خدا به نیایش و سخنان امام هدایت خود، گوش فرادادند:

بر خداوند تبارک و تعالی بهترین ثنا را می فرستم و او را در خوشی و ناخوشی می ستایم. پروردگارا تو را ستایش می کنم که ما را به پیامبری کرامت بخشیدی و به ما قرآن آموختی و علم دین را ارزانی داشتی و برای ما گوش و چشم و دل آفریدی. خداوندا ما را از سپاسگزاران خود قرار ده.

من یارانی بهتر از یاران خود نمی دانم و خاندانی نیکوتر و مصرتر بر صله رحم از خاندان خود نمی شناسم. خداوند به همه شما از سوی من پاداش نیک عنایت فرماید. همانا گمان من این است که فردا روز رویارویی ما با این جماعت است. من به همه اجازه دادم و همگان با رضا و خشنودی من بروید و حقی از من بر شما نخواهد بود. اینک شب شما را فرا گرفته است؛ آن را مرکب خود سازید و بروید و هر یک از شما دست یکی از افراد خاندان مرا بگیرد و در این سرزمین، در روستاها و شهرها پراکنده شوید تا خداوند گشایشی رساند. این قوم فقط در جست و جوی من هستند و اگر بر من دست یابند، از جست و جوی دیگران دست برمی دارند. §نهایه الارب، ج ۷، ص ۱۷۷؛ وقعه الطف، ص ۱۹۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۷؛ بحار الانوار، ج

سخنان امام جان‌های اهالی عشق را گداخت. آنهایی که



ص: ۱۹

مانده بودند، زینت‌های عرش خداوندی بودند که در آرزوی شهادت لحظه‌شماری می‌کردند و جایی جز کوی حسین (ع) نمی‌شناختند. برادران و پسران و سلحشوران از بنی‌هاشم سخن گفتند و عباس نخستین کسی بود که سخن گفت:

لَمْ نَفْعَلْ؟! انْبِقَى بَعْدَكَ؟! لا اَرِنَا اللهُ ذَلِكْ اَبَدًا.

برای چه این کار را انجام دهیم؟! فقط برای اینکه پس از تو زنده و باقی بمانیم؟! خداوند هرگز آن را برای ما فراهم نسازد.

امام خطاب به فرزندان عقیل فرمود: «برای شما همان شهادت مسلم کافی است. شما را اجازه دادم تا بروید».

آنان پاسخ دادند: «مردم چه خواهند گفت؟! می‌گویند سرور و بزرگ خود و پسرعمویمان را که بهترین عموها بودند، رها کردیم و همراه آنان یک تیر نینداختیم و شمشیر و نیزه‌ای نزدیک و نمی‌دانیم چه کردند! به خدا سوگند چنین نخواهیم کرد. بلکه جان و مال و خاندان خود را فدای تو می‌سازیم و همراه تو می‌جنگیم تا در جایگاه تو با تو وارد شویم و خداوند زندگی پس از تو را روسیاه و زشت گرداند». §نهایه الارب، ج ۷، صص ۱۷۷ و ۱۷۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۸؛ ارشاد، مفید، ج ۲،

صص ۹۳ و ۹۴؛ وقعه‌الطف، ص ۱۹۹ §

سپس مسلم بن عوسجه اسدی برخاست و گفت: «آیا



ص: ۲۰

ما تو را رها کنیم و نتوانیم در پیشگاه خداوند برای ادا نکردن حق تو عذری موجه داشته باشیم؟! به خدا سوگند از تو جدا نمی‌شوم تا آنکه نیزه خود را در سینه آنها بشکنم و تا هنگامی که دسته شمشیرم در دستم باشد، به آنان ضربه می‌زنم. به خدا سوگند اگر اسلحه برای جنگ کردن با آنان نداشته باشم، آن‌قدر بر آنها سنگ خواهم زد که در دفاع از تو کشته شوم».

آن‌گاه سعد بن عبدالله حنفی گفت: «به خدا سوگند تو را رها نمی‌کنیم تا آنکه خداوند بداند که در غیاب رسول خدا (ص) حرمت او را در وجود تو حفظ کردیم. به خدا سوگند اگر بدانم کشته می‌شوم و باز زنده می‌شوم و سپس زنده می‌سوزم و خاکسترم بر باد داده می‌شود و این کار هفتاد بار بر من تکرار می‌شود، باز از تو دست برنمی‌دارم تا در دفاع از تو جان دهم؛ چرا چنین نکنم که فقط یک بار کشته شدن است و سپس، کرامت و سعادت بی‌پایان که هرگز سپری نمی‌شود؟!»

زهیر بن قین گفت: «به خدا سوگند دوست دارم کشته و سپس زنده شوم و باز کشته شوم، و هزار بار این چنین کشته شوم تا خدا با کشته شدن من بلا را از تو و این جوانمردان خاندانت بگرداند». §نهایه الارب، ج ۷، ص ۱۷۸ §



ص: ۲۱

هر کس سخنی گفت و سبکبالان عاشق حسین (ع)، هریک به شیوه‌ای، شکوه عشق خود را به نمایش گذاشتند و امام نیز به تمامی آنان مژده وصال داد. آن‌گاه هر کدام به خیمه خود بازگشتند و هرچند گاه با هم گفت‌وگو می‌کردند.

آن شب سرزمین کربلا محو مناجات و راز و نیاز بندگان صالح خدا و سربازان راستین و نزدیک حسین بود. اما، دل زینب حال و هوایی دیگر داشت. او به شکل دیگری خود را مهیا می‌ساخت تا صبر و شکیبایی را وامدار استقامت یگانه خود سازد.

پس از آنکه ارتش توحید رفتند تا کربلا را با زمزمه مناجات خود کانون توجه اهالی آسمان کنند، زینب برادر و امام خود را دید که این چنین می سراید:

يا دهرُ افِّ لک من خلیلٍ
کم لک بالاشراقِ والاصیل
من صاحبِ أو طالبِ قتیل
والدهرُ لا یقنع بالبدیل
وانما الامرُ الی الجلیل

و کل حیّ سالک السبیل §.نهایه الارب، ج ۷، ص ۱۷۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۸؛ وقعه الطف، ص ۲۰۰؛ مقاتل الطالبین، ص ۱۱۳. §

ای روزگار، وای بر تو که چه دوست بدی هستی در



ص: ۲۲

بامدادان و شامگاهان؛ چه بسا یاران و دنیاجویانی که آنان را کشته می داری! آری روزگار کسی را به جای دیگری قبول نمی کند و همانا کار به دست خداوند جلیل است و هر زنده ای راه مرگ را می پیماید.

این جملات بلند چند بار بر زبان امام جاری شد و زینب طاقت از کف داد و درحالی که خود را به برادر می رساند، فریاد برآورد:

لیت الموت اعد منی الحیاء، الیوم ماتت فاطمة (علیها السلام) امی و علی (ع) ابی و حسن (ع) اخی یا خلیفه الماضین و ثمال الباقین.

ای کاش مرگ، زندگانی مرا می ربود. امروز روزی است که مادرم فاطمه، پدرم علی و برادرم حسن در گذشته اند، ای باقیمانده گذشتگان و ای پناهگاه بازماندگان!

دختر علی (ع) کمی بی تاب شده بود. او حسین (ع) را همه هستی خود می دانست و در سیمای آسمانی او تمامی عزیزان خود را می جست. از کودکی تا امروز برادر را این چنین ندیده بود. چون دیدگان امام به خواهر افتاد، فرمود: «خواهرم شیطان بردباری تو را نرباید!»

زینب گفت: «پدر و مادرم فدایت باد که در انتظار کشته شدن خود هستی! خداوند جانم را فدای تو گرداند!»

درحالی که بغض گلوی حسین را می فشرد و چشمانش



ص: ۲۳

پر از اشک شده بود، گفت: «اگر دست از سر مرغ سنگ خوار § مرغ سنگ خوار، پرنده ای کوچک به اندازه کبوتر است که به عربی «قطاة» خوانده می شود. § بردارند، می خوابد.» زینب فرمود: «ای وای بر من که تو را به زور و ستم می کشند و این قلب مرا بیشتر می فشرد و بر جانم دشوارتر است.» آن گاه بر صورت خود زد و بیهوش بر زمین افتاد. امام به چهره خواهر آب پاشید

و به او گفت: «خواهرم تقوا پیشه ساز و از خداوند آرامش و تسلا درخواست کن و بدان که همه مردم زمین خواهند مرد و اهالی آسمان نیز باقی نخواهند ماند و همه چیز جز ذات حق که زمین را به قدرت خویش آفریده است و مردم را پس از مرگ مبعوث می کند، در روز رستاخیز باز خواهند گشت و او خداوند یگانه است. پدر و مادر و برادرم که از من برتر بودند به جهان دیگر شتافتند و من و آنان و همه مسلمانان باید از پیامبر خدا پیروی کنیم که او نیز به جهان باقی شتافت» .

امام پس از آنکه کمی به خواهرش آرامش بخشید، خطاب به او و سایر زنان بنی هاشم که با صدای شیون زینب اجتماع کرده بودند، فرمود: «ای خواهر، تو را سوگند می دهم که چون در گذشتم برای من گریبان چاک نسازی و چهره خراش ندهی و بانگ برنداری و کلام



ص: ۲۴

ناروا بر زبان نیاوری و برای خود تقاضای مرگ نکنی» .

در اردوگاه عمر بن سعد نیز سپاهیان بنی امیه در اندیشه قساوت‌ها، بی‌رحمی‌ها و غارتگری‌های فردای خود بودند و نقشه‌هایشان را برای مثله کردن اجساد شهدا مرور می کردند.

امام تا سپیده دم گاهی به عبادت و راز و نیاز با پروردگار می پرداخت و گاهی با اهل حرم گفت و گو می کرد و گاه به یاران صادق خود سر می کشید. هنگام سحر، چشم امام برای لحظاتی به خواب گرم شد. در خواب دید سگ‌ها به آنان حمله کرده‌اند؛ در میان سگ‌ها، سگی سیاه و سپید بود که درنده‌خویی بیشتری داشت، و به طرف او هجوم آورد... [سپس] در افق، رسول خدا را دید که فرمود: «تو شهید امت من هستی. اهالی آسمان و افق اعلا تو را مژده می دهند». §مقرم، مقتل الحسین،

ص ۲۱۹ §



ص: ۲۵

در اثنای واقعه (عید قربان حسینی)

اشاره

آرام آرام از پس شب، سپیده دمید تا خورشید روز جمعه §بعضی از منابع نوشته‌اند که واقعه عاشورا در روز شنبه روی داده است؛ کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۹، جمعه یا شنبه؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۰ §، دهم محرم سال ۶۱ هجری §ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۹؛ اخبار الطوال، صص ۲ و ۳؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۴؛ اعلام الوری، ص ۲۳۷ §، با مقدس‌ترین و پاک‌ترین خون‌های عالم، چهره‌اش را رنگ کند.

آن روز در جام شفق مل کرد خورشید

بر خشک چوب نیزه ها گل کرد خورشید

شید و شفق را چون صدف در آب دیدم

خورشید را بر نیزه گویی خواب دیدم

خورشید را بر نیزه؟ آری این چنین است

خورشید را بر نیزه دیدن سهمگین است § رجعت سرخ ستاره، علی معلم، ص ۶۳ §



ص: ۲۶

خورشید که نقاب از چهره برداشت، امام قرآنی را پیش روی خود گرفت و دست‌ها را به آسمان بلند کرد و با بی‌نیاز به راز و نیاز پرداخت:

پروردگارا! تو مایه اطمینان من در هر سختی، و امید من در هر گرفتاری هستی. در هر مشکلی که برای من پیش می‌آید تو ذخیره و اعتماد منی. چه اندوه‌ها و گرفتاری‌ها که در آن، دل ناتوان و چاره‌سازی اندک و دوست وامانده شد و دشمن سرزنش کرد، آن را به پیشگاه تو شکایت آوردم که از همگان تنها به تو رغبت داشتم و تو آن را گشودی و از میان برداشتی و کفایت فرمودی. تو صاحب همه نعمت‌ها و نیکی‌ها و پایان و سرانجام همه خواسته‌هایی! § نه‌ایه‌ الارب، ج ۷، ص ۱۸۱ §
به فرمان امام مقداری نی و هیزم فراهم کردند و در پشت خیمه‌ها آتش زدند تا مبادا از پشت سر مورد هجوم قرار گیرند.
سپاه دشمنان به سوی اردوگاه حسین پیشروی کرد و شمر با دیدن شعله‌های آتش در پشت خیمه‌ها گفت: «ای حسین، در همین جهان و پیش از روز رستاخیز به سوی آتش شتاب گرفتی؟» امام در پاسخ وی گفت: «تو برای سوختن در آتش دوزخ سزاوارتری.»



ص: ۲۷

خطبه امام

آن‌گاه امام بر مرکب خود سوار شد و با صدای بلند خطاب به سپاه عمر سعد فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ اسْمِعُوا قَوْلِي وَلَا تَعْجَلُوا حَتَّىٰ أَعْظَمَكُمْ بِمَا هُوَ حَقٌّ لَكُمْ عَلَيَّ، وَ حَتَّىٰ أَعْتَدِرَ إِلَيْكُمْ مِنْ مَقْدَمِي عَلَيْكُمْ، فَإِنْ قَبِلْتُمْ عُذْرِي وَ صَدَقْتُمْ قَوْلِي وَ أَعْطَيْتُمُونِي النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ كُنْتُمْ بِعَدْلِكَ أَسِيدٌ وَ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيَّ سَبِيلٌ وَ إِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنِّي الْعُذْرَ وَ لَمْ تُعْطُوا النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُونِ § يونس: ۷۱ §
إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ § اعراف: ۱۹۶ §

ای مردم، سخن مرا بشنوید و برای جنگ با من شتاب نکنید تا شما را به آنچه شایسته شماست اندرز دهم و انگیزه خود را از آمدن به سوی شما باز گویم. اگر گفتار مرا بپذیرید و انصاف دهید، سعادت‌مند خواهید بود و برای جنگ با من دلیلی ندارید و اگر نپذیرفتید و انصاف روا نداشتید، شما و هم‌پیمانانتان همدل شوید و درباره من هر چه می‌خواهید انجام دهید و به من مهلت ندهید. همانا



ص: ۲۸

یاور من پروردگاری است که قرآن را فرو فرستاده و او یاور و دوستدار نیکان است.

سخنان امام حسین (ع) آن‌چنان اندوه بزرگی را پدید آورد که زنان آل طه و دختران رسول خدا طاقت از کف دادند و با صدای بلند گریستند. صدای گریه و شیون آنها موجب شد تا امام سخن خود را قطع کند و عباس و علی اکبر را مأمور نماید تا آنان را تسلا دهند و آرام کنند.

امام پیغام فرستاد: «صبر کنید که به خدا سوگند فراوان خواهید گریست». §نهایه الارب، ج ۷، ص ۱۸۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۲؛ کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۱. بانوان حرم با شنیدن فرمان امام صدای خود را در سینه حبس کردند و آرام آرام گریستند.

مأموریت آرامش خیمه‌های حسین (ع) به عهده عقیل بن هاشم و تکیه‌گاه خاندان وحی است؛ زینبی که در همه جا و همه حال از حسین جدا نشده و جای جای بوسه‌های پیامبر رحمت، علی (ع) و مادر گرامی خود را بر سر و صورت مظلوم کربلا دیده است و هم‌اکنون شادی دل رسول خدا را در محاصره شمشیرهای برهنه سپاه شقاوت و گمراهی می‌بیند؛ به‌راستی چه مأموریت بزرگی است!



ص: ۲۹

امام در کلام امام، و توبیخ کوفیان

سپس امام، خدای را حمد و ثنا گفت و بر رسول خدا و فرشتگان و پیامبران درود فرستاد و فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! انْسُبُونِي مَنْ أَنَا ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَيَّ أَنفُسَكُمْ وَعَابِبُوهَا وَأَنْظُرُوا هَلْ يَصْلُحُ لَكُمْ قَتْلِي وَانْتِهَاكَ حُرْمَتِي؟
أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَابْنَ وَصِيِّهِ وَابْنَ عَمِّهِ وَأَوَّلِ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْمُصَدِّقِ لِرَسُولِ اللَّهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ؟
أَوَلَيْسَ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عُمُّ أَبِي؟ أَوَلَيْسَ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ عَمِّي؟ أَوَلَمْ يَبْلُغْكُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِي وَ لِأَخِي؟ :
هَيْذَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. فَإِنَّ صِدْقَتُمُونِي بِمَا أَقُولُ وَهُوَ الْحَقُّ، وَ اللَّهِ مَا تَعَمَّدْتُ كَذِبًا مُنْذُ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمُقَّتْ عَلَيْهِ أَهْلُهُ،
وَيَضُرُّ بِهِ مَنْ اخْتَلَفَهُ، وَ إِن كَذَبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ لَوْ سَأَلْتُمُوهُ أَخْبَرَكُمْ، سَيَلُمُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَ أَبَا سَعِيدِ الْخُدْرِيَّ وَ
سَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ وَ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ وَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالَهَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لِي وَ لِأَخِي، أَمَا
فِي هَذَا حَاجِرٌ لَكُمْ عَنْ سَفْكَ دَمِي؟! §نهایه الارب، ج ۷، ص ۱۸۲؛ حیاة الامام الحسين، ج ۳، ص ۱۸۴.

اما بعد، نسبت مرا به یاد آورید و ببینید که من کیستم. به



ص: ۳۰

خود رجوع کنید و از خویش پرسید و بنگرید که آیا کشتن و شکستن حرمت من برای شما پسندیده و سزاوار است؟! مگر من پسر دختر پیامبر شما و پسر وصی و پسر عمومی او و نخستین کس از مؤمنان و تصدیق کننده رسول خدا و آنچه آورده است، نیستم؟! مگر حمزه سیدالشهدا عمومی پدرم نیست؟! مگر جعفر طیار که با دو بال خود در بهشت پرواز می‌کند، عمومی من نیست؟! مگر این سخن معروف و مشهور در میان خودتان را که رسول خدا در مورد من و برادرم فرمود: «این دو سرور جوانان بهشتند»، نشنیده‌اید؟! اگر این سخن مرا تصدیق می‌کنید که حق است - به خدا سوگند از هنگامی که دانسته‌ام که خداوند دروغگو را دشمن می‌دارد و دروغگو زیان می‌بیند هرگز دروغ نگفته‌ام - و اگر سخن مرا تصدیق نمی‌کنید، هنوز کسانی میان شما هستند که اگر از آنها سؤال کنید به شما خبر خواهند داد.

از جابر بن عبدالله انصاری یا ابوسعید خدری یا سهل بن سعد ساعدی یا زید بن ارقم یا انس بن مالک پرسید. . . آیا تنها این حدیث کافی نیست که شما را از ریختن خون من بازدارد.

. . . بر فرض که در این سخن شک داشته باشید، آیا در این مورد نیز که من پسر دختر پیامبر شما هستم، دچار تردید

هستید؟! به خدا سوگند در شرق و غرب زمین، در میان شما و دیگران، کسی جز من، پسر دختر رسول خدا نیست. به من بگویید چرا به کشتن من برخاسته‌اید؟! آیا کسی از شما را کشته‌ام؟! یا مالی از شما را تلف کرده‌ام؟! یا زخمی به کسی

زده‌ام که می‌خواهید قصاص کنید؟! §ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۷.

سپاه عمر سعد را سکوتی مرگبار فراگرفت و کسی به سخنان امام پاسخ نگفت. امام پیمان‌شکنان کوفه را که با نامه و پیغام او را برای هدایت و نجات خود فراخوانده بودند و هم‌اکنون شمشیرهایشان را برای کشتن او آماده می‌ساختند، میان صفوف به هم پیوسته سپاه اموی می‌دید؛ خطاب به آنها فرمود:

«ای شبت بن ربیع، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث، مگر شما برای من ننوشتید که میوه‌ها رسیده و باغستان‌ها سرسبز و چاه‌ها پر آب شده است و تو به سوی لشکری آماده خواهی آمد؟ آنان بی‌شرمانه گفتند: ما چنین نوشته‌ایم. امام فرمود: سبحان الله! به خدا سوگند که نوشته‌اید!»

شمر که تأثیر سخنان امام را برای وحدت و انسجام سپاه بنی‌امیه خطرناک می‌دید، فریاد زد: «او خدا را

براساس یک حرف می‌پرستد و در گمراهی است و نمی‌داند که چه می‌گوید!» §تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۳؛ نهایتاً الارب، ج ۷، ص ۱۸۲.

حبيب بن مظاهر در پاسخ شمر با تندی گفت: «به خدا سوگند تو خدا را با حرف می‌پرستی، آن هم با هفتاد زبان؛ و غرق در تباهی و گمراهی هستی. اینکه سخن حسین (ع) را نمی‌فهمی راست می‌گویی؛ چرا که خدا بر دل تو مهر زده است». پس از این گفت‌وگو بار دیگر سکوت جمعیت را فراگرفت. سپس امام (ع) فرمود: «ای مردم اگر مرا نمی‌خواهید، بگذارید از پیش شما به پناهگاه خود در نقطه‌ای دیگر از زمین بروم».

قیس بن اشعث گفت: «چرا به حکم پسر عموهایت تسلیم نمی‌شوی؟ آنان کاری که دوست نداشته باشی درباره تو انجام نخواهند داد و بدی از آنان به تو نخواهد رسید». امام (ع) در پاسخ قیس فرمود: «تو هم برادر آن برادری. §محمد بن اشعث، برادر قیس، به مسلم بن عقیل امان داده بود، ولی او را نزد ابن زیاد برد و آنها مسلم را شهید کردند. §آیا می‌خواهی بنی‌هاشم از تو بیشتر از خون مسلم بن عقیل مطالبه کنند؟ نه به خدا سوگند که همچون اشخاص زبون، دست در دست آنها نمی‌گذارم

و چون

بردگان، گردن فرود نمی‌آورم و از جنگ نمی‌گریزم. §تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۳ «ولا اقرار العبيد»؛ ارشاد مفید، ج ۲، صص ۱۰۱ و ۱۰۲؛ نفس المهموم، صص ۳۰۰ و ۳۰۱؛ نهایتاً الارب، ج ۷، ص ۱۸۳. §ای بندگان خدا، من به خدای خودم و خدای شما پناه می‌برم از اینکه سنگسارم کنید. §دخان: ۲۰. §از هر متکبری که به روز رستاخیز ایمان ندارد، به خدای خود و شما پناه می‌برم. §غافر: ۲۷.

سخنان امام پایان یافت و پس از آنکه از شتر خود پایین آمد، به عقبه بن سمرعان دستور داد تا شتر را به کناری ببرد و به آن

نصایح یاران امام

سخنان امام تردید و دودلی را در سپاه اموی به وجود آورده بود. عمر بن سعد که ادامه وضعیت را به مصلحت نمی‌دید، آماده‌باش داد و پس از سازمان یافتن سپاهیان، پرچم‌ها افراشته شد و اردوگاه کوچک ارتش یکتاپرستی، همانند نگینی در محاصره نیروهای کوفه قرار گرفت. §مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۶ §

زهیر بن قین، درحالی که خود را کاملاً تجهیز کرده



ص: ۳۴

بود، خطاب به سپاهیان گفت: «ای مردم کوفه، از عذاب خدا بسیار ترسان و بیمناک باشید. اندرز دادن به مسلمان بر هر مسلمانی لازم است و ما تا این لحظه برادر یکدیگریم. دین و آیین ما یکی است و این تا هنگامی پایدار است که میان ما شمشیر کشیده نشود و شما هم‌اکنون سزاوار اندرز هستید و چون شمشیر فرود آید، عصمت و همبستگی از میان می‌رود و در آن صورت هر کدام از ما امتی هستیم. خداوند ما و شما را درباره فرزندان محمد (ص) آزموده است تا بنگرد که ما و شما چگونه رفتار می‌کنیم...». §نهایه الارب، ج ۷، صص ۱۸۳ و ۱۸۴ §

کوفیان زهیر را دشنام دادند و عییدالله بن زیاد را ستودند و چون گفتار او با ایشان به نتیجه نمی‌انجامید، امام کسی را مأمور کرد تا به زهیر پیغام رساند که باز گردد.

با وخامت اوضاع حر بن یزید نزد عمر بن سعد رفت و گفت: «خداوند قرین صلاح بداند. آیا به راستی با این مرد نبرد می‌کنی؟!» عمر بن سعد گفت: «آری، به خدا سوگند جنگی که آسان‌ترین صورت آن، قطع سرها و جدا شدن دست‌ها باشد»

§همان، ص ۱۸۵ §



ص: ۳۵

بازگشت خالص

حیرت سراسر وجود حر را فراگرفت. او که در اندیشه‌اش چنین سرانجامی را باور نداشت، آهسته آهسته به اردوگاه توحید نزدیک شد و درحالی که لرزه تمامی قامت رشید او را گرفته بود، با سؤال مردی از مهاجران قبیله اوس مواجه شد: «ای پسر یزید چه قصد کرده‌ای؟ آیا می‌خواهی به حسین حمله کنی؟»

حر درحالی که به خود می‌پیچید همچنان غرق سکوت بود که آن مرد گفت: «ای پسر یزید کار تو شگفت‌آور است. به خدا سوگند که هرگز در هیچ اردوگاهی آنچه هم‌اکنون از تو می‌بینم، ندیده‌ام و اگر از من پرسند که شجاع‌ترین فرد کوفه کیست، کسی جز تو را نام نخواهم برد. این چه حالتی است که از تو می‌بینم.»

حر پاسخ داد: «به خدا سوگند خود را میان دوزخ و بهشت مردد می‌بینم و چیزی را بر بهشت ترجیح نمی‌دهم؛ هرچند مرا قطعه قطعه کنند و آتش بزنند.»

سپس به محضر امام رفت و گفت: «خداوند جانم را فدایت گرداند ای پسر رسول خدا! این من بودم که مانع بازگشت تو شدم و در راه پا به پای تو آمدم و در این سرزمین تو را فرود آوردم... در پیشگاه الهی توبه می کنم و تا آخرین نفس با تو همراه خواهم بود. آیا توبه ام پذیرفته

↓

ص: ۳۶

«است؟»

امام مهربان و بخشنده، درحالی که تبسمی زیبا چهره ملکوتی اش را زینت داده بود، فرمود: «خدا توبهات را می پذیرد و تو را می آمرزد».

اتمام حجت و نفرین سپاه کوفه

همه‌مه سپاهیان یاغی اموی تمامی صحرا را پر کرده بود. امام قصد داشت بار دیگر با آنان سخن گوید تا شاید کسی هدایت شود و از گمراهی و ضلالت نجات یابد. اما بی‌اعتنایی و هلهله سپاه، اجازه سخن را از حجت خدا گرفت. از این رو امام به آنها برتافت و فرمود:

وَيْلَكُمْ مِمَّا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصَبُوا إِلَيَّ فَتَسْمِعُوا قَوْلِي وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ وَمَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلِكِينَ وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرَ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مَلَأْتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيْلَكُمْ أَلَا تَنْصِتُونَ! أَلَا تَسْمَعُونَ؟! بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۶.

وای بر شما! چه می شود که آرام نمی گیرید تا سخن مرا بشنوید؟! من شما را به راه راست می خوانم. هر کس سخن مرا بشنود و اطاعت کند، از جمله هدایت شدگان است و

↓

ص: ۳۷

هر کس نافرمانی کند، نابود می شود. چون شکم‌هایتان انباشته از حرام است و بر قلب‌هایتان مهر نهاده شده است به سخنانم گوش نمی دهید و مرا نافرمانی می کنید. وای بر شما! چرا گوش فرا نمی دهید و سکوت نمی کنید؟! سخنان امام که از دل دریایی و روح آن بزرگ‌مرد الهی برخاسته بود، سپاهیان را در سکوت فرو برد و آنها را به ملامت یکدیگر واداشت. پس از آرامش کوفیان، امام حسین (ع) ادامه داد:

تَبَّأ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّأ وَبُؤْساً لَكُمْ حِينَ اسْتَصَيَّرْتُمُونَا وَلِهَيْبِنَ فَأَصِيرَ رَحْنَاكُمْ مُوجِبِينَ فَشَحَذْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا كَانَ فِي أَيْدِينَا وَحَمَشْتُمْ عَلَيْنَا نَاراً أَضْرَمْنَاهَا عَلَى عَدُوِّكُمْ وَعَدُونَا فَأَصْبَحْتُمْ إِلْبَاً عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ وَيَدَاً عَلَى أَعْدَائِكُمْ مِنْ غَيْرِ عَدْلِ أَفْشَوْهُ فِيكُمْ وَلَا أَمِيلَ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ وَلَمَّا ذُنِبَ كَمَا مَنَّا إِلَيْكُمْ فَهَلَّا لَكُمْ الْوَيْلَاتُ إِذْ كَرِهْتُمُونَا وَالسَّيْفُ مَشِيئٌ وَالْحِرَاسُ طَامِنٌ وَالرَّأْيُ لِمَا يُسَيِّتُ حَصْفٌ وَ لَكِنَّكُمْ أَسْرَعْتُمْ إِلَى بَيْعَتِنَا كَطَيْرِةِ الدَّبْيِ وَ تَهَافَّتُمْ إِلَيْهَا كَتَهَافَتِ الْفِرَاشِ ثُمَّ نَقَضْتُمُوهَا سَهْلاً وَ ضَلَلْتُمْ فَبَعْدًا وَ سِيحْقًا لَطَوَاعِيَتِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ بَقِيَّةِ الْمَآخِرَابِ وَ نَبَذْتُمْ إِلَيْهَا الْكِتَابَ وَ مُطْفِئِي السُّنَنِ وَ مُوَآخِي الْمُسَيِّتِ هَزِيمِ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ وَ عُصَاةَ الْإِمَامِ وَ مُلْحِقِي الْعَهْرَةَ بِالنَّسَبِ وَ لَيْسَ مَا

↓

ص: ۳۸

قَدَمَتْ لَهُمْ أَنْفُسِهِمْ أَنْ سَيِخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ أَ فَهَؤُلَاءِ تَعْصِدُونَ وَ عَنَّا تَتَخَذُونَ أَجْلٌ وَ اللَّهُ خَدِلَ فِيكُمْ مَعْرُوفٌ نَبِيَّتٌ عَلَيْهِ أَصُولُكُمْ وَ اتَزَرَّتْ عَلَيْهِ عُرُوقُكُمْ فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ ثَمَرِ شَجَرٍ لِلنَّاطِرِ وَ أَكَلَمَهُ لِلْغَاصِبِ أَلَا- لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلُوا اللَّهَ عَلَيْهِمْ كَفِيلًا أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ لَهُ ذَلِكَ مِنِّي هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَهَّرَتْ وَ جُدُودٌ طَابَتْ أَنْ يُؤْتَرَ طَاعِيَةُ اللُّثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ أَلَا وَ إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَى قَلْبِهِ الْعَدَدِ وَ كَثْرَةُ الْعَدُوِّ وَ خَذَلَةُ النَّاصِرِ.

ای مردم، ننگ و خواری و حسرت بر شما باد که با اشتیاق مرا به سوی خود خواندید و هنگامی که فریاد و درخواست شما را اجابت کردم و به سوی شما آمدم، شمشیرهای خود را به روی ما کشیدید و آتش فتنه‌ای را که دشمنان ما و شما افروخته بودند، شعله‌ور ساختید. ضد دوستان و رهبران خود به پا خاستید و برای یاری دشمنان آماده شدید، بی آنکه دشمن شما به سوی عدالت گام بردارد و یا اینکه به آرزو و درخواستی از شما عمل کند؛ جز سود حرامی از دنیا که سهم شما شده است و



ص: ۳۹

زندگی پست و پرذلتی که به آن دل بسته‌اید. اگر از شما پرسیده شود که چرا این گونه با ما می‌جنگید، آیا می‌توانید ادعا کنید که ما در دین بدعتی نهاده‌ایم، یا در پاسداری از دین جدمان، پیامبر خدا، خطایی از ما دیده شده است؟ پس چگونه نابودی و تباهی از آن شما نباشد که از ما رویگردان شده و رهایمان ساخته‌اید و به لشکر دشمن پیوسته و پرچم دشمنی و جنگ افراشته‌اید. چرا آن زمان که شمشیرها در نیام و دل‌ها آرام و اندیشه دشمن خام بود، ما را رها نکردید، بلکه مانند سیل ملخ و انبوه پروانه‌ها هجوم آوردید؟

نابود شوید ای بردگان کنیز، بازماندگان احزاب کفر و تباهی، رها کنندگان قرآن و عاملان شیطان، متعصبان در گناه و تحریف کنندگان کتاب خدا، خاموش کنندگان سنت و قاتلان فرزندان و جانشینان پیامبر، ناپاکان پدرناشناس! آزاردهنده مؤمنان و یاران راستین رهبران باطل که دین را به بازی گرفته‌اند و قرآن را رها و پاره پاره می‌کنند. چه زشت است آنچه فرستادند (اعمال زشت) و عذاب ابدی را جایگاه همیشگی خود ساختند. ای جنگ‌افروزان، امروز کار شما به جایی رسیده که دشمنان ما را یاری می‌کنید و از یاری ما سر می‌پنجید!

چرا این گونه نکنید که به خدا سوگند بی‌وفایی شما شهره



ص: ۴۰

روزگاران است و بنیاد هستی شما به بی‌وفایی استوار و نهال جانتان از آن «بی‌وفایی» سیراب و قلبتان بر آن سرشته و سینه‌های شما بر بی‌وفایی آرام گرفته است. شما تلخ‌ترین میوه درختی هستید که چون باغبان آن را در دهان گذارد، راه گلویش را مسدود و چون غاصب آن را در کام نهد، گوارا و خوش طعمش می‌یابد. آگاه باشید لعنت خدا بر ستمگران پیمان شکنی است که پس از استوار کردن پیمان خود، آن را می‌شکنند. شما بر عهد و پیمانتان خدا را کفیل گرفتید، درحالی که ستم‌پیشه هستید. بدانید که آن انسان پدرناشناس مرا بر سر دو راهی گذاشته است: بین شمشیر کشیدن و تن به خواری سپردن. اما این خواری و زبونی از ما بسیار دور است و خدا و رسول او خواری را بر ما نمی‌پسندند و مؤمنان و دامن‌های پاکی که ما را پرورده‌اند، به آن رضایت نمی‌دهند. بردگی همراه با اطاعت فرومایگان آن قدر ارزش ندارد که از به خاک افتادن به همراهی رادمردان برای آن بتوان گذشت.

به خاک افتادن آزاد مردان سرآمد، چه حسنی ندارد که از آن بتوان گذشت؟ اطاعت سفلگان چه ارزشی دارد که نتوان رهایش ساخت؟

بدانید که حجت را بر شما تمام کردم و راه عذر را بر شما بستم و سرانجام کار شما را بیم دادم، و اکنون که یاران مرا



ص: ۴۱

رها کرده‌اند، من با همین تعداد کم از خانواده‌ام با جمعیت فراوان شما می‌جنگم.

سپس این اشعار را خواند:

فان نهزم فهزامون قدما

و ان نغلب فغير مغلبينا

و ما ان طبنا جبن ولکن

منايانا و دولة آخربنا

اذا ما الموت رفع عن اناس

کلاکله اناخ باخربنا

فافی ذالکم سروات قومی

کما افنی القرون اولینا

فلو خلد الموک اذن خلدنا

و لو بقی الکرام اذن بقینا

فقل للشامتین بنا افیقوا

سیلقی الشامتون کما لقینا § مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، صص ۶ و ۷؛ مقتل الحسین، مقرر، صص ۲۲۳ - ۲۳۵؛ حیاة الامام

حسین بن علی، ج ۳، صص ۱۹۲ - ۱۹۴؛ یک شب و روز عاشورا، کمره‌ای، صص ۱۰۶ - ۱۱۶ §

اگر پیروز شویم که تازگی ندارد و همواره پیروز بوده‌ایم و اگر هم شکست خوریم ما را شکست خورده نمی‌نامند.

ترس در سرشت ما راهی ندارد، ولی حفظ کردن روحیه افراد با مرگ آنها منافات ندارد و مرگ ما دولت بعد از ما را نوید می‌دهد.

هرگاه مرگ خود را از در خانه ما و هر خانه‌ای بلند کند به دروازه دیگری خواهد خواباند.

کسی در دنیا نخواهد ماند و پیک مرگ خبر نیستی را به همه می‌رساند، همان‌گونه که پیشینیان را نیز آگاه کرد.



ص: ۴۲

اگر فرمانروایان می‌ماندند ما هم باقی می‌ماندیم و اگر بقا برای آزادگان روا بود، هر آینه ما هم ابدی می‌شدیم.

پس به سرزنش کنندگان بگویید که از خواب غفلت برخیزید! به زودی آنچه را ما دیدیم شما هم خواهید دید.

سپس فرمود:

أَلَمْ أُنَمِّ لَمَّا تَلْبُسُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثَ مَيَا يُرَكَّبُ الْفَرَسُ حَيْثِي تَدُورُ بِكُمْ الرَّحَى عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ أَبِي عَنْ حَيْدِي فَأَجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءُكُمْ ثُمَّ كِيدُونِي جَمِيعًا فَلَا تُنظَرُونَ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ

مُسْتَقِيمٌ. §. هود: ۵۶. اَللّٰهُمَّ احْسِبْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ سَنِينَ كَسَنِي يُوسُفَ وَ سَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامًا ثَقِيفًا يَسْقِيهِمْ كَأْسًا مُصَبَّرَةً وَ لَا يَدْعُ فِيهِمْ أَحَدًا إِلَّا قَتَلَهُ قَتْلَهُ بِقَتْلِهِ وَ ضَرْبَهُ بِضَرْبِهِ يَنْتَقِمُ لِي وَ لِأَوْلِيَائِي وَ أَهْلِ بَيْتِي وَ أَشْيَاعِي مِنْهُمْ فَإِنَّهُمْ غَرَّبُونَا وَ كَذَّبُونَا وَ خَدَلُونَا وَ أَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ أُنَبْنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ.

به خدا سوگند که شما هم بعد از ما دیری نمی‌پایید و بیشتر از آنچه سواری پیاده و یا پیاده‌ای سوار شود، نخواهید ماند و روزگار سنگ آسیای مرگ را بر سر شما خواهد چرخاند و شما را سراسیمه به سوی فنا خواهد برد.

↑↓

ص: ۴۳

پدرم از زبان رسول خدا مرا بدین روز آگاهی داده بود. اکنون امور خود را گرد آورید و با تابعان خود همدست شوید و مرا مهلت ندهید و آگاه باشید که توکل من بر خداوند جهانیان است و دیدار او را از صمیم قلب خواهانم.

[امام (ع) در پایان دست به دعا برداشت و آنها را نفرین کرد]:

خداوند قطرات باران را از آنها دریغ کن و قحطی‌هایی مانند قحطی‌های یوسف بر جان‌هایشان برانگیز و آن غلام ثقفی را بر آنها مسلط کن که با جام پر از زهر آنها را سیراب سازد و از آنها احدی را نگذارد، مگر آنکه او را به قتل رساند و به جای کشتن، کشتن و به جای ضربت، ضربت از اینها برای من و خاندان و یارانم انتقام گیرد؛ چون اینها ما را دعوت کردند و دروغ گفتند و تنها گذاشتند. تو آفریدگار مایی و تنها به تو توکل می‌کنم و به سوی تو روی نیاز دارم و بازگشت ما به سوی توست. با پایان یافتن سخنان امام، دل‌های مردان خدا سرشار از شور و حماسه شد و میل همراهی و هم‌پروازی با شهدای بدر و احد، قلب‌های پاک یاران حسین (ع) را فرا گرفت. معلوم شد که دنیا کوچک‌تر از آن است که در مدار توجه و اندیشه امام باشد و آن یگانه فرزانه جام بقا

↑↓

ص: ۴۴

را در جای دیگری جست‌وجو می‌کند و هشیاران کاروان حسینی نیز لذات و جذبه‌های دنیایی را به بازی گرفته‌اند و این شرایط خطرناک، اوج اعتدال و آرامش و عشق و میل آنها برای خلق حماسه‌ای جاویدان است که در آن عشق، عاطفه، معرفت، و حماسه ابدی، و عاقبت دنیاخواهی و ریاست‌طلبی گرفتار مرگی سخت و عبرت‌آمیز خواهد شد.

ملاقات با عمر سعد

امام، فرمانده سپاه اموی را به دیدار خود فراخواند و او علی‌رغم میل باطنی‌اش ملاقات را پذیرفت و چون در مقابل حسین (ع) قرار گرفت، امام وی را خطاب کرد:

«تو مرا می‌کشی؟ گمان کرده‌ای که آن فرزند بی‌ریشه که فرزند بی‌ریشه دیگری است (ابن زیاد) حکومت ری و گرگان را به تو می‌سپارد؟ به خدا سوگند که این‌گونه نخواهد شد و این عهدی است که بسته نشده است. هر چه می‌توانی انجام بده که پس از من نه در دنیا و نه در آخرت، شادمان نشوی و سرت را می‌بینم که در کوفه بر نیزه نصب کرده و کودکان آن را هدف قرار داده‌اند و بر آن سنگ می‌زنند».

عمر بن سعد خشمگین و درحالی که بغض و ناراحتی

↑↓

قلب او را در خود گرفته بود، به سوی سپاهیان خود آمد و گفت: «در انتظار چه هستید؟ یکباره بر آنها حمله کنید که یک لقمه بیش نیستند». §بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۸؛ لواعج الاشجان، ص ۲۶۲ §.

نصیحت امام به سپاه کوفه

امام هدایت و سفیر سعادت خاندان وحی که اصلاح امور مردم و هدایت آنها را بر مدار خواسته و اراده خداوند سرلوحه خروج خود قرار داده بود § امام حسین ع قبل از حرکت طی مکتوبی به عنوان وصیت، خطاب به محمد بن حنفیه نوشته بود: «. . وَ أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْأَصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي صَ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»؛ «اما بعد، خروج من بر یزید برای ایجاد فتنه و فساد و یا برای سرگرمی و خودنمایی نیست. بلکه خروج من برای اصلاح امور امت جدم رسول خدا ص است. من اراده کرده‌ام که امر به معروف و نهی از منکر نمایم و از سیره جدم و پدرم علی بن ابی طالب ع پیروی کنم. اگر کسی دعوت به حق را پذیرفت، پس خداوند سزاوارتر به قبول آن است و اگر کسی آن را نپذیرفت، من صبر خواهم کرد تا خدای متعال میان من و این جماعت داوری کند و او بهترین حکم‌کنندگان است». §، و هم‌اکنون آنها را در خطر بزرگ سقوط به منجلا ب و تباهی می‌دید، یک بار دیگر زبان به نصیحت و خیرخواهی آنان گشود. امام فرمود:



الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ مُتَصِرَفَةً بِأَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ فَالْمَعْرُورُ مِنْ غَرَّتُهُ وَ الشَّقِيُّ مَنْ فَتَنَتْهُ فَلَا تُعْرَنُكُمْ هَذِهِ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا تَقْطَعُ رَجَاءً مِنْ رَكْنٍ إِلَيْهَا وَ تُخَيِّبُ طَمَعَ مَنْ طَمِعَ فِيهَا وَ أَرَاكُمْ قَدْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَيَّ أَمْرٍ قَدْ أَشْيَخْتُمْ اللَّهُ فِيهِ عَلَيْكُمْ وَ أَعْرَضَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَنْكُمْ وَ أَحْيَلَكُمْ بِكُمْ نِقْمَتَهُ وَ جَبَّبَكُمْ رَحْمَتَهُ فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبُّنَا وَ بَنَسَ الْعَبِيدُ أَنْتُمْ أَفْرَزْتُمْ بِالطَّاعِيَةِ وَ آمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ (ص) ثُمَّ إِنَّكُمْ زَحَفْتُمْ إِلَى ذُرِّيَّتِهِ وَ عَتَرْتِهِ تُرِيدُونَ قَتْلَهُمْ لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمْ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكُمْ ذَكَرَ اللَّهُ الْعَظِيمِ فِتْنًا لَكُمْ وَ لِمَا تُرِيدُونَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

خداوندی را ستایش می‌کنم که دنیا را آفرید و آن را خانه فنا و زوال مقرر فرمود و اهل دنیا را در احوالاتی گوناگون قرار داد، آنکه دنیا او را فریب داد، بی‌خرد، و فریفته دنیا، نگون‌بخت است. مبادا دنیا شما را فریب دهد که دنیا امید گرویدگان به خود را قطع می‌کند و طمع آن کس را که دلبسته اوست، نومید می‌سازد. شما را می‌بینم برای انجام کاری اجتماع کرده‌اید که خدا را خشمگین ساخته است و او از شما روی برتافته و کیفرش را بر شما نازل کرده و شما را از رحمت خود دور گردانیده است. نیکو پروردگاری



است خداوند ما، و شما بندگان بدی هستید که به طاعت او اقرار و به رسولش ایمان آورده‌اید، ولی بر سر فرزندان و عترت او تاخته و تصمیم به قتل آنها گرفته‌اید. شیطان به شما غلبه کرد و خدای بزرگ را از یاد بردید. نابود شوید با هر آنچه می‌خواهید. همه ما از خدا هستیم و به سوی او باز خواهیم گشت. اینان جماعتی هستند که پس از ایمان کافر شدند. رحمت

پروردگار از ظالمان دور باد.

سخنان امام همچون پتکی گران بر وجدان‌های خفته کوفیان کوبیده می‌شد و عمر سعد بیمناک از ادامه سخنان امام، خطاب به بزرگان سپاه خود گفت: «وای بر شما! با او سخن می‌گویید؟! به خدا سوگند او پسر همان پدر است که اگر یک روز هم سخن خود را ادامه دهد، از گفتار عاجز نشود».

شمر در هم‌داستانی با امیر خود خطاب به امام گفت: «این چه سخن است که می‌گویی؟» امام فرمود: «می‌گویم از خدا ترسان باشید و مرا به قتل نرسانید؛ زیرا کشتن و شکستن حرمت من جایز نیست. من فرزند دختر پیامبر شما هستم و خدیجه، جدۀ من، همسر رسول خدا و پیامبر شماست که فرمود: حسن و حسین آقای جوانان اهل بهشت‌اند». §بهارالانوار، ج ۴۵، ص ۵.



ص: ۴۸

سخنرانی حر

فرمان جنگ صادر شد و سپاه کفر حمله خود را به سوی سپاه ایمان آغاز کرد. حر بن یزید که تا لحظاتی پیش امیر لشکر ظلمت بود، قامت افراشت و به سوی خط مقدم نبرد پیش تاخت. او که دلاور انگشت‌نمای کوفه بود و در شجاعت و دلاورمردی در کوفه هم‌تا نداشت، با چهره‌ای برافروخته و اراده‌ای پولادین، مردم و بزرگان کوفه را نهیب زد: «ای مردم کوفه، مادرانتان در عزایتان سوگواری باشند و اشک حسرت را بر شما بیارند. شما این بنده صالح را به سوی خود خواندید و گفتید در راه او جانبازی می‌کنید. اما هنگامی که به سوی شما آمد او را رها کردید و ضد او شمشیر کشیدید. او را نگاه داشته‌اید و مانند استخوان در گلویش مانده‌اید. از همه سو او را محاصره کرده‌اید و نمی‌گذارید در این زمین پهناور خدا به سویی رود؛ مانند اسیر گرفتار شما شده است. او و زنان و خاندانش را از این آب فرات محروم ساخته‌اید، درحالی که همه از آن می‌نوشند. پاسدار حرمت محمد (ص) درباره خاندان او نبودید. خداوند در روز قیامت تشنگی شما را برطرف نکند».

صحفه کربلا یکپارچه هیا هو بود و هر لحظه بیم جنگ می‌رفت. عمرو بن حجاج فریاد زد: «آیا می‌دانید با چه



ص: ۴۹

کسانی به نبرد پرداخته‌اید؟ اینان شجاعان و دلاوران کوفه هستند. شما آماده جنگ با کسانی شده‌اید که خود را برای مرگ مهیا کرده‌اند. مبادا کسی به تنهایی به میدان آنها رود!» §ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۳؛ نهایه الارب، ج ۷، صص ۱۸۷ و ۱۸۸.

آغاز جنگ

عمر سعد برای سازمان دادن سپاه، پرچم جنگ را به غلام خود، ذوید §بعضی این فرد را دُرید نامیده‌اند؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۸. سپرد و خود تیری را در کمان نهاد و به سوی یاران امام پرتاب کرد و با صدای بلند گفت: «شما شاهد باشید که من اولین کسی بودم که به سوی آنان تیراندازی کردم». آن‌گاه دیگران نیز شروع به تیراندازی کردند. §ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۱؛ نهایه الارب، ج ۷، ص ۱۸۶؛ لواعج الاشجان، ص ۲۷۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۵؛ وقعة الطف، ص ۲۱۷.

باران تیر، بسیاری از یاران امام را مجروح کرد. § اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۳ و پنجاه نفر به فیض شهادت نایل آمدند. § بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲. باران تیر می‌بارید و هر لحظه بزرگ‌مردی از تبار آسمانیان به خون می‌غلتید و کمی دورتر، زینب و زنان حرم امام (ع) در کنار خیمه‌ها



ص: ۵۰

دیدگان نگران و دل‌های پردرد و مضطربشان را به آوردگاه دوخته بودند تا شاهد ناب‌ترین حماسه عالم آفرینش در صحنه کربلا باشند.

حماسه اصحاب

یاران و دوستان اهل بیت: پیشاپیش خاندان وحی صف‌آرایی کرده بودند و اجازه ورود به خط مقدم نبرد را به آنها نمی‌دادند و می‌گفتند: «پناه بر خدا از اینکه ما زنده بمانیم و شاهد شهادت و به خون غلتیدن شما باشیم». پرورش‌یافتگان مکتب حسینی مرگ را به بازی گرفته بودند و هر کدام که در مقابل امام هدایت خود قرار می‌گرفتند، با تبسمی ملکوتی مقتدای خود را میهمان جشن عشق و ایثار خود می‌کردند. ضیافتی که در آن، زن و مرد پاسداری از حریم امامت را افتخار می‌شمردند. مجلس عشق لاهوتیان زمین، اهالی آسمان را به وجد آورده بود؛ آن‌سان که امام صادق (ع) فرمود:

از پدرم شنیدم که چون اصحاب امام (ع)، با سپاه عمر بن سعد درگیر شد و آتش جنگ شعله‌ور گردید، فرشتگان آسمان‌ها به فرمان الهی به یاری حسین شتافتند؛ اما امام در پیروزی بر دشمنان و یا ملاقات خداوند، ملاقات حق را برگزید. § بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲؛ کافی، ج ۱، ص ۴۶۵ با کمی اختلاف. §



ص: ۵۱

در این زمان امام (ع) بانگ برآورد:

أَمَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوْجِهِ اللَّهُ أَمَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِّ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ. § الملهوف، ص ۴۹

آیا فریادرسی هست که برای خدا ما را یاری کند؟ آیا مدافعی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟

عبدالله بن عمیر که با همسر خود، ام‌وهب، مانند دیگر یاران دین خدا به قیام برخاسته بود، به مقابله با سالم، غلام عبیدالله بن زیاد و یسار، غلام زیاد بن ابیه شتافت و هر دو را از پیش روی برداشت. چون به سوی خیمه بازگشت، ام‌وهب عمود خیمه را برگرفت و در تشجیع همسرش گفت: «پدر و مادرم فدایت باد! در برابر ذریه رسول خدا مبارزه کن» و خود به قصد مبارزه، با همسرش همراه شد.

عبدالله بن عمیر از او درخواست کرد تا به خیمه بازگردد. ولی او درحالی که لباس عبدالله را گرفته بود، گفت: «هرگز تو را رها نمی‌کنم تا کنار تو کشته شوم»، تا اینکه به فرمان امام به خیمه بازگشت. § وقعه الطف، صص ۲۱۷ - ۲۱۹؛ تاریخ طبری، ج ۴،

ص ۳۲۷؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۰؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۸۲ §

عبدالله بن عمیر همراه با عده‌ای از هم‌زمان خود به میدان معرکه بازگشتند و جنگ سختی در گرفت؛ چون



ص: ۵۲

غبار جنگ فرونشست، ام‌وهب شوی خود را در ضیافت الهی دید. به سوی او رفت و بر بالین او نشست و درحالی که غبار از رویش می‌زدود، گفت: «بهشت خداوندی گوارای تو باد! از خدایی که بهشت را روزی تو کرد، می‌خواهم که مرا مصاحب تو قرار دهد».

در این هنگام غلام شمر عمود آهنین را بر سر وی فرود آورد و آن بانوی شجاع در کنار همسرش به شهادت رسید. §مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۳؛ لواعج الاشجان، ص ۲۷۴. همچنین ذکر شده است که فرزند ام‌وهب از جمله یاران حضرت سیدالشهدا بود که پس از شهادت پدر به دیدار خدا شتافت و سپاه عمر بن سعد برای ایجاد ارباب در اردوگاه توحید سر بریده او را به سوی امام ع پرتاب کرد. ام‌وهب سر بریده فرزند خود را برگرفت و بوسید. §زمان بی‌وقفه می‌گذشت و هر لحظه بر آمار شهدا افزوده می‌شد. بسیاری از بزرگان لشکر توحید جان باخته بودند؛ عبدالله بن عمیر و عمار بن سلام از اصحاب رسول خدا (ص) و علی (ع)، مسلم بن کثیر جانباز سپاه امام علی (ع)، نافع بن هلال نویسنده حدیث و حافظ قرآن، مسلم بن عوسجه صحابی شجاع رسول خدا (ص)، حربن یزید، حبيب بن مظاهر صحابی رسول خدا (ص)، محبوب و حامل علوم علی (ع) و بسیاری که هر کدام راهنمایی بودند در میان مردم خویش، به لقای حق نایل شدند. §مناقب، ج ۴، ص ۱۱۳.



ص: ۵۳

آتش زدن خیمه‌ها

کماکان جنگ ادامه داشت. عمر سعد تعدادی از سربازانش را مأمور کرد تا خیمه‌های آل الله را از جای درآورند و به آتش کشند. یاران امام برای جلوگیری از محاصره به مقابله پرداختند و چون درگیری شدت گرفت، به فرمان عمر سعد خیمه‌ها به آتش کشیده شد.

امام فرمود: «بگذارید خیمه‌ها را بسوزانند تا به دست خود راه عبور خود را بسته باشند».

همان‌گونه شد که امام می‌فرمود. §کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۹. این اولین باری نبود که خانه و حرم اهل بیت پیامبر به آتش کشیده می‌شد. اهالی حرم که با دیدن شعله‌های آتش ماجرای مدینه را به یاد می‌آوردند، درحالی که فریاد می‌زدند، از خیمه‌ها خارج شدند. عجب صحنه و ماجرای عجیبی! یک‌سو چکاچک شمشیر و جنگی نابرابر؛ سویی دیگر زنان و کودکان مضطرب و نگران، خیمه‌هایی سوزان، بارش تیر بر آن اردوگاه کوچک و بانویی که افزون بر مسئولیت آرامش و هدایت بانوان و کودکان تشنه و بی‌تاب، همه هستی‌اش را آماج خدنگ دشمن می‌بیند و با فروافتادن هر ستاره‌ای، دل دریایی‌اش طوفانی می‌شود.



ص: ۵۴

نماز عشق

در همین هنگام دیدگان عمرو بن عبدالله صائدی، که وی را ابو ثمامه می‌نامیدند، در جست‌وجوی خورشیدی بود که در

التهاب منظومه حسینی می سوخت و حالا در مرکز آسمان، وقت نماز را یادآور می شد. او به امام نزدیک شد و با احترام گفت: «فدایت شوم یا اباعبدالله (ع)، این جمعیت به ما نزدیک شده‌اند و به خدا سوگند، من باید پیش از تو کشته شوم. اما مایلم در حالی خدا را ملاقات کنم که با تو نماز خوانده باشم».

امام فرمود: «نماز را تذکر دادی، خدای تو را از نماز گزاران قرار دهد!» زهیر بن قین و سعد بن عبدالله در برابر امام قرار گرفتند تا نماز با قامت و قیام حسین (ع) زینت یابد و امر حتمی الهی اقامه شود و چون تیری به سوی امام پرتاب شد، سعید بن عبدالله خود را در برابر آن قرار داد تا جان پاک و زلالش را که رنگ خدا گرفته بود، به چلچراغ شهادت بیاراید. §لواعج الاشجان، ص ۳۰۲

با خاتمه نماز و گذر زمان، از تعداد پاسداران حریم ولایت کاسته می شد. امام بار دیگر خطاب به اصحاب خود فرمود: «ای بزرگ زادگان! پایداری کنید؛ مرگ مانند پلی



ص: ۵۵

است که شما را از سختی‌ها و دردها به سوی بهشت گسترده و نعمت همیشگی الهی عبور می دهد. کدام یک از شما ترک زندان را به امید آرامش یافتن در قصر نمی پسندد؟ پدرم از رسول خدا (ص) نقل می کرد که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ، پل مؤمن است به سوی بهشت و پل کافر است به طرف جهنم و عذاب الهی. نه به من دروغ گفته شده است و نه من دروغ می گویم». §معانی الاخبار، ص ۲۷۴

یاران ولایت بار دیگر نبردی قهرمانانه را آغاز کردند. اما اوضاع به گونه‌ای بود که با شهادت هر نفر، خلأ حضورش احساس می شد. درحالی که تعداد فراوان و گسترده سپاه دشمن حکایت دیگری داشت؛ گویی دریایی بود که پایان نمی پذیرفت. §ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۴

دیدگان امام به عمر بن سعد مغرور افتاد و فرمود: «برای آنچه امروز مشاهده می کنی، روزی خواهد رسید که تو آزرده شوی». آن گاه دست به دعا برداشت:

خداوندا، اهالی عراق ما را فریفتند و با ما خدعه کردند و با برادرم حسن بن علی نیز کردند آنچه می خواستند. خدایا شیرازه امورشان از هم گسسته فرما! §طبقات الکبری، ابن سعد، ص ۷۲



ص: ۵۶

بالآخره اصحاب و یاران امام، جملگی بی رغبت به عالم ناسوت و بلندپرواز به سوی ملکوت، به سوی جایگاه ابدی خود در جوار رحمت رب، بال گشودند. به قول شاعر عرب:

جَادُوا بِأَنْفُسِهِمْ فِي حُبِّ سَيِّدِهِمْ

اینها در راه محبت امام خود از جان گذشتند و ایثار جان بالاترین مرتبه جود و بخشش است.

آنان که تا مراتب عالیه پیشی گرفته‌اند، آنهایی هستند که فردا از کوثر می نوشند.

اگر شمشیرها و تیرهای آن جوانمردان نبود گوش‌ها دیگر صدای اذان مؤذنان را نمی شنید.

اکنون نوبت به خاندان پیامبر رسیده بود و دیگر کسی از اصحاب برای دفاع از حریم ولایت باقی نمانده بود. فرزندان علی و امام حسن (علیهما السلام)، جعفر طیار و عقیل، مشتاق



ص: ۵۷

شهادت بودند؛ اما اولین مبارز خاندان وحی، فرزند ارشد امام، علی اکبر بود. او بزرگ‌ترین فرزند امام § ابصار العین، ص ۲۱. § و مادرش لیلا- دختر ابی‌مره بن عروه بن مسعود ثقفی بود. § وقعة الطف، ص ۲۴۱؛ ارشاد مفید، ج ۳، ص ۱۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰؛ کامل، ابن‌اثیر، ج ۴ ص ۷۴. §

امام بدون تأمل و درنگ به او اذن میدان داد. هنگامی که علی اکبر راهی میدان شد، امام انگشت سیبانه خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

«خداوندا! بر آنان شاهد باش، جوانی را به سوی آنان فرستادم که از نظر سیما و سیرت و کمال، شبیه‌ترین مردم به فرستاده‌توست و هرگاه ما به دیدار پیامبر تو مشتاق می‌شدیم، به جمال او نظر می‌کردیم.

پروردگارا! برکات زمینی را از آنان دریغ دار، جمعیتشان را متفرق گردان و امیرانشان را از آنان راضی مگردان! آنان ما را دعوت کردند تا به یاری ما برخیزند، اما هم‌اکنون بر ما تاخته‌اند و از کشتن ما ابایی ندارند و بر آن هستند که کسی از ما زنده نماند». § مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰؛ لواعج الاشجان، صص ۳۲۷ و ۳۲۸. §

سپس امام عمر سعد را نفرین کرد و با آواز بلند قرآن تلاوت فرمود: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ



ص: ۵۸

وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ. § آل عمران: ۳۳ و ۳۴. §

آن‌گاه علی اکبر به سپاه بنی‌امیه هجوم برد § بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۴۲. § و پس از جنگی برجسته و شجاعانه، درحالی که بدنش به شدت مجروح بود، به سوی امام بازگشت و گفت: «ای پدر، عطش مرا کشت و سنگینی سلاح دچار زحمتم کرد. آیا جرعه‌آبی هست تا توان ادامه جنگ را بیابم؟»

امام به او پاسخ داد: «پسرم، اندکی به مبارزه‌ات ادامه بده. دیری نخواهد گذشت که به دیدار جدم نایل گردی و او تو را آن چنان سیراب کند که دیگر هیچ‌گاه تشنگی را احساس نکنی.»

علی که در این بازگشت کام خشکیده پدر و امام خود را مشاهده کرد، به میدان نبرد بازگشت و درحالی که رجز می‌خواند، به مبارزه مقدسش ادامه داد:

أَلْحَرْبُ قَدْ بَأَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ

در جنگ است که جوهر مردان آشکار می‌شود و درستی ادعاها پس از جنگ ظاهر می‌شود.



ص: ۵۹

به خداوند عرش سوگند که از شما جدا نمی‌شوم مگر آنکه تیغ‌هایتان غلاف شود.

گروهی بر او تاختند و از هر سو جان شریف او را آماج شمشیرهای خود ساختند § مقتل الحسین، مقرر، ص ۲۵۹. § فریاد علی برخاست: «ای پدر جان سلام بر تو! جدم رسول خدا مرا سیراب کرد و امشب در انتظار توست. § ابصار العین، ص ۲۳. § بر تو

درود می‌فرستد و می‌گوید در آمدنت نزد ما شتاب کن!

سپس فریادی زد و به فیض شهادت نایل آمد. § مقاتل الطالبین، ص ۱۱۶.

امام به سرعت بر بالین علی اکبر رفت و صورت را بر رخساره‌اش گذاشت و گفت: «خدا بکشد آنهایی که تو را کشتند و

گستاخی را از حد گذراندند و حرمت رسول خدا را شکستند. پس از تو خاک بر سر دنیا!» § الملهوف، ص ۴۸.

هنگامی که علی اکبر را به درون خیمه رساندند، خبر رسید که عون، پسر زینب، قهرمان بزرگ کربلا نیز شهید شد. § زینب

الکبری، ص ۱۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، صص ۳۴۰ و §۳۴۱ سردار بی‌همتای کربلا که بی‌صبرانه مشتاق ملاقات پدر و جد

گران‌قدر خود بود و این سرزمین را میقات معراج خود می‌دانست، در گذر هر لحظه، خود را بیشتر به مراد



ص: ۶۰

مطلوب نزدیک می‌دید. او وعده‌های حق و پیش‌بینی‌های عالمانه و حکیمانه خود را در مکه محقق می‌دید و اهالی لاهوت و

ناسوت را متحیر احساس و ایثار خود کرده بود. § امام حسین ع هنگام خروج از مکه خطبه‌ای بدین شرح ایراد فرمودند: «الْحَمْدُ

لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَمَّا حَوْلَ وَ لَمَّا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولِهِ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَ لَمَّا آدَمَ مَخَطَ الْقِلَادَةِ عَلَيَّ جِيدَ الْفِتَاةِ وَ مَا

أَوْلَهْنِي إِلَى أَسْمَافِي اشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ، وَ خَيْرَ لِي مَضِيرُحَ أَنَا لَأَقِيهِ، كَأَنِّي بِأَوْصَالِي يَتَقَطُّهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَائِسِ

وَ كَرَبَلَمَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جُوفًا وَ أَجْرِيَّةً سِغْبًا، لَأَ مَحِيصَ عَن يَوْمِ خُطِّ بِالْقَلَمِ، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ نَضِيرُ عَلَيَّ بَلَاءِهِ وَ

يُوفِّيْنَا أُحْيُورَ الصَّابِرِينَ، لَنْ تَشُدَّ عَن رَسُولِ اللَّهِ لِحَمَّتِهِ وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ يُنْجِزُ بِهِمْ وَعْدُهُ، مَنْ

كَانَ فِينَا بَاذِلًا- مُهْجَتَهُ مُوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيُزْجَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُضِيحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى»؛ «سپاس مخصوص خداوند

است، آنچه او خواهد همان شود و کسی را توان انجام کاری نیست، مگر کمک او و درود خدا بر فرستاده او باد. مرگ برای

فرزندان آدم همانند گردن‌بند بر گردن دختر بسته است و من در آرزوی ملاقات نیاکان خود هستم، آن‌گونه که یعقوب به

دیدار یوسف مشتاق بود. از پیش، زمینی که باید محل شهادت من باشد و جسم مرا در خود جای دهد انتخاب شده است و

گویی می‌بینم که در سرزمین کربلا- بندبند مرا گرگ‌های بیابان در نوایس قریه‌ای است که قبیله حر بن یزید در آنجا

سکونت داشتند: ابصارالعین، ص ۱۷ از هم جدا کرده و شکم‌های خالی خود را پر می‌کنند، و برای آدمی گریز از تقدیری که

قضای الهی رقم زده است، مقدور نیست؛ هرچه رضای خداوند است مورد رضایت ما خاندان رسالت است. بر بلای الهی، این

آزمایش بزرگ و مهم، صبر می‌کنم و پاداش صبرکنندگان با خداست. آنها که با رسول خدا ص خویشاوندی دارند از آنها

جدا نمی‌شوند و در بهشت در محضر او خواهند بود و دیدگان رسول خدا به دیدارشان روشن می‌شود و این وعده الهی است

که در او خلافی نیست. هر کس می‌خواهد جان خود را در راه ما فدا کند و خود را برای دیدار خدا آماده می‌بیند با ما همسفر

شود که ان‌شاء الله صبحگاهان حرکت خواهیم کرد.» §



ص: ۶۱

عبدالله و محمد فرزندان مسلم بن عقیل، جعفر و عبدالرحمان، عبدالله و محمد بن ابی‌سعید، فرزندان عقیل نیز جان خود را

تقدیم اسلام کردند و پس از آنکه از خاندان جعفر بن ابی‌طالب، عبیدالله، محمد و عون فرزندان عبدالله و قاسم بن محمد به

شهادت رسیدند، نوبت به فرزندان امام حسن مجتبی (ع) رسید.

قاسم بن حسن که با مخالفت عمو برای رفتن به میدان نبرد مواجه شده بود، آن‌قدر بر دست و پای امام خود بوسه زد تا اذن

میدان گرفت. او خوش سیمما، و به قول حمید بن مسلم، مانند پاره ماه بود. §.۲۴۳. اما کلامش از هر شمشیری برنده تر می نمود:

إِنْ تُنْكِرُونِي فَاَنَا ابْنُ الْحَسَنِ

اگر مرا نمی شناسید، فرزند امام حسن هستم، او که فرزند پیامبر برگزیده و مورد اعتماد است. این حسین است که همانند اسیر در میان گروهی است که خداوند آنها را از بارانش سیراب نسازد.

↑↓

ص: ۶۲

قاسم نیز پس از جنگی شدید هدف ضربت عمر بن سعد از دی قرار گرفت و عمویش را به یاری طلبید. امام به سرعت از میان صفوف دشمن عبور کرد، خود را به قاتل او رسانید و دست او را از بدن جدا کرد. چون گروهی به یاری عمر آمدند جنگ در گرفت و پس از آنکه برای لحظاتی درگیری خاتمه یافت، امام حسین (ع) بر بالین قاسم حاضر شد و فرمود: «چقدر بر عمومی تو سخت است که او را به کمک بخوانی و از دست او کاری ساخته نباشد و یا تلاش او برای تو سودی نداشته باشد. از رحمت خدا دور باد آنان که تو را کشتند». §.بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴.

آن گاه امام قاسم را به خیمه آورد. ابوبکر و عبدالله نیز در رکاب عمو و امام خود به فیض شهادت نایل آمدند. اما حسن بن حسن که در تاریخ به حسن مثنی معروف است، علی رغم مجاهدت و جراحات های فراوان، با وساطت اسماء بن خارجه که از خویشاوندان مادری او بود، زنده ماند و ابتدا به کوفه و پس از التیام جراحات ها به مدینه رفت. §.حیة الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۵۶.

همچنین از فرزندان امیرالمؤمنین علی (ع) پس از عبدالله، عثمان، جعفر، ابوبکر، محمد و عباس اصغر نیز به

↑↓

ص: ۶۳

شهادت رسیدند. §.بعضی گفته اند احتمالاً دو نفر از فرزندان امام علی ع به نام عباس در کربلا شهید شده اند: یکی عباس اصغر است که در شب عاشورا به مقام شهادت نایل آمد و مادر او صهباء ثعلبیه نام دارد و دیگری وجود مقدس عباس ابوالفضل است که در روز عاشورا به شهادت رسید. وسیله الدارین، ص ۲۶۲. و نوبت به عباس بن علی رسید که فرزند بزرگ ام البنین و ستون خیمه های ابا عبدالله (ع) بود.

حضرت صادق (ع) فرمود:

كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ صُلْبَ الْإِيمَانِ، جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أُوَّلِي بَلَاءً حَسَنًا وَ مَضَى شَهِيدًا.

عمویم عباس بن علی دارای بصیرتی نافذ و ایمانی مستحکم و پایدار بود و در رکاب ابی عبدالله (ع) جهاد کرد و امتحان نیکو و ارزنده ای از خود نشان داد تا به شهادت رسید.

هنگامی که عباس تنهایی امام را دید اجازه خواست تا عازم میدان شود. امام (ع) نگاهش را به چهره زیبا و دل آرای برادر دوخت و فرمود: «تو صاحب لوا و علمدار من هستی».

عباس گفت: «مولای من! سینه ام تنگ است و از زندگی خسته شده ام و قصد خونخواهی از این دورویان دارم».

↑↓

ص: ۶۴

امام از او درخواست کرد تا برای کودکان حرم کمی آب بیاورد. عباس که از لب‌های خشکیده زینب و زنان حرم پریشان بود و صدای «العطش» کودکان جانش را می‌آزرد، مشک و نیزه‌اش را برگرفت و پس از شکستن محاصره فرات، وارد آن شد. برای لحظه‌ای قصد آشامیدن آب جاری فرات کرد. اما عطش امام و اهل حرم او را از نوشیدن آب بازداشت؛ گویا می‌گفت:

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي

وَبَعْدَهُ لَا كُنْتُ أَنْ تَكُونِي

هَذَا الْحُسَيْنِ شَارِبُ الْمَنُونِ

وَتَشْرِبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ؟! «ای نفس» زندگی بعد از حسین خواری و ذلت است و بعد از او نمایی تا این ذلت را دریابی. این حسین است که شربت مرگ می‌نوشد، تو آب سرد و گوارا می‌نوشی؟!!

آب نخورده مشک را بر دوش کشید و به سوی خیمه‌ها بازگشت. اما کوفیان راه را بر او بستند و از هر سو محاصره‌اش کردند تا اینکه نوفل ازرق دست راست او را از بدن جدا کرد. عباس مشک را به دست چپ گرفت و گفت:

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمَا يَمِينِي

أَنْتِي أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي

وَعَنْ إِمَامِ صَادِقِ الْيَقِينِ

نَجَلُ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْإِمِينِيِّ بِهِ خُذَا سَوْكُنْدَ إِنْ كُنْتَ رَأْسًا رَأْسًا رَأْسًا رَأْسًا

↑↓

ص: ۶۵

من همیشه از دین خود حمایت خواهم کرد و حامی امامی خواهم بود که در ایمانش صادق و فرزند پیامبر پاک و امین است. اما دیری نپایید که دست چپ عباس نیز از بدن جدا شد. اما پسر شجاع علی (ع) مشک را به دندان گرفت. باران تیر، مشک را به سینه عباس دوخت. تیر بر دیدگان نافذ، و عمود آهنین بر فرق عباس اصابت کرد و درحالی که دست در بدن نداشت با صورت از بالای اسب به زمین افتاد و برادر و امامش را صدا زد. چون امام بر بالین عباس حاضر شد، فرمود: «الآن انكسِرَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي» §بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۲. بعضی گفته‌اند امام ع سر برادر را در دامان خود گرفت و چون خون از دیدگانش پاک کرد دید عباس گریان است. فرمود: «برادر، چرا گریه می‌کنی؟» عباس گفت: «چگونه نگریم ای برادر و ای نور چشمانم». در همین زمان روح پاک فرزند رشید ام‌البین به ملکوت اعلا پیوست؛ وسیله الدارین، ص ۲۷۴. §؛ «اکنون کمر شکست و راه چاره مسدود شد».

خبر شهادت عباس، زنان و کودکان حرم را بسیار اندوهگین کرد و امام نیز در سوگ برادر گران‌قدرش فرمود: برادرم، ای نور چشمانم و پاره تنم، تو برای من همانند رکنی مطمئن و قابل اعتماد بودی. ای پسر پدرم، خالصانه جنگ کردی تا از پیمان‌های که در آن رحیق بهشتی است،

↑↓

ص: ۶۶

نوشیدی. ای ماه منیرم تو در تمامی مصیبت‌ها و سختی‌ها مددکارم بودی. بعد از تو زندگی برای ما سخت و تلخ است. فردا من و تو کنار هم خواهیم بود. بدان، که به خدا شکایت، و برای او صبر می‌کنم و از تشنگی و سختی‌هایی که متحمل شده‌ام به او پناه می‌برم. §وسيلة الدارین، ص ۲۷۳.

دیگر کسی نمانده است و امام تنهای تنهاست؛ نه! گویا هنوز کودک و نوازدی آمادهٔ جانبازی است!

حماسهٔ علی اصغر

هم‌اکنون زمان خلق فاجعه‌ای بزرگ از سوی جنایتکاران اموی و ظهور حماسه‌ای جاویدان از طرف سپاه توحید است. چون امام حسین (ع) دید که سپاه دشمن در کشتن او اصرار دارد، قرآن کریم را برداشت و آن را از هم گشود و بر سر گذاشت و ندا داد:

«بِئْسَى بَيْنَكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ جَدِّي مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ (ص)». ای مردم چرا خون مرا حلال می‌شمارید؟ آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ آیا شما قول جدم را در مورد من و برادرم نشنیده‌اید که فرمود:

«هَذَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ».

در این هنگام نظرش به خیمه‌ها افتاد و چون درمقابل خیمه‌ها قرار گرفت، کودک شیرخوارش را مشاهده



ص: ۶۷

کرد § بنابر نقل تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵. در خیمه سربازی یک روزه در انتظار نامگذاری خود است. هنگامی که امام عازم میدان و سوار بر اسب بود کودک را به دست او دادند تا در گوش او اذان بگوید که تیری بر حنجره کوچک او اصابت کرد. امام درحالی که تیر از گلوی علی اصغر می‌کشید، فرمود: «وَاللَّهِ لَأَنْتَ أَكْرَمُ عَلَيَّ مِنَ النَّاقَةِ وَ لَمَحَمَّدٌ أَكْرَمُ عَلَيَّ مِنَ الصَّالِحِ»؛ «به خدا سوگند که تو از ناقه گرامی‌تر و محمد هم از صالح ارجمندتر است». آن‌گاه جنازه خون‌آلود کودک یک روزه خود را که در انتظار بازگشت او بودند، کنار فرزندان و برادرزادگان قرار داد. § که لب‌هایش از تشنگی گداخته بود و می‌گریست. امام آن کودک را به دست گرفت و فرمود:

«يَا قَوْمِ إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الطُّفْلَ»؛ «ای مردم اگر بر من رحم نمی‌کنید بر این طفل رحم کنید».

در این هنگام حرمه بن کاهل با تیری سه شعبه گلوی علی اصغر را هدف گرفت. § منتهی الآمال، ج ۱، ص ۷۱۴. به نقل از سبط ابن جوزی، در تذکره § خون گلو مشت امام را پر کرد. امام خون سرباز چند ماهه‌اش را به آسمان پاشید و فرمود:

«خداوندا اگر پیروزی را بر ما منع فرمودی آن را برای امری نیکوتر مقرر کن و از این مردم ستم‌پیشه انتقام بگیر!»

آن‌گاه فرمود:

هَوِّنْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ.

آنچه این حادثه را برایم قابل تحمل می‌سازد، این است که در برابر چشم خداوند واقع می‌شود.



ص: ۶۸

آن‌گاه امام خون را به آسمان پاشید و قطره‌ای از آن به زمین بازنگشت. § علامه محسن امین روایتی را نقل می‌کند که امام خون را بر زمین ریخت. لواعج الاشجان، ص ۳۵۴ §

تنهایی امام

دیگر هیچ کس نمانده بود و امام تنها بود و این تنهایی که با بی‌تابی اهالی حرم صحنه‌ای عجیب آفریده بود، در اندیشه و باور انسان خاکی نمی‌گنجد. امام رئوف بار دیگر مردم را به آشتی با خدا فرا خواند:

هَيْلٌ مِنْ ذَابٍّ يَدُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مَوْحِدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ فِي إِعَانَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟ §الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۱ §

آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا خداپرستی میان شما وجود دارد تا درباره ظلمی که بر ما رفته است از خدا بترسد؟ آیا کسی هست که به فریادرسی ما به خدا دل بسته باشد؟ آیا کسی هست که در امداد به ما چشم امید به پاداش الهی دوخته باشد؟

در مقابل گوش‌های کر، دیدگان کور و دل‌های سنگین حرام‌خواران سپاه اموی، فقط صدای زنان حرم بود که به

↑↓

ص: ۶۹

گریه بلند شد §المهلوف، ص ۵۱ § و فقط زین‌العابدین که تنها ذخیره آل محمد (ص) بود، قصد یاری کرد که امام مانع وی شد.

وداع امام حسین

«یا سکینه، یا فاطمه، یا زینب، یا ام کلثوم! علیکن منی السلام» .

بانوان حرم با شنیدن خداحافظی به شیون و زاری پرداختند و امام آنها را به خویشنداری دعوت کرد. سکینه را که بسیار دوست می‌داشت، به سینه خود چسبانید و درحالی که اشک از دیده‌اش می‌زدود، فرمود: «... دل مرا با اشک حسرت خویش

مسوزان! مادامی که جان در تن من است... ای برگزیده زنان» §نفس المهموم، ص ۳۴۶ §

سرانجام امام در مقابل چشم‌های نگران و اشک‌آلود اهالی حرم با شمشیر برهنه، تنهای تنها در مقابل سپاه جهل و خشونت و ظلم، ایستاد و فرمود:

أَنَا ابْنُ عَلِيِّ الطُّهَرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ

↑↓

ص: ۷۰

و فاطمِ امّی من سلالَةِ احمد

و عمّی یُدعی ذَا الجناحین جعفر

و فینا کتابُ الله أنزل صادقاً

و فینا الهُدی و الوحی بالخیر یذکر

و نحن امانُ الله للناسِ کلّهم

نَطول بهذا فی الانام و نَجهر

و نحن وُلاءُ الحوضِ نَسقی و لآنا

بکاسِ رسولِ الله مالیس یُنکر

و شیعتنا فی الناسِ اکرمُ شیعه

وَمُبْغِضَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَخْسِرُ § الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۳ §.

من فرزند علی پاک از خاندان هاشم هستم و افتخار می‌کنم و همین افتخار برایم کافی است.
جد من رسول خدا بهترین کسی است که روی زمین حرکت کرد و ما مشعل‌های نورانی خدا میان خلق هستیم.
مادرم فاطمه از سلالهٔ احمد، و عمویم جعفر است که صاحب دو بال می‌باشد.
کتاب خدا به صدق در میان ما نازل شده است و در ما هدایت و وحی به خوبی ذکر می‌شود.
ما امان خدا هستیم برای تمامی مردم که آشکارا و پنهان آن را بیان می‌کنیم.

↑↓

ص: ۷۱

ما صاحبان حوضیم که دوستانمان را با جام رسول خدا سیراب می‌کنیم و این قابل انکار نیست.
شیعیان ما در میان مردم گرامی‌ترین پیروان هستند و دشمن ما در روز قیامت زیانکار است.
نبرد آغاز شد و امام درحالی که بر سمت راست سپاه اموی می‌تاخت، فرمود:

الموتُ أُولَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أُولَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ

مرگ از آلوده شدن به عار بهتر است و عار از داخل شدن به آتش.

سپس هنگام تهاجم به سمت چپ کوفیان گفت:

أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ

الَيْتَ إِنْ لَا ائْتَنِي

أَحْمَى عِيَالَاتُ أَبِي

أَمْضَى عَلِيٍّ دِينَ النَّبِيِّ § مقتل الحسين، مكرم، ص ۲۷۴ §.

من حسین فرزند علی هستم که سوگند یاد کرده‌ام تسلیم نشوم.

از خاندان پدرم حمایت، و از دین پیامبر خدا پیروی می‌کنم.

امام (ع) پس از جنگی نمایان برای آخرین بار با بیانی شیوا مردم را به حق دعوت فرمود:

عِبَادَ اللَّهِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ فَإِنَّ الدُّنْيَا لَوْ بَقِيَتْ لِأَحَدٍ وَ بَقِيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ لَكَانَتْ لِلْأَنْبِيَاءِ

↑↓

ص: ۷۲

أَحَقُّ بِالْبَقَاءِ وَ أُولَى بِالرِّضَاءِ وَ أَرْضَى بِالْقَضَاءِ، غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الدُّنْيَا لِلْبَلَاءِ وَ خَلَقَ أَهْلَهَا لِلْفَنَاءِ، فَجَدِيدُهَا بَالٍ وَ نَعِيمُهَا
مُضْمَجِلٌّ وَ سُورُوزُهَا مُكْفَهَرٌ وَ الْمَنْزِلُ بُلْغَةٌ وَ الدَّارُ قَلْعَةٌ، فَتَرَوُدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. § حياة الامام

الحسين، ج ۳، ص ۲۸۲ §.

بندگان خدا، از خدا بترسید و از دنیا برحذر باشید! اگر دنیا برای کسی باقی می‌ماند و کسی در دنیا جاودان بود، پیامبران خدا
سزاوارترین مردم به بقا و اولی به رضا و خشنودی و راضی‌تر به قضای الهی بودند. اما خداوند تعالی دنیا را برای ابتلا و
آزمایش خلق، و اهالی آن را برای فنا خلق فرموده است. هر چیز نو و تازه آن کهنه می‌شود و نعمت‌های دنیا از بین می‌رود و
شادی‌های آن به تلخی تبدیل می‌شود. دنیا محل ماندن نیست، بلکه محل توشه بر گرفتن است. پس توشه بگیرید که بهترین
توشه‌ها تقواست. تقوای الهی پیشه کنید تا رستگار شوید.

آخرین وداع

وداع آخر امام با اهالی حرم وحی، به ویژه زینب کبرا، ماجرای عرشی و تصویری ملکوتی است که نه اندیشه قدرت درک آن را دارد و نه قلم استقامت تحریرش. تلافی



ص: ۷۳

نگاه حسین در نگاه زینب، سر مستتر، و سنگینی و تلخی آن، صعب مستصعب است که به غیر از زینب (علیها السلام) و حسین (ع) هیچ جانی توان حملش را ندارد. هنگام صبر نبود. پس امام خطاب به زنان و دختران حرم نبوت فرمود:

خود را برای سختی‌ها آماده کنید، آگاه باشید که خداوند حافظ و حمایت کننده شماست و به زودی شما را از شر دشمنان نجات خواهد داد و عاقبت شما به خیر خواهد رسید و دشمنان شما به بلاها گرفتار شوند و در مقابل رنج‌ها و مصایبی که تحمل می‌کنید، خداوند شما را از انواع نعمت‌ها و کرامت‌ها بهره‌مند خواهد ساخت. پس شکوه نکنید و سخنی بر زبان نیاورید که از قدر و ارزش شما بکاهد. §.۳۵۵ نفس الهموم، ص

آن‌گاه پیراهن کهنه‌ای خواست تا کسی در آن طمع نکند. پس آن پیراهن را چاک زد و بر تن کرد تا غارتگران بنی‌امیه از آن صرف‌نظر کنند. §.المهوف، ص ۵۱.

هجوم ناجوانمردانه

به فرمان پسر سعد هنگامی که امام در حال وداع با اهل بیت خود بود، هجوم سراسری آغاز شد. از هر سو تیر



ص: ۷۴

می‌بارید و آن بزرگوار سینه‌اش را در مقابل آماج تیرها سپرد. امام در برخورد با این ناجوانمردی علت این کینه و دشمنی را جویا شد و پرسید: «آیا من حقی را ترک کرده یا سنتی را تغییر داده‌ام یا شریعتی را تبدیل کرده‌ام؟»

بزرگان سپاه اموی گفتند: «این نبرد، جزای کینه‌ای است که از پدر تو به دل داریم، از آنچه با پدران ما در روز بدر و حنین کرد.» §.الامام الحسین و اصحابه، ص ۳۰۶.

امام که دیگر توانش تحلیل رفته بود و رمقی برایش نمانده بود، قصد کرد تا لحظه‌ای استراحت کند. اما سنگی بر پیشانی‌اش نشست و خون، رخساره و محاسنش را رنگین کرد خواست تا با لباس خود خون‌ها را از چهره برگیرد که تیری سه شعبه بر سینه‌اش اصابت کرد؛

«بسم الله و بالله و علی مله رسول الله» .

امام تیر سه شعبه را از پشت خود بیرون آورد و خون مانند ناودان جاری شد. با دست مشت‌ی از خون دل الهی‌اش را به آسمان پاشید و با مشت‌ی دیگر محاسنش را رنگ خون کرد و فرمود: «در این حال بمانم تا جدم رسول خدا را ملاقات کنم»

§.بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۳.



ص: ۷۵

عده‌ای از سپاه به سوی خیمه‌های آل الله به حرکت درآمدند و دیدگان نگران امام به سوی خیمه‌های زنان بود. آخرین توان خود را جمع کرد و درحالی که سراسر بدن مقدسش را خون فراگرفته بود، فریاد زد:

وَيْلَكُمْ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لِمَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ هَيْدِهِ وَ ارْجِعُوا إِلَيَّ أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَباً كَمَا تَزْعُمُونَ.

وای بر شما پیروان خاندان ابوسفیان، اگر دین ندارید و از روز قیامت پروایی ندارید، در دنیای خود آزاده باشید و به حسب و نسب خود بازگردید، اگر گمان دارید عرب هستید.

شمر گفت: «ای پسر فاطمه [علیها السلام] چه می‌گویی؟»

امام (ع) فرمود: «من و شما در جنگ هستیم، زنان گناهی ندارند؛ به این گروه بگو تا زنده هستم به حرم من تعرض نکنند». شمر درخواست امام را پذیرفت و نیروهای غارت و جنایت از خیمه‌ها فاصله گرفتند. اما هر کس که از راه می‌رسید با شمشیر و نیزه ضربه‌ای به جسم شریف امام وارد می‌ساخت. §الملهوف، ص ۵۰؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۱؛ مناقب ابن شهر آشوب،

ج ۴، ص ۱۱۱؛ کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸. §



ص: ۷۶

شکوه نیایش

یادگار علی (ع) و پیامبر (ص) بی‌اعتنا به تیغ و زخم، سر به سوی آسمان و غرق در نیایش پروردگار عرضه داشت:

اللَّهُمَّ مُتَعَالَى الْمَكَانِ عَظِيمِ الْجَبْرُوتِ شَدِيدِ الْمَحَالِ غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ قَرِيبُ الرَّحْمَةِ صَادِقُ الْوَعْدِ سَابِغُ النُّعْمَةِ حَسَنُ الْبَلَاءِ قَرِيبٌ إِذَا دُعِيَ مُحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدْتَ تُدْرِكُ مَا طَلَبْتَ شَكُورٌ إِذَا شَكَرْتَ ذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ أَدْعُوكَ مُحْتَاجاً وَ أَرْغَبُ إِلَيْكَ فَقِيراً وَ أَفْرَعُ إِلَيْكَ خَائِفاً وَ أَبْكَى مَكْرُوباً وَ أَسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفاً وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِياً اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا فَإِنَّهُمْ غَرَوْنَا وَ خَذَلُونَا وَ غَدَرُوا بِنَا وَ نَحْنُ عِترَةُ نَبِيِّكَ وَ وُلْدُ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ (ص) الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرَّسَالَةِ وَ ائْتَمَنْتَهُ عَلَى الْوَحْيِ فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجاً وَ مَخْرَجاً يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ای پروردگار بلندمرتبه و صاحب قدرت و سلطنت بزرگ و تدبیر و عقابی شدید، بی‌نیاز از خلائق و دارای کبریایی گسترده و توانایی بر هر چه خواهی، رحمت تو نزدیک و به وعده خود عمل خواهی کرد. نعمت تو تمام و بلایت نیکو، چون خوانده شوی نزدیک و بر مخلوقات محیط و توبه نادم را می‌پذیری، بر هر چه اراده کنی نیرومند و بر



ص: ۷۷

آنچه خواهی توانایی؛ چون تو را سپاس گویند پاداش نیکو دهی، و چون یادت کنند یادشان نمایی. تو را می‌خوانم درحالی که محتاجم. رغبتم به سوی توست درحالی که فقیرم. به تو پناه می‌برم در بیم و ترس و در سختی‌ها می‌گیرم و از تو کمک می‌خواهم آن‌گاه که دچار ضعف هستم بر تو توکل می‌کنم و مرا کفایت می‌کند.

پروردگارا، تو بین ما و قوم ما حکم فرما. اینها ما را فریفته و تنهایمان گذاشتند و با ما غدر نمودند. ما عترت پیامبر تویم و فرزند حبیب تو محمد (ص) که او را به رسالت مبعوث فرمودی و امین وحی خود قرار دادی. پس در امر ما فرج و گشایش مقرر فرما، ای مهربان‌ترین مهربانان.

صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ، لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ مَالِي رَبِّ سِوَاكَ وَلَا مَعْبُودٌ غَيْرُكَ، صَبْرًا عَلَى حِلْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ يَا دَائِمًا لَا نَفَادَ لَهُ يَا مُحْيِيَ الْمَوْتَى يَا قَائِمًا عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، أَحْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ. § مقتل الحسين، مقرر، صص ۲۸۲ و ۲۸۳. §

بر قضا و حکم تو صبر می‌کنم ای خدا، خدایی جز تو نیست، ای فریادرس استغاثه‌کنندگان، پروردگاری برای من غیر از تو نیست و معبودی جز تو ندارم. بر حکم تو صبر می‌کنم ای فریادرس کسی که جز تو فریادرسی ندارد و ای

↑↓

ص: ۷۸

کسی که ابدی و همیشگی هستی و مردگان را زنده می‌کنی. ای آگاه و ناظر بر تمام اعمال و افعال بندگان، در میان من و اینها حکم فرما که تو بهترین حکم‌کنندگانی.

پرواز تا ملکوت

امام محو خدا بود و درحالی که دیگر توانی برای حرکت نداشت، به فرمان شمر بار دیگر مورد حمله قرار گرفت. حصین بن تمیم، تیری بر دهان وی زد و ابوایوب غنوی جنجره‌اش را هدف قرار داد. هنگامی که امام سعی داشت تیر را از حنجره خود بیرون آورد، عمر سعد به او نزدیک شده بود. § بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۵. § زینب کبرا نیز درحالی که از خیمه بیرون می‌آمد، فریاد می‌زد: «ای برادرم! ای آقای من! ای از اهل بیت! کاش آسمان بر زمین سقوط می‌کرد و ای کاش کوه‌ها خرد و پراکنده به صحرا می‌ریخت.» § کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸. §

زرعه بن شریک با شمشیر دو ضربت سهمگین بر دست چپ و شانه امام زد و سنان بن انس هم با نیزه ضربتی نواخت که بر اثر آن، زینت دوش پیامبر بر خاک افتاد؛ افتادنی که دیگر توانی برای برخاستنش نبود. سنان، به خولی بن یزید اصبحی گفت سر امام را از بدن جدا

↑↓

ص: ۷۹

کند. اما او به لرزه درآمد و سنان خود سر امام را از بدن جدا کرد و به او سپرد. § کامل، ج ۴، ص ۷۸؛ نهاییه الارب، ج ۷، صص ۱۹۵ و ۱۹۶؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۳. بعضی از مورخان نیز شمر بن ذی الجوشن را قاتل امام دانسته‌اند. الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۵؛ ابصار العین، ص ۱۴. بعضی نیز خولی بن یزید را قاتل امام می‌نامند؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۵۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۱. § بدین سان شریف‌ترین و پاک‌ترین بدن عالم بر خاک کربلا قرار گرفت.

کربلا عجیب‌ترین صحنه عالم بود؛ تابلویی کامل و جامع از تمامی تعاریف خیر و شر، داد و بیداد، شقاوت و سعادت، بخل و سخاوت، فاجعه و حماسه، شرک و توحید، جهل و علم، ضلالت و هدایت، زشتی و زیبایی، خشونت و محبت و در یک کلام، باطل و حق بود. یک پیکر پاره پاره و غرق در خون و بی‌سر، شناسنامه توحید و کتاب نبوت تمامی انبیاست، و تمامی عالم وجود حیرت‌زده شجاعت و مبهوت سخاوت و سوگوار مظلومیت و محو‌قداست و سرگشته حماسه همیشه جاویدان حسین (ع) است.

از ذرات جمادی تا لرزش اندام‌های نباتی و جنبش و خروش هر نفس تا گردش اجرام آسمانی، فقط یک زمزمه به گوش جان می‌رسد و آن فریاد «یا حسین (ع)» است. زمین به لرزه افتاد، شرق و غرب جهان تاریک شد و مردم

را زلزله و برق فراگرفت، آسمان خون گریست و هاتفی ندا در داد که: «به خدا سوگند امام، فرزند و برادر امام و پدر امامان، حسین بن علی (ع) کشته شد». §ذریعة النجاة، ص ۱۴۷.

بادها به حرکت درآمد و طوفان سرخی که فرصتی برای دیدن نمی گذاشت، آسمان را پوشاند و گمان کردند عذاب خداوندی بر آنها نازل شده است. §الملهوف، ص ۵۳. خورشید از تماشای این جنایت تلخ آن چنان چهره در هم کشید که ستارگان آسمان در نیمروز ظاهر شدند و گمان کردند که قیامت برپا شده است. §الصواعق المحرقة، ص ۱۱۹؛ مختصر تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۱۴۹.

فرهیختگان دنیا، سعادت‌فروشان صحنه کربلا صدای منادی را شنیدند: «ای امتی که بعد از پیامبر خود متحیر و گمراه شده‌اید، خداوند شما را به قربان و فطر موفق نگرداند». §علل الشرایع، ج ۲، ص ۷۶.

در این میان زینب در اندیشه مأموریت بزرگ خود بود. تمام شب پیش را بیدار مانده و در نماز و نیایش و عبادت همراه با برادر خود بندگی خالص را برپا داشته بود و اینک در شعاع تابش سرخ خورشید دهم محرم که میل

به سر بردن در فلق داشت، برای پاسداری از حریم امامت صالحان و اقامه اولین نماز شب بی حسین (ع) آماده می شد و صدای عزیز فاطمه (علیها السلام) را می شنید که دیشب می گفت:

«یا اختاه لا تنسینی فی نافلة اللیل» §زینب الکبری، ص ۹۱؛ «ای خواهر، مبادا در نماز شب مرا فراموش کنی».

از زیر هر سنگی خون می جوشید و آبی آسمانی به سرخی می گرایید و تا آن روز هیچ گاه آسمان را آن چنان خونین و سرخ ندیده بودند. پنداشتی که خون می گیرد. آسمان را سرخی شفق پوشانده بود. §تذکره الخواص، ص ۲۷۳؛ تاریخ الخلفاء، ابن عساکر، ص ۲۰۷؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۰۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، صص ۲۲۶ - ۲۲۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵، صص ۲۰۱ - §۲۲۰.

دیگر کار از کار گذشته بود. مرکب خون آلود و بی سوار امام به سوی خیمه‌ها روان شد.

می آید از سمت غربت، اسبی که تنهای تنهاست

در جان او ریشه کرده‌ست، عشقی که زخمی‌ترین است

زخمی که از جنس گودال، اما به ژرفای دریاست

در چشم او می سراید، مردی که شعر رسایش

با آنکه کوتاه و ژرف است، اما در اوج بلند است

داغی که از جنس لاله ست، در چشم اشکش شکفته ست

با سرکشی های آتش، در آب و آینه پیداست

هم زین او واژگون است، هم یال او غرق خون است

جایی که باید بیفتد، از پای زینب همین جاست
دارد زبان نگاهش، با خود سلام و پیامی
گویی سلامش به زینب، اما پیامش به دنیاست
افتاد امام من از پای، تا آنکه مردی بتازد

در صحنه هایی که امروز، در عرصه هایی که فرداست § شعر از محمد علی مجاهدی. §

امام در سن ۵۶ سالگی، در روز جمعه، دهم محرم الحرام سال ۶۱ هجری ساعاتی بعد از نماز ظهر به شهادت رسید § مقاتل الطالیین، ص ۷۸. بلاذری می گوید: «شهادت امام، روز شنبه، مصادف با عاشورا است و گفته شده روز جمعه بوده است». انسب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۷. ابن شهر آشوب روز دوشنبه را نیز به عنوان روزی که احتمال عاشورا در آن می رود، نقل کرده است. مناقب، ج ۴، ص ۱۷۷. و نقل شده است که بر پیراهن امام (ع) بیش از یکصد نشانه از ضربت شمشیر و نیزه و تیر مشاهده شد.

↓

ص: ۸۳

بومخنف از امام صادق (ع) روایت می کند که بر بدن امام حسین (ع) جای ۳۴ زخم شمشیر و ۳۳ زخم نیزه دیده شده است § انسب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۳؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۳۵؛ الملهوف، ص ۵۴. § اما غیر از ضربات نیزه و شمشیر آثاری از کیبودی بر تن امام خودنمایی می کرد که حضرت زین العابدین آنها را آثار بند انبان هایی می دانست که او نیمه شبها آذوقه فقیران و مستمندان را در آنها قرار می داد. § بحار الانوار، ج ۴۴، صص ۱۹۰ و ۱۹۱. §

↓

ص: ۸۴

↓

ص: ۸۵

بعد از واقعه

اشاره

مردمی که از خداوند روی گردانده بودند تا دنیا را دریابند، از هیچ کاری رویگردان نبودند. آنها حتی در غارت لباس امام هم بر یکدیگر سبقت می گرفتند؛ آن چنان که عده ای در این غارتگری، شهره عام و خاص شدند و نامشان در تاریخ ثبت شد. فرزندان بحر بن کعب تمیمی که لباس های امام را از بدن مقدسش بیرون آورده بودند، بنوسراویل نامیده شدند. فرزندان آنان که بر پیکر امام اسب تاختند، بنوالسرج § بعضی از آنها نعل اسب خود را با قیمتی گزاف به مردم فروختند و مردم غافل و تحمیق شده با افتخار آن نعل ها را بر پیشگاه خانه های خود آویزان کردند. § و فرزندان نیزه داری که سر امام (ع) را حمل می کرد، بنواسنان و فرزندان کسی که پشت سر نیزه دار تکبیر می گفت،

↓

ص: ۸۶

بنوالمکبری لقب گرفتند... § کنزالفوائد، کراچکی، صص ۳۴۹ و ۳۵۰.

پس از غارت لباس‌های امام، سپاهیان به سوی خیمه‌ها هجوم بردند؛ لحظاتی تلخ و جانکاه که زینب کبرا بیش از همه تلخی و مخاطرات این تهاجم وحشیانه را احساس می‌کرد؛ چرا که از یک سو پاسبان خیمه‌ها بود و از طرف دیگر، حفظ جان برادرزاده و امام زمانش را بر عهده داشت.

دختر علی (ع) که منش و خلق و خوی کوفیان و اعراب را می‌دانست، بانگ برآورد: «ای عمر بن سعد سپاهیان خود را از تعجیل و شتاب در غارت خیمه‌ها بازدار! خود آنچه اسباب و زیورآلات است به شما واگذار می‌کنیم، مبادا دست نامحرمان به سوی خاندان رسول خدا دراز شود».

تمامی وسایل و زیورآلات، حتی گوشواره‌های فاطمه بنت‌الحسین (ع) که یادگار امام (ع) بود، در نقطه‌ای ریخته شد و پس از آنکه زنان و کودکان در گوشه‌ای اجتماع کردند، دختر شجاع علی (ع) فریاد زد: «هرکس میل دارد وسایل دختران علی (ع) و فاطمه (علیها السلام) را بردارد، بیاید». عده‌ای پیش آمدند و هرچه بود، غارت کردند. گروهی به



ص: ۸۷

سوی خاندان پیامبر هجوم آوردند و چادر و مقنعه از سر ایشان کشیدند که عمر سعد آنها را از این عمل بازداشت. § ر. ک: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۴.

حکایتی عجیب

پس از به آتش کشیده شدن خیمه‌ها، زنان و کودکان بیرون دویدند. نامردی گوشواره‌ام کلثوم را به غارت برد و درحالی که می‌گریست، متوجه خلخال فاطمه دختر امام شد. وی با تعجب پرسید: «چرا گریه می‌کنی؟!». مرد مهاجم گفت: «چگونه نگریم درحالی که اموال دختر رسول خدا (ص) را غارت می‌کنم». فاطمه با دیدن عطوفت او گفت: «پس چنین مکن!». آن مرد گفت: «می‌ترسم که دیگری آن را بردارد». § امالی، شیخ صدوق، مجلس ۳۱، حدیث ۲.

زینب (علیها السلام) در مقابل خیمه علی بن‌الحسین (ع) ایستاده بود و از حضرت زین العابدین (ع) که بر اساس مشیت و اراده آسمانی به عنوان حفظ ذخیره الهی در بستر بیماری بود، مراقبت می‌کرد؛ به ناگاه مردی با چشمان آبی وارد خیمه شد و به قصد قتل و غارت، امام را به گوشه‌ای پرتاب کرد. زینب (علیها السلام) به سرعت به برادرزاده نزدیک شد و گفت: «او هرگز کشته نمی‌شود، مگر من کشته شوم». پس



ص: ۸۸

آنها دست از او کشیدند. § مقتل‌الحسین، مقرر، ص ۳۰۱.

در این هنگام درحالی که زنان و فرزندان آل الله در خیام بودند، دژخیمان غارتگر بنی‌امیه درحالی که فریاد می‌زدند: «أَحْرِقُوا بُيُوتَ الظَّالِمِينَ!»؛ «خیمه‌های ظالمان را بسوزانید»، خیمه‌ها را به آتش کشیدند.

حضرت زین العابدین (ع) در تمام عمر خود از این صحنه عاشورا به تلخی یاد می‌کرد و با یادآوری آن محزون می‌شد و می‌گریست. § حیاة الامام‌الحسین، ج ۳، ص ۲۹۸.

پس از غارت و به آتش کشیدن خیمه‌ها به فرمان عمر سعد و در اجرای فرمان عیدالله بن زیاد، ده نفر از سپاهیان کوفه با

اسب‌های قوی‌هیكل بر بدن مطهر امام (ع) تاختند؛ به گونه‌ای که سینه مبارک او را درهم کوبیدند. § همان، ص ۳۰۳. سپس درحالی که اجساد خاندان رسالت در صحرای کربلا پراکنده بود، عمر بن سعد فرمان جمع‌آوری کشتگان سپاه خود را داد و پس از نماز بر آنان، همگی را به خاک سپردند. § تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۶.

عمر بن سعد در عصر روز دهم، خولی بن یزید



ص: ۸۹

اصبحی و حمید بن مسلم ازدی را برای ارائه گزارش خاتمه جنگ به سوی عبدالله فرستاد § الملهوف، ص ۶۰. و خولی که سر بریده امام (ع) را همراه خود داشت، هنگامی به کوفه رسید که درهای دارالحکومه را بسته بودند و به ناچار بدون ملاقات با عبدالله به سوی خانه خود رفت و سر پاک و مقدس امام را زیر تشتی قرار داد.

زن خولی که متوجه شد وی چیزی را زیر تشت پنهان می‌کند، از او سؤال کرد: «آن چیست؟»

خولی پاسخ داد: «چیزی برایت آورده‌ام که همیشه بی‌نیاز باشی. اکنون سر حسین (ع) در خانه توست.»

همسر خولی برآشفست و گفت: «وای بر تو! مردم سیم و زر به خانه می‌آورند و تو سر پسر دختر پیامبر را برایم آورده‌ای؟! به خدا سوگند هرگز با تو در یک خانه زندگی نمی‌کنم» و از جای خود برخاست و به صحن خانه رفت.

وی می‌گوید: «به خدا سوگند نوری را دیدم که همانند ستون از آن تشت تا آسمان به هم پیوسته بود و مرغان سفیدی را دیدم که برگرد آن تشت تا بامداد می‌چرخیدند و چون صبح شد خولی سر امام را نزد عبدالله بن زیاد برد.» § تاریخ طبری، ج ۵،

ص ۴۴۵.



ص: ۹۰

عمر بن سعد دستور داد سرهای سایر شهدا را نیز از بدن جدا کنند و بدین شرح در میان قبایل تقسیم شد:

قبیله کنده که ریاست آنها با قیس بن اشعث بود، ۱۳ سر.

قبیله هوازن به فرماندهی شمر بن ذی الجوشن، ۱۲ سر.

قبیله تمیم، ۱۷ سر.

قبیله بنی‌اسد، ۱۶ سر.

قبیله مذحج، ۷ سر.

سایر مردم، ۱۳ سر.

وداع تلخ کاروان اهل بیت رسالت با سالار شهیدان و یاران باوفایش

سپاه بنی‌امیه بعد از واقعه عاشورا دو روز دیگر در کربلا- توقف کرد. سپس همراه با اهل بیت عصمت، درحالی که علی بن الحسین همچنان بیمار بود، به سوی کوفه حرکت کردند. § کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۱. بعضی نیز گفته‌اند بعد از عاشورا تا غروب روز یازدهم در کربلا ماندند. §

کاروان آماده حرکت بود. گلیم‌ها بر جهاز شتران انداخته شده بود و اهل بیت امام حسین (ع) با آن همه مصیبت‌های بزرگ چاره‌ای جز ترک اجساد مطهر عزیزان

خود نداشتند. دل‌های به آتش کشیده شده بانوان حرم قدس ولایت بیش از گذشته در التهاب افتاد؛ به جای گذاشتن اجساد مقدسی که هنوز در سطح بیابان کربلا- پراکنده بود، برایشان کشنده و غیرقابل تحمل بود؛ به راستی که تحمل این مصیبت بسیار فراتر از توان بنی آدم است. هر قبیله سرهایی را که در اختیار داشت بر نیزه افراشته و در مقابل دیدگان آل پیامبر قرار داده بود و چون گام بر می داشتند تکبیر می گفتند. درحالی که -به قول بلاذری- با قتل امام، تکبیر و تهلیل را کشته بودند. §انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۳.

اسیران را از مقابل بدن‌های قطعه قطعه شده شهدا عبور دادند و هر کدام با عزیزان خود به نوعی سخن گفتند. کلام زینب کرار کربلا- که صبر را وامدار تحمل خویش کرد، حکایتی دیگر است؛ اولین کلام دختر قهرمان علی (ع) این است: «اللهم تقبل منا هذا القربان» §مقتل الحسین، مقرر، ص ۳۰۷. «پروردگارا! این قربانی را از ما پذیرا باش».

آن‌گاه جد بزرگوار خود را خطاب کرد و گفت:

يَا مُحَمَّدَاةَ صَلِّ عَلَىٰ عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ! هَذَا الْحَسِيُّ مِنْ مَرْمَلٍ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعِ الْأَعْضَاءِ وَ بِنَاتِكَ سَيِّبَايَا وَ ذُرِّيَّتِكَ مُقْتَلَةً، تَسْفِي عَلَيْهِ الصَّبَا، فَابْكِي كُلَّ

عدوِّ وَ صَدِيقٍ. §کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۱؛ نهاییه الارب، ج ۷، ص ۲۰۰؛ وقعه الطف، ص ۵۹؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۶.

ای رسول خدا، ای کسی که ملائکه آسمان بر تو درود می فرستند، این حسین (ع) توست که در صحرا افتاده و در خون غلتیده و پیکر او قطعه قطعه است. ای محمد (ص)! دختران تو اسیر شده‌اند و باد صبا بر آنها می وزد.

پس هر دوست و دشمنی را گریاند:

هر جا که بود آهویی از دشت پا کشید

هر جا که بود طایری از آشیان فتاد

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان

بر پیکر شریف امام زمان فتاد

شد وحشتی که شور قیامت زیاد رفت

چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

پس با زبان پر گله آن بضعة البتول

رو بر مدینه کرد که یا ایها الرسول

این کشته فتاده به هامون حسین توست

این صید دست و پازده در خون حسین توست §ترکیب بند محتشم.

سپس درحالی که به آرامی می گریست و وقارش همه را به یاد فاطمه (علیها السلام) انداخته بود، گفت:

یا حُزناه یا کرباه الیوم مات جدی رسول الله (ص)، یا اصحاب محمداه هؤلاء ذریه المصطفیٰ یساقون سوق السبایا. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۹ §

امروز جدم رسول خدا از دنیا رفته است. ای اصحاب پیامبر، اینها ذریه و فرزندان رسول خدا هستند که آنان را مانند اسیران می‌برند.

رفتار شکوهمند زینب در مقابل سپاهیان اموی آنها را دچار بهت کرده بود و بسیاری از آنها در مقابل بزرگی و عظمت دخت علی (ع) انگشت حیرت می‌گزیدند و عده‌ای نیز پریشان‌احوال می‌گریستند. اما دل‌کنند و رفتن و عالی‌ترین گوهرهای آسمانی و میوه‌های باغ بهشتی را در بیابان رها کردن، بسیار سخت است. ولی زینب دریافته است که برنامه‌ریزان تبلیغاتی دشمن در صدد تحمیل مصیبتی افزون‌تر به خاندان حسینی (ع) هستند. از این رو وقتی پریشان‌احوالی حضرت زین العابدین (ع) را بر بلا تکلیفی و رها ماندن اجساد شهدا دید، فرمود:

پسر برادرم، از آنچه می‌بینی نالان نباش! به خدا سوگند این پیمانی است از پیامبر خدا به جد و عمو و پدر تو. خداوند از مردم پیمان گرفته است، مردمی از همین امت که فرعون‌های زمین آنها را نمی‌شناسند، اما فرشتگان آسمان با



آنها آشنایند؛ آنان این پیکرهای پاره پاره را جمع می‌کنند و در این دیار و بر فراز مرقد حسین (ع) پرچمی می‌افرازند که هرگز کهنه نخواهد شد و در گذر روزها و سال‌ها آسیب نمی‌بیند. § مقتل الحسین، مقرر، ص ۳۰۸؛ زندگانی علی بن ابی طالب، سید جعفر شهیدی، ص ۵۱ §

عجیب است که امام زین العابدین (ع) نیز علی‌رغم همه دردها و التهاب و تپی که داشت از عمه‌اش زینب غافل نبود و او بود که فرمود: «عمه‌ام شب یازدهم، نماز شب را نشسته می‌خواند». § زینب الکبری، صص ۹۰ و ۹۱ §

به هر حال فاصله کربلا تا کوفه را با وجود اینکه زنان و کودکان از شب عاشورا دیده بر هم نهاده بودند و قلب‌های آنان سرشار از درد و مصیبت بود، با بستن زین العابدین (ع) بر مرکب، شبانه طی کردند.

دفن بدن‌های مطهر شهدا

بعد از رفتن کوفیان عده‌ای از قبیله بنی‌اسد قصد تجهیز و تدفین شهدای کربلا را کردند، اما چون هیچ کدام سر بر بدن نداشتند و لباس بسیاری از آنها ربوده شده بود، قابل شاسایی نبودند. آنها متحیر مانده و به دنبال چاره‌ای



بودند که امام سجاد (ع) به یاری آنها شتافت و به دفن بدن مطهر امام اقدام کرد.

امام در حالی که به شدت می‌گریست فرمود:

طوبی لارض تَضَمَّتْ جَسَدَكَ الطَّاهِرَ، فَإِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ مُظْلِمَةٌ وَالْآخِرَةُ بِنُورِكَ مُشْرِقَةٌ، أَمَّا اللَّيْلُ فَمُسِيَّهَةٌ وَالْحُزْنُ فَسِرْمَةٌ، أَوْ يَخْتَارُ اللَّهُ لِأَهْلِ بَيْتِ دَارِكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ وَعَلَيْكَ مِنَ السَّلَامِ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ.

آفرین بر سرزمینی که پیکر طاهر تو را در خود گرفته است. دنیا پس از تو تاریک و آخرت به نور تو روشن است. دیگر

شب‌ها خواب ندارم و اندوه مرا پایانی نیست، تا اینکه خداوند خاندان تو را به تو ملحق سازد و در سرای تو جای دهد. سلام من بر تو ای پسر رسول خدا، و رحمت و برکات خدا بر تو باد.
سپس روی قبر نوشت:

«هَذَا قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطَشًا غَرِيبًا» §. ۱۲۶. ج ۲، ص ۱۲۶.

سپس علی اکبر را در پایین پای امام به خاک سپرد و آن‌گاه شهدا را در نزدیکی هم دفن کرد و در این راه بنی‌اسد همراهی کردند.

↑↓

ص: ۹۶

امام در هنگام دفن عباس بن علی نیز به شدت گریست. §. حیاة الامام الحسين، ج ۳، ص ۳۲۴. امام باقر ع نیز خاکسپاری و نماز بر امام حسین ع را از ناحیه حضرت زین العابدین ع می‌دانند. جلاء العیون، شبر، ج ۲، ص ۱۶. امام رضاع نیز همین‌گونه می‌فرماید. بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۷۰. در مجموع به نظر می‌رسد اجساد مطهر شهدای کربلا شب دوازدهم دفن شده باشند. §. الامام الحسين و اصحابه، صص ۳۸۰ - ۳۸۲.

کوفه در انتظار اسیران

کوفه مهیای حضور کاروان خروج‌کنندگان (!؟) بود و کوفیان که کوچه‌ها و خیابان‌ها را آب و جارو کرده بودند، دسته‌دسته و گروه‌گروه چشم به مبادی ورودی داشتند تا هر کدام در این جشن و شادمانی بزرگ سهیم باشند.
به فرمان عبیدالله بن زیاد سردر ایوان دارالاماره را گنج تازه کشیدند. سپاه امیرالمؤمنین یزید (!؟) بر فردی که ضد حکومت شورش کرده بود غلبه یافته و نوع برخورد و رفتار کوفیان با کاروان اسرا قابل پیش‌بینی بود. سرانجام انتظار به پایان رسید. سرهای شهدا، درحالی که بر نیزه‌ها قرار داشت، پیشاپیش قافله اسرا از طریق خیابان‌های اصلی منتهی به دارالاماره راه می‌پیمود. §. به دستور عبیدالله سر مبارک امام حسین ع را به بیرون کوفه بردند و پس از آنکه بر نیزه افراشتند همراه با رئوس شهدا به کوفه بازگرداندند. §.

↑↓

ص: ۹۷

افشاگری خاندان رسالت

سنگینی بار نگاه مردم خاندان نبوت را می‌رنجانند. آنها حدود ۲۵ سال پیش، در دوران زمامداری علی (ع)، پنج سال زندگی با کوفیان را تجربه کرده بودند. بسیاری از زنان تماشاچی شاگردان مدرسه زینب بودند. اما امروز وضعیت به شکل دیگری است.

ام کلثوم فریاد زد:

يا أهل الكوفة أما تشتمون من الله و رسوله أن تنظروا إلى حرم النبي (ص). §. مقتل الحسين، مكرم، ص ۳۱۰.

ای مردم کوفه از خدا و فرستاده او شرم نمی‌کنید که به خانواده پیامبر (ص) چشم دوخته‌اید؟

زنی پرسید: «شما اسرا از کدام طایفه هستید؟»

گفتند: «اسیران آل محمد (ص) هستیم». §.اللهوف، ص ۶۳.

در این زمان برخی از مردم برای کودکان و اسرانا و خرما و گردو آوردند. ام کلثوم با دیدن این منظره برآشفته و گفت: «ای کوفیان صدقه بر ما خاندان حرام است. سپس نان و خرما را از دهان کودکان گرفت». §.مقتل الحسین، مقرر، ص ۳۱۰. مردم شروع به گریستن کردند. امام زین العابدین (ع)

↓

ص: ۹۸

که دست و پایش را بسته بودند و تب رنجورش کرده بود، فرمود:

أَلَا إِنَّ هَؤُلَاءِ يَبْكُونَ وَيَتَرَجَّعُونَ مِنْ أَجْلِنا فَمَنْ قَتَلَنَا أَذِنَ؟

این مردم برای ما اشک می‌ریزند؟ پس چه کسانی ما را کشته‌اند؟

آرام آرام فضای کوفه تغییر کرد و چون زینب کبرا سر امام (ع) را بر نیزه دید، سر خود را بر چوبه محمل کوبید. افکار عمومی دچار یک حیرت و سرگردانی عجیب شد. مردم گریبان‌های خود را چاک می‌زدند و مردان مانند زنان بر سر و سینه می‌زدند. حال هنگام پیامبری زینب بود. فرصتی بود تا دختر علی (ع) هنگامه برپا کند و مشعل فروزان عاشورا را به خوبی بنمایاند. بانوی بزرگ اسلام بر سر مردم نهیب زد و چون سکوت فضا را فراگرفت، زبان به حمد و ستایش پرودگار گشود و بعد از سلام به رسول خدا فرمود:

أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْحَتْلِ وَالْعُدْرِ وَالْحَذَلِ أَلَا فَلَا رَقَاتِ الْعَبْرَةَ وَلَا هَدَاةَ الزُّفْرَةَ إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ هَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلَفُ وَالْعُجْبُ وَالشَّنْفُ وَالْكَذِبُ وَمَلَأَ الْإِمَاءُ وَغَمَزَ الْأَعْدَاءُ أَوْ

↓

ص: ۹۹

كَمْزَعِي عَلَى دِمْنِي أَوْ كَفِضِي عَلَى مَلْحُودِي أَلَا بئسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ. أَتَبْكُونَ أَحْيَى؟! أَجِلٌ وَاللَّهِ فَايُكُوا فَيَانُكُمُ أُخْرَى بِالْبُكَاءِ فَايُكُوا كَثِيرًا وَاضْحَكُوا قَلِيلًا فَقَدْ أَبْلَيْتُمْ بَعَارِهَا وَمَنْيْتُمْ بِشَنَارِهَا وَلَنْ تَرْحَضُوهَا أَبَدًا وَأَنْتِي تَرْحَضُونَ قَتِيلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبِيِّ وَمَعْيِدِ الرِّسَالَةِ وَسَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَلَأْ حَزْبَكُمْ وَمَعَاذُ حَزْبِكُمْ وَمَقَرُّ سَيْلِمِكُمْ وَآسَى كَلِمِكُمْ وَمَفْرَعُ نَازِلَتِكُمْ وَالْمَرْجِعُ إِلَيْهِ عِنْدَ مُقَاتَلَتِكُمْ وَمِيدَرَةُ حُجَجِكُمْ وَمَنَارُ مَحَجَّتِكُمْ أَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ وَسَاءَ مَا تَزْرُونَ لِيَوْمِ بَعْثِكُمْ.

فَتَعَسَا تَعَسَا وَنَكَسَا نَكَسَا لَقَدْ خَابَ السَّعْيُ وَتَبَّتِ الْأَيْدِي وَخَسِرَتِ الصَّفْقَةُ وَبُؤْتُمْ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمُ الدَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ.

أَتَذْرُونَ وَيَلُكُمُ أَيُّ كَبِيدٍ لِمُحَمَّدٍ (ص) فَرْتُمْ؟ وَ أَيْ عَهْدٍ نَكَّسْتُمْ؟ وَ أَيْ كَرِيمِيَّةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟ وَ أَيْ حُرْمِيَّةٍ لَهُ هَنَكْتُمْ؟ وَ أَيْ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا. لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا شَوْهَاءَ صِلَعَاءَ عَنَقَاءَ سَوْدَاءَ فَقَمَاءَ حَزَقَاءَ كَطَّلَاعِ الْأَرْضِ أَوْ مِلِّ السَّمَاءِ.

↓

ص: ۱۰۰

أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ تُمْطِرَ السَّمَاءُ دَمًا وَ لَعِذَابُ الْآخِرَةِ أُخْرَى وَ هُمْ لَا يُنصِرُونَ، فَلَا يَسْتَخَفُّكُمْ الْمَهْلُ، فَإِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَا يَحْفِزُهُ الْبَدَارُ وَ لَا

يُخَشَى عَلَيْهِ فَوْتُ النَّارِ، كَلَّا إِنَّ رَبَّكَ لَنبَا وَ لَهُمْ لِبَالِمِزْصَادِ §مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، صص ۴۰ و ۴۱؛ الفتوح، ابن اعثم کوفی، ج ۳، صص ۱۳۹ - ۱۴۱؛ معالم المدرستین، ج ۲، صص ۱۴۵ و ۱۴۶؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۹. §

ای مردم کوفه، ای جماعت مکر و افسون و محروم ماندگان از غیرت و حمیت! اشک چشم‌هایتان خشک مباد و ناله‌های شما آرام نشود. مثل شما مثل زنی است که تار و پود بافت خود را در هم ریزد و رشته‌های آن را از هم بگسلد. شما سوگندهایتان را دستاویز فساد و نابودی خویش قرار دادید. شما چه دارید جز گرافه، غرور و دشمنی و دروغ و همانند کنیزکان خدمتکار چاپلوسی و سخن‌چینی کردن و یا همانند سبزه‌ای که از فضولات حیوانی تغذیه می‌کند و بر آن رشد می‌کند، و چون نقره‌ای که روی گورها را بدان زینت کنند، دارای ظاهری فریبنده اما درونی زشت و ناپسندید! برای خود چه بد توشه‌ای انداخته‌اید و از پیش فرستاده‌اید تا خدای خود را به خشم آورید و عذاب همیشگی او را برای خود رقم زنید. آیا شما [پیمان شکنان] برای برادرم حسین (ع) گریه می‌کنید؟! گریه کنید که اشک شایسته شماس است. بسیار گریه کنید و

↓

ص: ۱۰۱

کم بخندید که این ننگ [فاجعه امویان] گریبانگیر شماس است و لکه این ننگ تا همیشه بر دامان شما خواهد ماند؛ آن چنان لکه ننگی که هرگز از خود نتوانید شست.

چگونه می‌خواهید این لکه ننگ را پاک کنید، درحالی که جگر گوشه رسول خدا (ص) و سید جوانان بهشت را کشتید؟! همان کسی که در جنگ، سنگر و پناهگاه شما و در صلح مایه آرامش و التیام شما بود و نه مانند زخمی که با دهان خون‌آلود به روی شما بخندد. در سختی‌ها و دشواری‌ها امید شما به او بود و در ناسازگاری‌ها و ستیزها به او روی می‌کردید. بدانید توشه راهی که برای سفر [آخرت] خود فرستادید، بد توشه‌ای است و بار گناهی که تا روز قیامت بر دوش‌های شما سنگینی خواهد کرد، گناهی بس بزرگ و ناپسند است.

نابود شوید آن هم چه نابودی‌ای! پرچمتان سرنگون باد آن هم چه سرنگونی‌ای! تلاشتان جز ناامیدی ثمر نداد و دست‌های شما بریده شد و کالایتان [حتی در دنیا] زیان کرد. خشم الهی را بر خود خریدید و ذلت و سرافکندگی شما حتمی شد. آیا می‌دانید که چه جگری از رسول خدا شکافتید؟ و چه پیمانی گسستید؟ و چگونه پرده‌نشینان حرم را از پرده

↓

ص: ۱۰۲

بیرون کشیدید؟ و چه حرمتی از آنها دریدید؟ و چه خون‌هایی ریختید؟ کاری بسیار شگفت‌انگیز انجام دادید؛ آن چنان شگفت که نزدیک است از هراس آن، آسمان‌ها از هم بپاشد و زمین‌ها بشکافد و کوه‌ها از هم فرو ریزد! چه مصیبتی بس دشوار و جانفرسا و طاقت‌سوز و شوم و درهم پیچیده پریشانی که از آن راه گریزی نیست و در بزرگی و وسعت همانند درهم فشردگی زمین و آسمان است.

آیا در شگفت می‌شوید اگر از چشم آسمان خون ببارد؟ هیچ کیفی از مجازات آخرت برای شما خوارکننده‌تر نیست و آنان (سران بنی‌امیه) دیگر از هیچ طرفی یاری نخواهند شد. این مهلت شما را مغرور نسازد که خداوند بزرگ از شتابزدگی در کارها پاک و منزه است و از پایمال شدن خون [بی‌گناه] حراست می‌کند و در کمین ما و شماس است.

مردم حیرت‌زده کوفه دست‌هایشان را به دندان می‌گزیدند، پنداشتی بار دیگر عاشورا آفریده شده و مردم در معرض سخت‌ترین مجازات‌های الهی قرار گرفته‌اند.

آن‌گاه زینب کبرا این ابیات را قرائت کرد:
مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا صَنَعْتُمْ وَ أَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَّمِ

↑↓

ص: ۱۰۳

بِأَهْلِ بَيْتِي وَ أَوْلَادِي وَ تَكْرُمَتِي

چه خواهد گفت آن‌گاه که رسول خدا (ص) از شما سؤال کند: این چه کاری بود که انجام دادید در حالی که شما امت آخرین بودید؟!

به اهل بیت، فرزندان و پرده‌نشینان حرم من بنگرید که گروهی اسیر شما شده‌اند و گروهی دیگر در خون خود غوطه‌ور هستند.

پاداش من که نیکخواه شما بودم چنین نبود که در حق خاندانم جفا کنید.

بیم آن دارم که عذابی بر شما فرود آید مانند عذابی که قوم ارم را به نابودی کشاند.

سخنان زینب خاطره و یاد علی (ع) را در یادها زنده کرد.

زینب ای شیرازه ام الکتاب

↑↓

ص: ۱۰۴

خطبه‌هایت کرد ای اخت الولی

راستی را کار شمشیر علی

جان از تن‌ها برده ای از اسکتوا

ای تو روح آیه لاتقنطوا

چون شنید آوای خشم را جرس

شد تهی از خویش و افتاد از نفس

باز گوی جان شیرین علی

داستان درد دیرین علی § شعر محمد علی مجاهدی.

امام سجاد (ع) به تسلائی عمه سادات آمد و فرمود:

عمه جان آرام باشید. آنان که مانده‌اند باید از رفتگان خود عبرت گیرند و خدای را سپاس که تو عالمه غیر معلمه‌ای و نیاموخته خردمندی و گریه و زاری ما، رفتگان را باز نمی‌گرداند.

آن‌گاه امام، خود خیمه‌ای برپا کرد و به‌تنهایی، اهل بیت را از مرکب‌ها فرود آورد و در خیمه مستقر کرد. § الاحتجاج،

طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۹.

حال و هوای کوفه به صورتی درآمده بود که هیچ کس مردم را مانند آن روز چنین پریشان و نالان ندیده بود و حال نوبت

شیرزنی دیگر بود، تا بر رسوایی خاندان شیطانی بنی‌امیه بیفزاید. پس فاطمه صغرا § بعضی ایشان را از اولاد امام علی ع

دانسته‌اند و گروهی او را دختر امام حسین ع. اما جمله متن خطبه وی خطاب به مردم کوفه دلالت می‌کند که آن حضرت

دختر امام حسین است «کما قتلتم جدنا بالامس» که مراد و منظور علی ع است. § لب به سخن گشود و گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحَصَى وَزِنَةَ الْعَرْشِ إِلَى الشَّرَى أَحْمَدُهُ وَأُوْمِنُ بِهِ وَآتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ أَوْلَادَهُ ذُبِحُوا بِسَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ ذَخْلٍ وَ لَا تَرَاتٍ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَرِيَ عَلَيْكَ الْكُذْبَ وَ أَنْ أَقُولَ خِلَافَ مَا أَنْزَلْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَخْذِ الْعُهُودِ لَوْصِيَّةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) الْمَسْلُوبِ حَقَّهُ الْمَقْتُولِ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ كَمَا قُتِلَ وَوَلَدُهُ بِالْأَمْسِ فِي بَيْتٍ مِنْ بَيْتِ اللَّهِ وَ بِهَا مَعْشَرٌ مُسْلِمَةٌ بِالْبِسْمِ نَتَيْهِمْ تَعْسًا لِرُءُوسِهِمْ مَا دَفَعْتَ عَنْهُ ضَمِيمًا فِي حَيَاتِهِ وَ لَا عِنْدَ مَمَاتِهِ حَتَّى قَبَضْتَهُ إِلَيْكَ مَحْمُودَ النَّقِيْبَةَ طَيِّبَ الضَّرِيْبَةَ مَعْرُوفَ الْمَنَاقِبِ مَشْهُورَ الْمَذَاهِبِ لَمْ تَأْخُذْهُ فِيكَ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَ لَا عَذْلٌ عَاذِلٌ هَدَيْتَهُ يَا رَبِّ لِلْإِسْلَامِ صَغِيرًا وَ حَمِدْتَ مَنَاقِبَهُ كَبِيرًا وَ لَمْ يَزَلْ نَاصِحًا لَكَ وَ لِرَسُولِكَ (ص) حَتَّى قَبَضْتَهُ إِلَيْكَ زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا غَيْرِ حَرِيصٍ عَلَيْهَا رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ مُجَاهِدًا لَكَ فِي سَبِيلِكَ رَضِيْبَةً فَاخْتَرْتَهُ وَ هَدَيْتَهُ إِلَى طَرِيْقِ مُسْتَقِيمٍ.

أَمَا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْمَكْرِ وَالْعُدْرِ وَالْخِيَلَاءِ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ ابْتِلَاءِ اللَّهِ بِكُمْ وَ ابْتِلَاءِكُمْ بِنَا فَجَعَلَ بِلَاءَنَا حَسِينًا وَ جَعَلَ عِلْمَهُ عِنْدَنَا وَ فَهَمَهُ لَمَدِينًا فَنَحْنُ عِيْبَةُ عِلْمِهِ وَ وَعِيَاءُ فَهْمِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ حُجَّتُهُ فِي الْمَارِضِ فِي بِلَادِهِ لِعِبَادِهِ أَكْرَمَنَا اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَ فَضَّلَنَا بِنَبِيِّهِ (ص) عَلَى

كثِيرٍ مِنْ خَلْفِهِ تَفْضِيلًا فَكَذَّبْتُمُونَا وَ كَفَرْتُمُونَا وَ رَأَيْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالًا وَ أَمْوَالَنَا نَهْبًا كَانَا أَوْلَادُ التُّزُوكِ أَوْ كَابِلٍ كَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا بِالْأَمْسِ وَ سُيُوفُكُمْ تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لِحَقْمِدٍ مُتَقَدِّمٍ قَوْتٍ بِذَلِكَ عُيُونُكُمْ وَ فَرِحَتْ بِهِ قُلُوبُكُمْ اجْتِرَاءً مِنْكُمْ عَلَى اللَّهِ وَ مَكْرًا مَكْرَتُمْ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ فَلَا تَدْعُونَكُمْ أَنْفُسِكُمْ إِلَى الْجِدَالِ بِمَا أَصَيْبْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَ نَالْتِ أَيْدِيكُمْ مِنْ أَمْوَالِنَا فَإِنَّ مَا أَصَابَنَا مِنَ الْمَصَائِبِ الْجَلِيلَةِ وَ الرَّزَايَا الْعَظِيمَةِ فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ.

تَبِيًّا لَكُمْ فَانظُرُوا اللَّعْنَةَ وَ الْعَذَابَ، فَكَأَنَّ قَدْ حَلَّ بِكُمْ وَ تَوَاتَرَتْ مِنَ السَّمَاءِ نِقْمَاتٌ فَيَسِّرْ حُجَّتَكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ وَ يُذِيقُ بَعْضَكُمْ بِأَسْ بَعْضٍ، ثُمَّ تَخْلُدُونَ فِي الْعَذَابِ الْأَلِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا ظَلَمْتُمُونَا أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، وَبِذَلِكَ أَمْ تَدْرُونَ أَيُّهُ يَدِ طَاعَتِنَا مِنْكُمْ، أَوْ أَيُّهُ نَفْسٍ نَزَعَتْ إِلَى قِتَالِنَا، أَمْ بِأَيُّهِ رَجُلٌ مَشَيْتُمْ إِلَيْنَا تَبْعُونَ مُحَارِبَتِنَا، فَسَتْ قُلُوبُكُمْ وَ غَلَطَتْ أَكْبَادُكُمْ وَ طَبَعَ عَلَى أَفْوَادِكُمْ وَ حَنَمَ عَلَى سَمْعِكُمْ وَ بَصَرِكُمْ، وَ سَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانَ وَ أَمْلَى لَكُمْ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِكُمْ غِشَاوَةً فَانْتُمْ لَا تَهْتَدُونَ.

تَبَا لَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ كَمْ تَرَاتِ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) قَبْلَكُمْ وَ ذُحُولُهُ لَدَيْكُمْ ثُمَّ غَدَرْتُمْ بِأَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)

جَدِّي، وَ بَنِيهِ عِتْرَةَ النَّبِيِّ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ وَ افْتَحَرَ بِذَلِكَ مُفْتَحِرٌ فَقَالَ:

نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَ بَنِي عَلِيٍّ

فَقَالَتْ بِفِيكَ أَيُّهَا الْقَائِلُ الْكُتْكُ وَ لَكَ الْأَثْلُبُ افْتَحَرْتَ بِقَتْلِ قَوْمِ زَكَاهُمُ اللَّهُ وَ طَهَّرَهُمْ وَ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ فَاعْظَمْ وَ أَقْعِ كَمَا أَقْعَى أَبُوكَ وَ إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا قَدَمَتْ يَدَاهُ حَسَدْتُمُونَا وَ يَلَا لَكُمْ عَلَى مَا فَضَّلْنَا اللَّهُ.

فَمَا ذُبِينَا أَنْ جَاشَ دَهْرًا بُحُورُنَا وَ بَحْرُكَ سَاجٍ لَا يُوَارِي الدَّعَامِصَا

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ.

خداوند را به شمار ریگ‌ها و تعداد شن‌ها سپاس می‌گویم و او را به عظمت و سنگینی عرش تا فرش ستایش می‌کنم. به او ایمان آورده‌ام و بر او توکل می‌کنم و شهادت می‌دهم که معبودی جز خداوند یگانه نیست و محمد (ص) بنده و فرستاده اوست. همان پیامبری که فرزندان او را «تشنه» در کنار فرات ذبح کردند، با آنکه آنان کسی را نکشته بودند تا مورد انتقام و قصاص قرار گیرند. خداوندا به تو پناه می‌برم از اینکه سخنی را به دروغ و ناروا به تو نسبت دهم



ص: ۱۰۸

و برخلاف آنچه نازل کرده‌ای سخنی را به زبان آورم. پیامبر تو برای جانشین خود علی بن ابی طالب (ع) پیمان گرفت، ولی حق او را غصب کردند و او را بی‌گناه کشتند؛ همان‌گونه که دیروز فرزند او را در خانه‌ای از خانه‌های خدا شهید کردند؛ آنان که به زبان مسلمان بودند، که نابود باد این مسلمانی.

[این مردم] هیچ‌گاه، در هنگام حیات و لحظه رحلت، علی (ع) را یاری نکردند تا او را به جوار رحمت خود فراخواندی که او اخلاقی پسندیده و نهادی پاک و زینده داشت و فضایلش شهره خاص و عام بود و روش او واضح و آشکار. از نکوهش نمی‌هراسید و از ملامت احدی نمی‌ترسید. پدرم را از کودکی به اسلام هدایت فرمودی، و در بزرگی وی را خلق و خوی نیکو دادی و مناقبش را ستودی و او با تو و فرستاده‌های رفتاری از سر خلوص و صدق داشت، تا او را هم به جوار رحمت فراخواندی. او هیچ علاقه و رغبتی به دنیا نداشت و آزمند آن نبود، بلکه تمایل او به سوی آخرت بود. در راه تو آن‌چنان مجاهده کرد که او را برگزیدی و به راه راست هدایت کردی.

هان ای مردم کوفه، ای اهالی نیرنگ و بی‌وفایی و خودخواهی! ما خاندانی هستیم که خدا ما را به شما و شما را به وسیله ما مورد آزمون خویش قرار داد. ما از عهده



ص: ۱۰۹

امتحان الهی به نیکی برآمدیم و خداوند دانش و حکمت خود را به ما کرامت فرمود و ما نگهبان خزانه‌های او هستیم و همان حجتی هستیم که او بر بندگان خود گمارده است. ما را به کرامت خود گرامی داشت و به سبب پیامبر خود محمد (ص) بر بسیاری از آفریدگانش برتری بخشید. اما شما ما را تکذیب کردید و ناسپاسی ورزیدید. ریختن خون ما را حلال و غارت اموالمان را مباح دانستید؛ گویی ما از نسل ترک و تاتاریم!

دیروز نیای بزرگ ما را کشتید و [اکنون] از شمشیرهای شما خون ما می‌چکد. به خاطر کینه‌هایی که از ما در سینه داشتید چشمتان روشن شد و دل‌هایتان شادمان گردید. شما به خداوند جهانیان تهمت زدید و با او از در نیرنگ وارد شدید و همانا نیرنگ خدا از شما بیشتر و کارسازتر است. از ریختن خون ما و غارت اموالمان شاد نباشید؛ زیرا این مصیبتی که بر ما فرود آمد سرنوشتی بود که در کتاب «مشیت خداوندی» و پیش از آفرینش رقم خورده بود و این امر برای خدا کاری آسان است تا شما به آنچه از دست رفته است اندوهناک نباشید و به آنچه شما را عنایت فرمود خشنود نشوید و خداوند دوست ندارد کسی را که بر خود ببالد.

نابود شوید و در انتظار کیفر الهی باشید که گویی دارد از



راه می‌رسد، و بلاهای آسمانی مدام بر شما خواهد بارید و شما را نابود و در همین دنیا به جان یکدیگر خواهد انداخت و در روز رستاخیز هم در عذاب جاودانه الهی خواهید بود؛ زیرا درباره ما به ناحق ستم کردید و لعن و نفرین خدا بر ستمگران باد. وای بر شما! آیا می‌دانید با کدامین دست به ما ستم کردید و با کدامین هیئت به ریختن خون ما راضی شدید و با کدامین پا در نبرد با ما مبارزه کردید؟! دل‌های شما سخت و جگرهایتان پر از خشم و نفرت و آلودگی است و دل‌ها و چشم‌ها و گوش‌های شما را مهر زده‌اند!

ابلیس تمام زشتی‌ها را در نظر شما زیبا و شما را به آنها امیدوار کرد و بر روی چشم‌های شما پرده‌ای کشید که اکنون راه را نمی‌شناسید.

ای مردم کوفه! نابود شوید که شما را با رسول خدا (ص) دشمنی‌ها و کینه‌هایی است که اکنون در صدد انتقام کشیدن از او برآمدید. سپس با برادر رسول خدا، علی بن ابی‌طالب - نیای بزرگوار ما - و همچنین با فرزندان او که عترت پیامبر و از برگزیدگان و پاکان بودند، بی‌وفایی کردید (تا آنجا که) یکی از شما بر خود بی‌بالد و این شعر را بگوید:

«ما علی (ع) و فرزندان او را با نیزه‌ها و شمشیرهای هندی کشتیم و زنان آنها را همانند اسیران ترک به اسارت



گرفتیم و با آنان جنگیدیم و به قتل رساندیم». خاک بر دهان تو باد (گوینده شعر) آیا به کشتار گروهی به خود می‌بالی که خداوند آنها را پاکیزه و طیب می‌شناسد و آنان را از هر آلودگی و پلیدی امان داده است؟! آری در این غم همانند پدرت بسوز و چون سگ خود را بر زمین بسای که برای هر کس همان چیزی است که از پیش فرستاده است. وای بر شما که نسبت به والایی و برتری ما که خداوند عنایت فرموده است، حسد می‌ورزید!

گناه ما چیست اگر دریا‌های «حکمت و دانش» ما سراسر جهان را فراگرفت، ولی دریای تو چنان کوچک است که حتی یک حیوان کوچک دریایی را نمی‌پوشاند؟! و این فضل خداست و بر هر که اراده کند می‌بخشد و هر کس را خداوند نوری برایش قرار نداده هیچ‌گاه روشنی نخواهد داشت.

مردم با شنیدن سخنان کوبنده، رسا و حکمیانه فاطمه صغرا در حالی که به شدت می‌گریستند، گفتند: «ای دختر پاکان! بس است که دل‌هایمان را به آتش کشیدی و سینه‌های ما را برافروختی و درونمان را گداختی» و فاطمه لب از سخن فروبست § الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۴. تا ام‌کلثوم دختر علی (ع) رشته کلام را به دست گیرد.

او نیز که پرورده مکتب علی (ع) و همراز و هم‌نوی



همیشگی زینب بود، چنین گفت:

يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! سَوَاءٌ لَكُمْ خَدَلْتُمْ حَسَبَنَا وَ قَتَلْتُمُوهُ وَ انْتَهَبْتُمْ أَمْوَالَهُ وَ وَرِثْتُمُوهُ، وَ سَبَبْتُمْ نِسَاءَهُ وَ نَكَبْتُمُوهُ؟! فَتَيًّا لَكُمْ وَ سَيِّحِقًا. وَ يَلُكُمُ أَ تَدْرُونَ أَيَّ دَوَاهٍ دَهَنْتُمْ؟ وَ أَيَّ وَزْرِ عَلَى ظُهُورِكُمْ حَمَلْتُمْ؟ وَ أَيَّ دِمَائٍ سَفَكْتُمُوهَا؟ وَ أَيَّ كَرِيمَةٍ أَهْتَضُّمْتُوهَا؟ وَ أَيَّ صَبِيَّةٍ سَلَبْتُمُوهَا؟ وَ أَيَّ أَمْوَالٍ نَهَبْتُمُوهَا؟ قَتَلْتُمْ خَيْرَ رِجَالِ بَعْدِ النَّبِيِّ وَ نَزَعْتِ الرَّحِمَةَ مِنْ قُلُوبِكُمْ، أَلَا حِزْبُ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ وَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

ای اهالی کوفه! سیمای شما زشت و ناپسند باد که حسین (ع) را تنها گذاشتید و او را کشتید و اموال او را به غارت بردید، آن چنان که گویی آن اموال از راه ارث به شما رسیده است. پرده نشینان حرم او را اسیر کردید و مورد شکنجه و آزار قرار دادید.

نابود شوید! آیا می دانید چه وزر و وبالی را گردن گرفتید؟! و چه گناه سنگینی را بر دوش کشیدید؟! و چه خون‌هایی ریختید؟! و چه بانوان گران قدری را داغدار کردید؟! و چه اموالی را به تاراج بردید؟! مردانی را از دم تیغ گذراندید که بعد از رسول خدا (ص) بهترین‌ها بودند و آن چنان که گویی عاطفه و مهربانی در دل‌های شما ریشه کن شده است. آگاه باشید که حزب خدا پیروز و حزب شیطان زیانکار است.

↑↓

ص: ۱۱۳

حضرت زین العابدین (ع) پس از سخنان ام کلثوم با اشاره، مردم را به سکوتی بهت آور فرو برد و پس از ثنای الهی و درود بر رسول خدا (ص) فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمَدْبُوحِ بِشَطِّ الْفِرَاتِ مِنْ غَيْرِ ذَخْلِ وَلَا تِرَاتٍ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَنْتَهِكَ حَرِيمُهُ وَ سَلَبَ نَعِيمُهُ وَ انْتَهَبَ مَالَهُ وَ سَبَى عِيَالَهُ، أَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا، فَكَفَى بِذَلِكَ فَخْرًا.
أَيُّهَا النَّاسُ! نَاشَدْتُكُمْ بِإِلَهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ كَتَبْتُمْ إِلَيَّ أَبِي وَ خَدَعْتُمُوهُ، وَ أَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ أَنْفُسِكُمْ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ وَ الْبَيْعَةَ ثُمَّ قَاتَلْتُمُوهُ وَ خَدَلْتُمُوهُ؟ فَتَبَّ لَكُمْ مَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ سُوءَ لِرَأْيِكُمْ، بِأَيِّهِ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ (ص) يَقُولُ لَكُمْ: قَتَلْتُمْ عِزَّتِي وَ انْتَهَكْتُمْ حُرْمَتِي فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِي.

ای مردم، هر کس که مرا می شناسد می داند که من کیستم، و آن کس که مرا نمی شناسد، من علی (ع) فرزند حسین (ع) هستم که او را کنار فرات بدون هیچ گناهی از دم تیغ گذرانند. من فرزند کسی هستم که پرده حریم حرمت او را دریدند و اموالش را به غارت بردند و افراد خانواده اش را به زنجیر کشیدند. من فرزند کسی هستم که او را به زاری کشتند و این افتخار ما را کفایت می کند.

↑↓

ص: ۱۱۴

ای مردم، شما را به خدا سوگند، آیا به یاد می آورید که به پدرم نامه نوشتید، ولی با او نیرنگ کردید؟! با او پیمان بستید و بیعت کردید، ولی او را تنها گذاشتید؟! و با او به پیکار نیز پرداختید؟!!

خدا شما را بکشد که بد توشه‌ای برای خود فرستادید و رأی شما زشت و ناپسند بود. به من بگویید با کدام چشم به دیدار رسول خدا می روید، هنگامی که بگوید: شما عترت مرا کشتید، حریم حرم مرا شکستید. پس دیگر شما از امت من نیستید! چون سخنان امام به اینجا رسید مردم یکدیگر را تویخ می کردند و هر کدام به شدت ناله سر می دادند. سپس امام مردم را به پذیرش نصایح خود فراخواند و مردم بدسابقه و پیمان شکن کوفه نیز آمادگی خود را برای اجرای اوامر امام اعلام کردند. اما امام سجاد (ع) فرمود:

هَيْهَاتَ أَيُّهَا الْعَدْرَةُ الْمَكْرَهُ! حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ شَهَوَاتِ أَنْفُسِكُمْ، أَتُرِيدُونَ أَنْ تَأْتُوا إِلَيَّ كَمَا أَتَيْتُمْ إِلَيَّ آبَائِي مِنْ قَبْلُ؟! كَلَّا وَ رَبِّ الرَّاقِصَاتِ إِلَيَّ مِنِّي، فَإِنَّ الْجُرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلُ، فِحَالِ أَبِي بِالْأَمْسِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَعَهُ، فَلَمْ يَنْسِنِي تُكُلُّ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ تُكُلُّ أَبِي وَ بَنِي أَبِي وَ جَدِّي شَقَّ لَهَا زِمِي وَ مَرَارَتُهُ بَيْنَ حَنَاجِرِي وَ حَلْقِي، وَ غَضَّضَهُ



ص: ۱۱۵

تَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي، وَ مَسْأَلَتِي أَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا.

هیئات! ای بی وفایان نیرنگ باز! میان شما و خواسته‌هایتان پرده‌ای کشیده شده است. آیا درصدد هستید با من نیز مانند پدرانم رفتار کنید؟! هرگز چنین نخواهد شد.

به خدای راقصات § شترانی که زائران خانه خدا را از مکه به منا و عرفات می‌بردند. § به سوی منا سوگند که هنوز قلبم از آن زخم بزرگی که دیروز از قتل عام پدرم و فرزندان و یارانش بر آن وارد ساختید، التیام نیافته است. هنوز داغ رحلت رسول خدا را فراموش نکرده بودم که درد و مصیبت‌های پدرم و فرزندان پدر و جد بزرگوارم موی سر و صورت مرا سپید کرد و هنوز مزه تلخ آن را در گلوی خود احساس می‌کنم و اندوه این آلام جانفرسا هنوز در قفسه سینه من مانده است. نصیحت و خواسته من از شما این است که نه از ما حمایت کنید و نه با ما به جنگ پردازید.

امام سخنان خود را با ابیات زیر خاتمه داد:

لَا غَزَوُ أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَ شَيْخُهُ



ص: ۱۱۶

قَتِيلٌ بِشَطِّ النَّهْرِ نَفْسِي فِدَاؤُهُ جَزَاءُ الَّذِي أَرْدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَ § الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۱۱۷؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۲.

ترتیب خطبه نیز بر اساس ترتیب علامه مجلسی آمده است. §

شگفت آور نیست اگر حسین (ع) کشته شد، پدر بزرگوارش که از حسین (ع) بهتر بود نیز کشته شد. شادمان نباشید بر این مصیبتی که بر حسین (ع) وارد آمد که این مصیبتی بزرگ است. جانم فدای آنکه در کنار نهر فرات به شهادت رسید، کیفر آن کس که او را کشت آتش جهنم است.

در بارگاه ابن زیاد

گویا جاسوسان، خبر خطبه‌های خاندان حسین (ع)، خصوصاً گفت‌وگوی زینب با مردم کوفه را به دستگاه حکومت منتقل کرده بودند و عبیدالله بن زیاد نیز همانند سیره و روش تمامی حاکمان خود، تصمیم گرفت گوشه‌ای از قدرت جهنمی‌اش را به اهل بیت مصیبت‌دیده پیامبر (ص) بنمایاند. قصر تازه تعمیر شده ابن زیاد میزبان کسانی بود که در دربار عام او حضور داشتند. گردانندگان مجلس عام خیانت بنی‌امیه در کوفه، سران نظامی سپاه عمر سعد را در جایگاهی ویژه مستقر کردند و سرهای

مقدس شهیدان



ص: ۱۱۷

کربلا را نیز همان‌گونه که بر نیزه قرار داشت در اطراف مجلس قرار دادند و بر محفل عبیدالله محیط بودند § وقعه الطوف، ص ۲۶۰. § و سر مبارک امام حسین (ع) نیز در مقابل عبیدالله زیاد قرار داشت و او با چوب بر لب و دندان‌های امام ضربه می‌زد و می‌گفت: «ای حسین! چه دندان‌های زیبایی داری! چقدر زود پیر شدی! ای اباعبدالله! بالأخره جنگ بدر را تلافی کردیم»

§ تهذیب تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۴۳؛ لواعج الاشجان، ص ۴۰۰. §

سرانجام اسرای اهل بیت را در حالی به قصر عیدالله وارد کردند که از هر لحاظ تمهیدی برای تحقیر خاندان وحی پیش بینی شده بود. زینب درحالی که لباس کهنه‌ای به تن داشت وارد مجلس شد و در گوشه‌ای از قصر نشست و تعدادی از زنان نیز در اطراف او نشستند.

عیدالله که احتمالاً عمهٔ سادات را شناخته بود با تکبر پرسید: «این زن کیست؟» زینب (علیها السلام) به او پاسخ نداد. بار دیگر سؤال خود را تکرار کرد. اما پاسخ نشنید. بار سوم نیز پرسید.

دختر گرامی علی (ع)، بی‌اعتنا به او، سکوت پیشه ساخت و بدین سان هیبت پوشالی و شیطانی عیدالله بن



ص: ۱۱۸

زیاد با شمشیر سکوت زینب فرو ریخت و رفتار مدبرانهٔ زینب، والی کوفه را در موضع انفعال قرار داد. بالأخره یکی از زنان گفت: «این زینب (علیها السلام)، دختر فاطمه (علیها السلام) است.»

عیدالله که غرور و شخصیت خود را با بی‌اعتنایی زینب متلاشی می‌دید با خشم گفت: «سپاس خداوندی را که شما را رسوا کرد و کشت و گفته‌های شما را دروغ گردانید.»

زینب (علیها السلام) با آرامش و صلابت فراوان گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ طَهَّرَنَا مِنَ الرَّجْسِ تَطْهِيراً وَ إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ. § مقتل الحسين،

مقدم، ص ۳۲۳؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۲؛ نه‌ایه‌الاربع، ج ۷، ص ۲۰۰ §

خدای را سپاس که ما را با فرستادهٔ خود محمد (ص) گرامی داشت و ما را از پلیدی‌ها پاک گردانید. فاسق است که رسوا می‌گردد و نابکار است که دروغ می‌گوید و او ما نیستیم، بلکه دیگری است.

ابن زیاد گفت: «کار خدا را با خاندانت چگونه دیدی؟» زینب که صلابت حیدر (ع) و استحکام زهرا (علیها السلام) را به نمایش گذارده بود، به آرامی گفت:

مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً، هُوَ لَاءِ قَوْمٍ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ



ص: ۱۱۹

فَمَبْرُؤُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، فَتَحِ اجُؤْنَ وَ تَخَاصِمُونَ، فَمَا نَظَرَ لِمَنِ الْفُلُجُ يَوْمَئِذٍ! ثَكَلَتْكَ أُمُّكَ يَا ابْنَ

مَرْجَانَةَ. § الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۲؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۲؛ وقعة الطف، ص ۲۶۲ §

جز زیبایی ندیده‌ام! شهادت برای آنها مقدر شده بود و به سوی جایگاه ابدی خویش رفتند و به زودی خداوند آنان و تو را فراهم آورد و میان شما داوری کند و از تو خونخواهی نماید. در آن روز خواهی دید چه کسی پیروز است. مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه.

جملات محکم زینب بساط فخر و روشی و استکبار رسوای عیدالله را آن‌چنان در هم کوفت که وی بدون اراده به سوی زینب کبرا هجوم برد. § مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۲ § اما عمرو بن حرث او را آرام کرد.

عیدالله بار دیگر خطاب به زینب (علیها السلام) گفت: «خداوند قلبم را به کشتن حسین (ع) و خاندان تو تسلا داد.»

این کنایه جان زینب را آزرده و او که تصویر نجابت و استقامت، و پیامبر مقتدر عاشورا بود، با دلی سرشار از عاطفه و حزن فرمود:

لَعْمَرِي لَقَدْ قَتَلْتِ كَهْلِي وَ أَبَدْتِ أَهْلِي وَ قَطَعْتِ

↑↓

ص: ۱۲۰

فَرَعِي وَ اجْتَسَّتِ أَصْلِي، فَإِنْ كَانَ هَذَا شِفَاؤَكَ فَقَدْ اشْتَفَيْتِ.

به جانم سوگند که سالار مرا کشتی و شاخه‌های زندگی‌ام را بریدی و ریشه‌ام را از جا کندی. پس اگر اینها تو را تسلا می‌دهد، دل خوش دار!

عبداللہ گفت: «این زن سخنان موزون و هماهنگ بر زبان می‌آورد. پدرش نیز چنین بود و کلمات را آهنگین بیان می‌کرد». زینب (علیها السلام) فرمود: «زن را با سجع گویی چه کار؟! آنچه گفتم سوز سینه‌ام بود» § ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۵؛ وقعه‌الطف، ص ۲۶۲ §

عبداللہ که در مقابل سخنان زینب درمانده شده بود، روی خود را به سوی علی بن الحسین (ع) برگرداند و پرسید: «چه نام داری؟»

امام (ع) فرمود: «علی بن الحسین هستم».

عبداللہ گفت: «مگر خداوند علی بن الحسین را نکشت؟!»

امام فرمود: «مرا برادری بود که او هم علی نام داشت و شما او را کشتید». § الفتوح، ج ۲، ص ۱۴۳؛ طبقات کبری، ابن سعد، ج ۵، صص ۱۶۳ و ۱۶۴ §

عبداللہ گفت: «بلکه خداوند او را کشت».

امام (ع) فرمود:

↑↓

ص: ۱۲۱

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا (زمر: ۴۱)

خداوند جان‌ها را به هنگام مرگ آنها، و نیز آن را که نمرده است، در خوابش می‌گیرد.

عبداللہ که از پاسخ حضرت سجاد (ع) بسیار خشمگین شده بود، گفت: «پاسخ مرا با جسارت می‌دهی: او را ببرید و گردن بزنید!»

زینب کبرا چون اوضاع را چنین دید، امام را در آغوش کشید و گفت: «ای پسر زیاد هر چه از ما خون ریختی بس است؛ به خدا از او جدا نمی‌شوم. اگر قصد کشتن او را داری مرا نیز با او بکش!»

عبداللہ گفت: «خویشاوندی چه شگفت‌انگیز است. این زن دوست دارد که با برادرزاده‌اش کشته شود. گمان می‌کنم این جوان به همین بیماری درگذرد. او را رها کنید!» § ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۶ § حضرت زین العابدین (ع) گفت:

أَبَا لُقَيْلٍ تَهْدُدُنِي يَا بَنَ زِيَادٍ؟ ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتُنَا شَهَادَةٌ.

مرا از مرگ می‌ترسانی؟! مگر نمی‌دانی کشته شدن عادت ماست و شهادت در راه خدا را کرامت می‌دانیم؟!

عبداللہ که از برگزاری چنین مجلسی بسیار پشیمان و

↑↓

ص: ۱۲۲

سرخورده بود و فرمان داد تا اهل بیت را به خانه‌ای در نزدیکی مسجد اعظم ببرند. آن‌گاه توسط قاصدان خبر شهادت امام حسین (ع) را در هر جا منتشر کرد §امالی، شیخ صدوق، مجلس ۳۱، حدیث ۳.۳ و برای جلوگیری از هرگونه شورش از مردم خواست تا همگی به مسجد بروند. §الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۳؛ کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۲؛ وقعة الطف، ص ۲۶۵. پس از اجتماع مردم، بر بالای منبر رفت و گفت: «ستایش برای خدایی است که حق و اهل حقیقت را پیروز کرد و یزید و پیروانش را یاری کرد و دروغگو پسر دروغگو، حسین بن علی، و یارانش را کشت».

عبدالله عفیف ازدی که از شیعیان علی و از زهاد روزگار خود بود §سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۳۵، برخاست و زبان به اعتراض گشود: «پسر مرجانه! دروغگو و پسر دروغگو، تو و پدرت هستید و آنهایی که تو را حاکم کرده‌اند. فرزندان رسول خدا را از دم شمشیر می‌گذرانی و این‌گونه جسورانه بر منبر مؤمنان سخن می‌گویی؟!»

عبدالله که دیگر بار، طعم ناکامی را می‌چشید، دستور دستگیری او را صادر کرد. اما جوانمردان قبیله ازدی او را



ص: ۱۲۳

از دست مأموران رهایی دادند و از مسجد بیرون بردند. اما مأموران عبدالله او را دستگیر و پس از آنکه سر وی را از بدن جدا کردند، بدنش را در سببخه §منطقه شوره‌زار. §کوفه به دار آویختند. §بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹

عبدالله بن زیاد طی نامه‌ای یزید را از شهادت امام حسین (ع) و اسارت خاندان نبوت آگاه کرد و چون یزید اطلاع حاصل کرد در پاسخ به نامه عبدالله دستور داد که سر مقدس امام و سرهای سایر شهدا همراه با کاروان اسرا و لوازمی که با خود دارند، به سوی شام گسیل شود. §الملهوف، ص ۶۸

از کوفه تا شام

عبدالله، زحر بن قیس §به غلط در مجالس و محافل «زحر» را «زجر» می‌نامند. §را برگزید تا سر امام حسین (ع) و سرهای شهدای کربلا- را به یزید در شام برسانند. در این سفر ابوبرده بن عوف ازدی و طارق بن ابی ظبیان ازدی او را همراهی می‌کردند. §ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۸؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳۲. همچنین گفته شده است که پس از فرستادن سر امام، بانوان و کودکان حرم نیز همراه با علی بن الحسین ع که بر گردن او زنجیر نهاده بودند، به سوی شام اعزام شدند و حضرت سجاد ع تا رسیدن به دمشق با کسی سخن نگفت. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۹. امام باقر ع فرموده است: «از پدرم پرسیدم که چگونه او را از کوفه به سوی شام حرکت دادند؟» فرمود: «مرا بر شتری که عریان بود و جهاز نداشت سوار کردند و سر مقدس پدرم را بر نیزه‌ای نصب کرده و زنان ما را پشت سر من بر قاطرهایی که زیرانداز نداشت، سوار کردند و اطراف و پشت سر ما را گروهی نیزه‌دار محاصره کرده بودند و چون یکی از ما می‌گریست با نیزه بر سر او می‌زدند تا آنکه وارد دمشق شدیم». بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵. در جای دیگر آمده است که شمر و خولی و شبث ربعی و عمرو بن حجاج همراه با هزار نفر سوار، اهل بیت را به شام بردند و مأموریت داشتند در هر شهر و دیاری آنها را بگردانند. طریحی، منتخب، ج ۲، ص ۴۸۰ §از کوفه تا شام کاروان اسرای



ص: ۱۲۴

خاندان وحی در بیست منزل فرود آمدند که در بعضی از منازل حوادثی رخ داده است.

در اولین منزل که مأموران حمل سر امام حسین (ع) فرود آمدند، مشغول باده‌گساری و عشرت شدند که ناگهان دستی از دیوار پدیدار شد و با قلمی از آهن بر دیوار نوشت: «آیا امتی که حسین (ع) را کشتند امید شفاعت جد او را در روز حساب دارند؟!»

با مشاهده این صحنه نگهبانان گریختند و سپس بازگشتند. §بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۰۵؛ صواعق المحرقة، ص ۱۹۲. پس از عبور از منزل تکریت، حاملان سر امام به منزل «مشهد النقطة» رسیدند؛ سر مقدس امام را روی سنگی قرار دادند و قطره‌ای خون بر آن ریخت. هر ساله روز عاشورا از آن سنگ خون می‌جوئید تا اینکه

↑↓

ص: ۱۲۵

عبدالملك بن مروان دستور داد آن سنگ را به جای نامعلومی منتقل کنند. §مقتل الحسين، مقرر، ص ۳۴۶
کاروان در مسیرش از منازل وادی النخيلة، موصل، نصیبین، عین‌الورده، زقه، جوسق، دعوات و حلب گذشت و به قنسرین وارد شد. §شهری است بین شام و حلب که می‌گویند قبر حضرت صالح در آنجاست و آثار پای شتر بر تخته‌سنگ‌های آن دیده می‌شود. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۸۴. در این منزل راهبی مسیحی زندگی می‌کرد. چون کاروان از دور نمایان شد، او مشاهده کرد که از سر مقدس امام (ع) نوری به سوی آسمان ساطع است. وی با پرداخت ده هزار درهم برای لحظاتی سر امام را با خود به داخل صومعه برد. پس صدایی شنید که می‌گفت: «خوشا به حال تو و خوشا به حال آن کسی که احترام این سر را حفظ کرد».

راهب دست به دعا برداشت و از خدا خواست تا آن سر مقدس با وی سخن گوید. در این هنگام سر امام فرمود:
«انا بنُ محمدِ المصطفى و انا ابنُ علی المرتضى و انا ابنُ فاطمة الزهراء، انا المقتول بکربلا، انا المظلوم، انا العطشان».

راهب صورت خود را بر چهره مبارک امام گذارد و به دین حسین بن علی (ع) ایمان آورد و چون کاروان حرکت

↑↓

ص: ۱۲۶

کرد دیدند که آن ده هزار درهم به سنگ تبدیل شده است §بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۰۳. ابن حجر در صواعق، ص ۲۳۱ ماجرا را این‌گونه نقل می‌کند: راهب پس از پرداخت درهم و گرفتن سر مقدس امام، آن را با مشک و کافور شست‌وشو و در پارچه‌ای پاکیزه قرار داد و آن را بر دامن گرفت و به سختی گریست و پس از آنکه ایمان آورد سر را به لشکر برگردانید و خطاب به امیر آنها گفت تو را به حق خداوند و فرستاده او سوگند می‌دهم از آنچه کردید خودداری و به این سر احترام کنید و آن را از صندوق بیرون نیاورید. پس از رفتن کاروان چون به دمشق نزدیک شدند قصد تقسیم درهم‌ها را داشتند که متوجه شدند آنها تبدیل به سنگ شده و بر یک جانب آن نوشته و لا تحسبن الله غافلاً عما یعمل الظالمون و بر طرف دیگر آن و سِیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیُّ مَنقَلَبٍ یُنْقَلِبُونَ نقش بسته است. §؛ آن‌گاه کاروان راه شام را پیش گرفت و با عبور از منازل معرة النعمان، شیزر، کفر طاب، سیبور، حماه، حمص وارد بعلبک شدند. به فرمان والی، مردم درحالی که پرچم‌هایی را با خود حمل می‌کردند به استقبال کاروان اسرا آمدند و فرزندان خود را نیز برای تماشا به همراه آوردند. §قمقام، زخار، ص ۵۵

ام کلثوم با دیدن شادابی و نشاط آنها از اسارت و پریشانی خاندان وحی فرمود:

اباد الله خضراتهم و لا اغدب الله شرابهم و لا رفَع الله ایدی الظلمة عنهم.

خداوند عمران و آبادانی آنها را نابود کند و آب آنها را شیرین نگرداند و دست ستمکاران را از آنها کوتاه نکند.



ص: ۱۲۷

امام علی بن الحسین (ع) با دیدن وضعیت و پریشانی عمه‌اش فرمود:

وَهُوَ الزَّمَانُ فَلَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ § بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۶.

شگفتی‌های این زمان از نظر بزرگان پایانی ندارد و مصائب آن ناپیداست.

ای کاش می‌دانستم که مشغله‌های زمان ما را تا کجا به دنبال خود می‌کشد و می‌بینی که ما او را به دنبال خود نمی‌کشانیم.

ما را درحالی‌که بر شترهای عریان سوار کرده‌اند در هر شهر و دیار می‌گردانند و کسانی از پشت سر، آنها را حمایت می‌کنند.



ص: ۱۲۸

پنداری مانند اسیران رومی در میان آنها هستیم و گویی آنچه پیامبر فرموده است، نادرست بود!

وای بر شما! نسبت به رسول خدا کفران نعمت کردید و مانند راه گم‌کردگانی هستید که راه‌ها را نمی‌شناسید.

سرزمین شام

سرانجام دیوارهای مرکز حکومت بنی‌امیه پدیدار شد و خاندان مصیبت زده خسته و پریشان رسول خدا به سرزمینی گام گذاشت که کانون ظلم و فساد و خیانت و ناجوانمردی بود و در باغ یاد و خاطره خاندان پیامبر (ص) جز زشتی و سیاهی یادگار و نشانی از سران شام وجود نداشت. مردم شام که تربیت‌شدگان دستگاه تبلیغاتی بنی‌امیه بودند، در شکستن صفوف مسلمانان و جلوگیری از حکومت و ولایت امام علی (ع) نقش تعیین‌کننده داشتند و هم‌اکنون دل‌های لبریز از ریا و نفاق آنها از دیدار خاندان عصمت که بر حسب ظاهر، جامه اسارت پوشیده بودند، شادمان می‌شد. از این رو چون قافله به نزدیکی دروازه دمشق رسید، ام‌کلثوم (علیها السلام) از شمر درخواست کرد تا اولاً آنها را از دروازه‌ای به شام وارد کنند که کمتر مورد توجه و اجتماع مردم باشد و ثانیاً سر مقدس شهدا را از محمل‌ها دور کنند تا مردم متوجه آنها شوند و نوامیس



ص: ۱۲۹

رسول خدا از تیر نگاه شامیان در امان بماند.

شمر بن ذی الجوشن برخلاف درخواست دختر علی (ع) عمل کرد و آنها را از دروازه ساعات § چون در آنجا صورت حیواناتی از نحاس را درست کرده و با نظمی چیده بودند که ساعات روز را با آنها تعیین می‌کردند، آن در را «باب الساعات» می‌گفتند. خوارزمی می‌گوید: «اسرای اهل بیت را از باب «توما» که هم‌اکنون نیز آثار آن در دمشق موجود است، به شهر وارد کردند». مقتل الحسین، مقرر، ص ۳۴۸ § که برای ورود کاروان تزیین شده و مردم فراوانی از ساعاتی پیش در آنجا اجتماع کرده بودند، به شهر وارد کرد و در مکانی نزدیک به مسجد جامع شام مستقر ساخت تا در معرض تماشای مردم باشند.

اینجا شام است، شامی که نزدیک به چهل سال تحت تربیت اسلام بنی‌امیه، با تمامی اصالت‌های اسلام ناب در تعارض است. شامی که در اندیشه مردمش علی (ع) واجب‌القتل، و منابر مساجدش محل دشنام و نفرین خاندان وحی بود. عده‌ای محدود هم که نور هدایت بر قلوبشان تابیده، در مظلومیت، و اقلیتی مطلق، سکوت و تقیه می‌کردند.

اینجا شام است، جایی که تلخ‌ترین یاد و خاطره این سفر سرشار از حماسه و مصیبت را در سینه حضرت سجاد (ع) کاشت:

فَيَالَيْتَ لَمْ أَنْظُرْ دِمَشقَ وَلَمْ أَكُنْ يَرَانِي يَزِيدُ فِي الْبِلَادِ أَسِيرَهُ § ۱۰۸. ص
ای کاش وارد دمشق نشده بودم و یزید این گونه مرا در هر شهر و دیاری اسیر نمی دید.

یزید در جیرون § مکانی بود در منطقه‌ای سرسبز و آباد در کنار یکی از دروازه‌های دمشق که سقفی بلند بر فراز ستون‌ها داشت. معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۹۹. گویا بنایی بود که ابتدا مصلاهی صابئین و سپس محل عبادت یونانیان شد و عاقبت نیز به دست یهود افتاد و سر حضرت یحیی ع را نیز بر در همین بنا آویخته‌اند. مقتل الحسین، مقرر، ص ۳۴۸. سرگرم می‌گساری بود و با این پندار که دیگر نه رسالتی مانده و نه دینی برجاست و آخرین مقاومت سپاه توحید و یکتاپرستی در کربلا درهم شکسته شده است، مستانه می‌خندید و با دیدن سرهای مقدس شهیدان و کاروان عشق و حماسه زینبی، یاوه‌گویی می‌کرد:

لَمَّا بَدَتْ تِلْكَ الْحُمُولُ وَ أَشْرَقَتْ

تلك الشموس على ربي جيرون

نعب الغراب فقلت صح اولانصح

فلقد فضيب من الغريم ديوني § تذكرة الخواص، صص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۹. §
هنگامی که محمل‌ها رسیدند و آن خورشیدها بر اوج پشته‌های جیرون درخشیدند، چون صدای کلاغ برخاست،

گفتم فریاد بزنی یا زنی من دیونی را که طلب داشتم، بازپس گرفتم.

اما در خارج از مجلس ننگین یزید ماجرا طور دیگری بود.

سهل ساعدی § سهل بن سعد ساعدی در زمان رحلت پیامبر ۱۵ ساله بود و گویا آخرین صحابی رسول خدا ص بود که از دنیا رفت. گفته می‌شود بیش از یکصد سال زندگی کرد. او خود می‌گفت بعد از من شما از کسی نخواهید شنید که بدون واسطه بگوید: «قال رسول الله». الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۶۴. می‌گوید: «عازم بیت المقدس بودم که در مسیر راه خود، به دمشق وارد شدم و دیدم رودخانه‌هایش پر آب و درختانش انبوه است و بر در و دیوارهای آنجا پرده‌های دیبا آویخته‌اند. مردان شادمانی می‌کردند و زنان دف و طبل می‌نواختند. با تعجب به اهالی شام گفتم که این شادمانی از چه روست؟ آن‌گاه ماجرای این جشن را از گروهی که در گوشه‌ای انزوا اختیار کرده بودند، پرسیدم.»

گفتند: «ای پیرمرد، گویا تو مردی بیابانگردی.»

گفتم: «من سهل بن سعد، صحابی رسول خدا هستم.»

گفتند: «ای سهل، نمی‌گویی چرا آسمان خون نمی‌گرید و زمین ساکنان خود را نمی‌بلعد؟!»

گفتم: «مگر چه روی داده است؟»

آنها پاسخ دادند: «این سر بر نیزه، سر حسین (ع)، فرزند پیامبر است که از عراق سوغاتی آورده‌اند.»

گفتم: «واحسرتا! سر حسین (ع) را آورده‌اند و مردم پایکوبی می‌کنند؟! از کدام دروازه آنها را وارد می‌کنند؟»

به مقابل دروازه ساعات رفتم، دیدم که پرچم‌ها یکی پس از دیگری نمایان شد. از دور سری نورانی و زیبا را بر نیزه دیدم که احساس کردم لبخند می‌زند و آن سر عباس بن علی (ع) بود. سپس سواری را دیدم که بر نیزه‌اش سر مبارک امام حسین (ع) را قرار داده بود. دستگاه اموی برای بی‌اهمیت نشان دادن جایگاه برجسته امام حسین ع دستور داده بود سر مبارک او را به دنبال سایر سرهای شهدا حرکت دهند. شاید نمی‌خواستند مردم سر امام را بشناسند و قصد داشتند مردم را به اشتباه اندازند. آن سر شبیه‌ترین چهره به رسول خدا (ص) بود. عظمتی پرشکوه داشت. نور از او ساطع بود. محاسنش خضاب شده بود. چشمانی درشت و ابروانی باریک و به هم پیوسته داشت و تبسمی زیبا بر لبانش نقش بسته بود. دیدگانش به سوی مشرق دوخته شده بود. باد محاسن شریف او را حرکت می‌داد؛ گویی امیرالمؤمنین (ع) بود.

ام کلثوم را دیدم که چادری کهنه بر سر کشیده و روی خود را گرفته بود. به حضرت زین العابدین (ع) سلام کردم

↑↓

ص: ۱۳۳

و خود را معرفی نمودم. امام پاسخ مرا داد و فرمود: «اگر می‌توانی چیزی به این نیزه‌دار بپرداز تا سر امام را کمی جلوتر ببرد، که ما از نگاه تماشاچیان در زحمت هستیم».

رفتم و یکصد درهم به نیزه‌دار پرداختم تا از بانوان دور شود؛ کار بدین منوال بود تا سرها را نزد یزید بردند. §قمقام، زخار، ص ۵۵۶ §

زحر بن قیس ضمن تحویل نامه عیدالله به یزید چنین گزارش داد: «ای امیرمؤمنان، تو را بشارت دهم که خداوند فتح و پیروزی را نصیب تو ساخت. حسین بن علی (ع) همراه با هیجده تن از خاندان و شصت تن از اصحاب و شیعیانش نزد ما آمد. ما آنها را به تسلیم دعوت کردیم، نپذیرفتند. پس هنگام طلوع خورشید بر آنان تاختیم و از هر سو آنها را در خود گرفتیم؛ چون شمشیرها بر آنان فرود می‌آمد، می‌گریختند، بی‌آنکه پناهگاهی داشته باشند؛ آن‌گونه که کبوتر از چنگال عقاب می‌گریزد، به بیشه‌ها و گودال‌ها پناه می‌بردند. به خدا سوگند به اندازه یک خواب نيمروزی کشتن آنها بیشتر به طول نینجامید. همه آنان را کشتیم. اکنون پیکرهایشان برهنه، جامه‌هایشان خونین و چهره‌هایشان غبارآلود است. آفتاب بر بدن‌هایشان می‌تابد و باد برایشان می‌وزد و کرکس‌ها به دیدار آنها می‌روند و

↑↓

ص: ۱۳۴

در سرزمینی خشک بر خاک افتاده‌اند». §نهایه الارب، ج ۷، ص ۲۰۲؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۸ §

یزید گفت: «من بدون قتل حسین (ع) نیز از شما راضی بودم؛ اگر او به نزد من می‌آمد، او را عفو می‌کردم. اما خداوند روی

ابن مرجانه را زشت کند که چنین کرد». §الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۲ §

یزید دستور داد تا سر امام حسین (ع) را حاضر کنند. سر را آوردند و داخل تشتی از طلا که در مقابل او بود، قرار دادند؛ آن‌گاه گفت تا اسرای اهل بیت را به مجلس او وارد کنند.

خانواده پیامبر با دست‌های زنجیر شده در کنار مسجد ایستاده و در انتظار آینده بودند. پیرمردی شامی جلو آمد و گفت: «خداوند را سپاس که شما را نابود کرد و یزید را بر شما مسلط ساخت و سرزمین‌ها را از مردان شما رهایی بخشید».

حضرت زین العابدین (ع) فرمود: «پیرمرد آیا قرآن خوانده‌ای؟»

گفت: «آری».

امام (ع) فرمود: «آیا آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى §شوری: ۲۳ را خوانده‌ای؟»



ص: ۱۳۵

پیرمرد پاسخ داد: «آری».

امام (ع) فرمود: «ای پیرمرد، قربی ما هستیم. آیا آیه وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى §انفال:

§۴۱ را خوانده‌ای؟»

پیرمرد گفت: «آری».

امام (ع) فرمود: «پیرمرد، این قربی ما هستیم. آیا آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً §احزاب:

§۳۳ را خوانده‌ای؟»

گفت: «آری».

امام (ع) فرمود: «ای پیرمرد، ما همان اهل بیتی هستیم که آیه طهارت در شأن ما نازل شده است».

پیرمرد نادم و مبهوت و ناباور گفت: «تو را به خدا، شما همان خاندان هستید؟»

امام پاسخ داد: «به خدا سوگند بدون هیچ ابهامی ما اهل بیت طهارت هستیم و به جدمان سوگند که همان خاندانیم».

پیرمرد عمامه‌اش را از سر برداشت و درحالی که می‌گریست و نگاهش را به سوی آسمان دوخته بود، گفت: «خداوندا، من از

دشمنان آل محمد (ص) بیزاری



ص: ۱۳۶

می‌جویم و از رفتار خود توبه می‌کنم». امام به وی وعده بخشش داد. وقتی یزید خبر توبه پیرمرد را شنید، دستور قتل او را

صادر کرد. §بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۹؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۱۲۰، با اندکی اختلاف. §

در مجلس یزید

اهل بیت را در حالی به مجلس یزید وارد کردند که دست‌هایشان با زنجیر به یکدیگر بسته شده بود. حضرت زین العابدین

(ع) با دیدن یزید فرمود:

مَا ظَنُّكَ بِجَدُّنَا رَسُولِ اللَّهِ لَوْ رَأَى عَلِيَّ مِثْلَ هَذِهِ الْحَالَةِ؟

چه می‌پنداری اگر جد ما رسول خدا ما را در چنین حالتی ببیند؟

پیش از آنکه یزید سخنی بگوید فاطمه دختر امام حسین (ع) گفت: «ای یزید! آیا دختران رسول خدا (ص) باید این گونه به

اسارت گرفته شوند؟»

عده‌ای در مجلس به گریه افتادند و یزید دستور داد دست‌های امام سجاد (ع) را باز کنند. آن گاه درحالی که با چوبدستی‌اش

بر لب و دندان‌های امام حسین (ع) ضربه می‌زد، گفت:



ص: ۱۳۷

نُفِلَتْ هَامًا مِنْ أَنْاسٍ أَعَزَّةٍ عَلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَ أَظْلَمًا

سرهایی را از کسانی که عزیز بودند، شکافتیم و آنها آزاردهنده‌تر و ستمکارتر بودند.

در این هنگام یحیی بن حکم § ابن شهر آشوب در مناقب نام این شخص را عبدالرحمان بن حکم ذکر کرده است. § در حالی که می‌گریست، گفت: «آنهايي که در کنار طف بودند، به ما نزدیک‌ترند تا ابن زیادِ عبد، که نسبت پستی دارد. نسل سمیه، مادر زیاد، به تعداد ریگ‌هاست. اما از دختر پیامبر نسلی به جای نمانده است.

یزید به سینه او کوفت و گفت: «خاموش باش!» § ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۹. یزید که در موضع انفعال قرار گرفته بود، گفت: «خداوند پسر مرجانه را رسوا کند! اگر بین او و شما خویشاوندی بود، چنین نمی‌کرد. زنجیرها را بردارید و طناب‌ها را باز کنید!» § حیاة الامام زین العابدین، شریف القریشی، ص ۱۷۳.

سپس یزید با اشاره به سر مبارک امام حسین (ع) گفت: «این مرد به خود می‌بالید و می‌گفت: پدر من از پدر یزید بهتر و مادرم از مادر او بهتر است. جد من از اجداد یزید، و من از خود او بهتر هستم و همین مسائل بود که وی را



ص: ۱۳۸

به کشتن داد! اما اینکه پدر او بهتر از پدر من است، کار به داوری کشید و خدا به نفع پدر من داوری کرد! اما اینکه مادر او بهتر از مادر یزید است، به جانم سوگند که فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا بهتر از مادر من است. اما در مورد جد او، مسلم است هر کس به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، نمی‌تواند بگوید که جد من بهتر از محمد (ص) است. ولی در مورد خودش و من، شاید او این آیه را نخوانده است: قُلِ اللَّهُمَّ مَا لَكَ الْمُلْكُ « § آل عمران: ۲۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص

§. ۱۳۱

سپس خطاب به حضرت زین العابدین (ع) گفت: «ای پسر، پدر تو رابطه خویشاوندی را نادیده گرفت و حق مرا انکار کرد، و با حکومت و سلطنت من به مبارزه برخاست و خداوند با او چنان رفتار کرد که دیدی!»

امام ادعای وی را با آیه‌ای از قرآن پاسخ داد:

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (حدید: ۲۲)

هیچ مصیبتی به مال و یا جان شما نرسد، مگر پیش از آنکه آن را خلق کنیم در کتاب خدا نوشته شده است و این امر بر خدا آسان است.



ص: ۱۳۹

یزید از فرزند خود، خالد، خواست تا پاسخ امام را بدهد. اما چون او درماند، خود گفت:

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (شوری: ۳۰)

اگر مصیبتی بر شما رسد برای کارهایی است که انجام می‌دهید و خدا بسیاری از گناهان را می‌بخشد.

حضرت زین العابدین (ع) فرمود: «ای زاده معاویه و صخر و هند، نبوت و رهبری همیشه در اختیار پدران و اجداد من بوده است؛ پیش از آنکه تو متولد شوی. به راستی که جدم علی بن ابی‌طالب (ع) در جنگ بدر و احد و احزاب پرچمدار رسول

خدا بود و پرچم کافران در دست پدر و جد تو بود». آن‌گاه فرمود:

مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ

چه می‌گویید آن‌گاه که پیامبر به شما بگوید شما که آخرین امت‌ها بودید پس از رفتن من با خاندانم چگونه رفتار کردید.

گروهی را به اسارت گرفتید و دسته‌ای را به خون آغشته کردید.

امام در ادامه افزود:



ص: ۱۴۰

ای یزید، وای بر تو! اگر می‌دانستی چه کرده‌ای و درباره پدرم و خاندانش و عموهای من چه جنایت‌هایی مرتکب شده‌ای؛ اگر می‌دانستی در کوهستان‌ها پناه می‌گرفتی و خاکسترنشینی می‌گزیدی و فریاد واویلا بلند می‌کردی. آیا باید سر حسین بن علی (ع) که امانت رسول خدا بود در مقابل دروازه شهر آویزان باشد؟! ما امانت رسول خدا در میان شما هستیم و من تو را به خواری و پشیمانی در روز رستاخیز بشارت می‌دهم. روزی که مردم گرد آیند. §بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵.

یزید که حالت عادی نداشت و گویا مست §معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۶۲ بود یا اینکه همه چیز را از دست رفته می‌دید، درحالی که با چوب‌دستی خود بر لب و دندان امام حسین (ع) ضربه می‌زد، می‌خواند:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِيَدْرِ شَهْدُوا §الفتوح، ج ۳، ص ۱۵۰؛ تذکره الخواص، ص ۲۶۱؛ لواعج الاشجان، ص ۴۳۳.



ص: ۱۴۱

ای کاش بزرگان قبیله‌ام که در جنگ بدر کشته شدند، بودند و می‌دیدند که قبیله خزرج چگونه در برابر نیزه‌ها به زاری افتاده‌اند.

به تلافی جنگ بدر بزرگان‌شان را کشتیم و حساب ما تسویه شد.

فرزندان بنی‌هاشم با حکومت ما بازی کردند و الا نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شده است.

من از دودمان خندف (جد خود) نیستم، اگر کینه‌ای را که از محمد (ص) به دل دارم بر فرزندانش عمل نکنم.

در این زمان یکی از شامیان با اشاره به فاطمه، دختر امام حسین (ع) خطاب به یزید گفت: «این کنیز را به من ببخش!»

فاطمه خود را به عمه‌اش زینب چسباند و گفت: «عمه‌جان حال که یتیم شده‌ام، کنیز هم بشوم؟» §ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۲۰.



دل دریایی پیامبر عاشورا و شیرزن کربلا- که مملو از درد و رنج بود توفانی شد. رویش را به سوی مرد شامی برگرداند و

فرمود: «نه تو و نه یزید قادر به بردن این دختر نیستید».

یزید گفت: «به خدا سوگند که می‌توانم چنین کنم».



ص: ۱۴۲

زینب فرمود: «به خدا سوگند، هرگز چنین قدرت و سلطه‌ای را خداوند به تو نداده است، مگر اینکه از اسلام خارج شوی و به دین دیگری در آیی».

یزید که به شدت برافروخته بود، گفت: «با من چنین سخن می‌گویی؟! پدر و برادر تو از دین بیرون رفتند».

دختر علی (ع) گفت: «تو، پدر و جدت دین خدا را که دین پدرم و برادرم بود، پذیرفتند، اگر مسلمان باشی».

یزید گفت: «دروغ می‌گویی ای دشمن خدا».

زینب فرمود: «تو ظاهراً امیر هستی و ظالمانه ناسزا می‌گویی و چون قدرت ظاهری داری، زورگویی می‌کنی».

سفیر روم که مهمان مجلس یزید بود، با دیدن چنین صحنه‌های جانخراشی از یزید پرسید: «این سر که در مقابل داری متعلق به چه کسی است؟»

یزید علت این سؤال را از او جویا شد. وی گفت: «چون به کشورم بازگردم درباره آنچه دیده‌ام از من سؤال می‌شود و باید علت این همه شادی و سرور را بدانم تا قیصر را نیز خوشحال کنم».

یزید گفت: «این سر حسین [ع]، پسر فاطمه [علیها السلام]، دختر محمد [ص] است».

سفیر پرسید: «همان محمدی که پیامبر شماست؟!»

یزید گفت: «آری».



ص: ۱۴۳

سفیر روم که به شدت منقلب شده بود، برآشفته و گفت:

نابود باشید با چنین آیینی که دارید! دین من بهتر از دین شماست؛ زیرا پدر من که از نبیرگان داوود است و میان ما و داوود، پدران بسیاری قرار گرفته‌اند، بسیار مورد احترام است و بر جای سم آن مرکبی که عیسی بر آن سوار شده بود کلیسایی ساخته‌اند و مردم من به زیارت آن می‌روند و شما فرزند پیامبر خود را کشته‌اید با آنکه جز یک دختر میان آنها واسطه نیست. §بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۱ §

این سخنان منطقی و برهان قدرتمند آن‌چنان یزید را غضبناک کرد که دستور داد فرستاده پادشاه روم را به قتل رسانند. §الملهوف، ص ۷۹ §

دختر شجاع، اندیشمند، برنامه‌ریز و با فراست علی (ع) که شرایط را مناسب می‌دید و از سوی دیگر می‌بایست هیبت و هیمنه خبیث پادشاه اموی را خرد کند، برخاست و زبان به سخن گشود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ، صَدَقَ اللَّهُ كَمَا دَلَّكَ يَقُولُ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا



ص: ۱۴۴

يَسْتَهْزِؤْنَ §روم: ۱۰ §

أَظَنَّتْ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا نَسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْأَسَارَى أَنْ بِنَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا وَ بِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةٌ وَ أَنْ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ جَدْلَانَ مَسْرُورًا حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً وَ الْأُمُورَ مُتَسَقَّةً وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا، مَهْلًا مَهْلًا أَنْ نَسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْما نُمَلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنفُسِهِمْ إِنما نُمَلِي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ .

أَمِنْ الْعِدْلِ يَا ابْنَ الطُّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرَكَ وَ إِمَاءَكَ وَ سَوْفَكَ بِنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) سَبَايَا قَدْ هَتَكَتِ سَيْتُورَهُنَّ وَ أْبِيدَتِ وَجُوهَهُنَّ، تَخْدُو بَهْنَ الْأَعْدَاءِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَ الْمَنَاقِلِ وَ يَتَصَفَّحُ وَجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ وَ الدَّيْنِيُّ وَ الشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِ الْهِنِّ وَ لِيٍّ وَ لَمَّا مِنْ حِمَايَتِهِنَّ حَمِيٌّ، وَ كَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقِبَتُهُ مِنْ لَفْظِ فُوهِ الْأَزْكِاءِ وَ نَبَتِ لِحْمُهُ بِدِمَائِ الشُّهَدَاءِ، وَ كَيْفَ يَسْتَبْطِئُ فِي بَعْضِ نَا أَهْلِ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّنْفِ وَ الشَّنَانِ وَ الْإِخْنِ وَ الْأَضْغَانِ ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَثِّمٍ وَ لَا مُسْتَعْظَمٍ:

و أَهْلُوا وَ اسْتَهْلُوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا زَيْدُ لَا تُشَلْ

مُنْتَحِيًّا عَلَيَّ ثَنَائِي أَبِي عَزِيدِ اللَّهِ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنَكُّهُهَا بِمَخْصِي رَتِكَ وَ كَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ وَ قَدْ نَكَاتِ الْقَرْحَةَ وَ اسْتَأْصَيْلَتِ الشَّافَةَ بِإِرَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّتِهِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ نُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَزِيدِ الْمُطَّلِبِ، وَ تَهْتَفُ بِأَشْيَاخِكَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ. فَلْتَرِدَنَّ وَ شَيْكًا مُورِدُهُمْ وَ لَتَوَدَّنَّ أَنَّكَ شَلَّتْ وَ بَكِمْتَ، وَ لَمْ يَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ.

اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا وَ انْتَقِمْ مِنْ ظَالِمِنَا وَ أَحِلْ غَضَبَكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَ قَتَلَ حُمَاتِنَا، فَوَ اللَّهُ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ وَ لَا جَزَزْتَ إِلَّا لَحْيَكَ وَ لَمْتَرِدَنَّ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفَاكِ دِمَاءِ ذُرِّيَّتِهِ وَ انْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَثْرَتِهِ وَ لَحْمَتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَ يُلْمُ شَعَثَهُمْ وَ يَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ وَ لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا يَلِ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ § آل عمران: ۱۷۸ حَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا وَ بِمُحَمَّدٍ خَصِيمًا وَ بِجَبْرِئِيلَ ظَهِيرًا وَ سَيِّعْلُمُ مَنْ سَوَى لَمَكَ وَ مَكَّنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ، بِسَسِ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ أَيُّكُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ أضعفُ جُنْدًا.

وَ لَئِنْ جَزَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتَكَ إِنِّي لَأَسْتَضِعُّ قَدْرَكَ وَ أَسْتَغْظُمُ تَقْرِيعَكَ وَ أَسْتَكْبِرُ تَوْبِيخَكَ، لَكِنَّ

الْعِيُونَ عَبْرِي وَ الصُّدُورَ حَرِي، أَلَا فَالْعَجَبُ كَمَلُ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النُّجَبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلُقَاءِ، فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْطِفُ مِنْ دِمَائِنَا وَ الْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا وَ تَلُوكُ الْجُثَثُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاكِي تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ وَ تَغْفُوهَا أُمَّهَاتُ الْفَرَاعِلِ.

وَ لَئِنْ اتَّخَذْتَنَا مَغْنَمًا لَتَجِدُنَا وَ شَيْكًا مَغْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ فَالِي اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَ عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ، فَكَذَّ كَيْدَكَ وَ اسْمَعَ سَمْعِيكَ وَ نَاصِبَ جُهْدَكَ فَوَ اللَّهُ لَا تَمْحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَحِينًا وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَ لَا تَرَحُّضُ عَنْكَ عَارَهَا وَ هَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنَدًا وَ أَيَّامَكَ إِلَّا عَدْدًا، وَ جَمْعُكَ إِلَّا بَدْدًا؟ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.

فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لِأَوْلِيَانَا بِالسَّعَادَةِ وَ لِآخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَ الرَّحْمَةِ، وَ نَسَأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيمٌ وَ دُودٌ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ. § بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۱۲۲، با کمی اختلاف. §

ستایش خداوندی را سزااست که پروردگار جهان هاست، و درود خدا بر فرستاده او و خاندانش. خداوند تعالی درست فرمود: «عاقبت آنان را که کار زشت کردند، این بود که

آیات الهی را تکذیب و آن را به سخره گرفتند». ای یزید! حال که در باور خویش بر ما سخت گرفته ای و راه اقطار زمین و آفاق آسمان ها و راه چاره را به رویمان مسدود کرده ای، و ما را مانند اسیران از شهری به شهری می گردانند، آیا پندار تو این است که خداوند تو را عزیز و ما را ذلیل ساخته است؟! و این پیروزی به علت آبرومندی تو در پیشگاه خداست؟!!

بدان که از روی کبر می خرامی و از سر عجب نگاه می کنی و بر خود می بالی. سرخوش و شادمانی که دنیا به تو روی آورده است و کارهای تو را آراسته و حکومت ما را به تو اختصاص داده است؛ کمی آهسته تر!

آیا کلام خداوند را از یاد برده ای که می فرماید: «گمان نکنید آنان را که به کفر گرویدند مهلتی می دهیم تا بر سرکشی و

نافرمانی بیفزایند و آنان را عذابی خوارکننده است».

ای پسر آزادشدگان! روز فتح مکه بزرگان قریش نزد رسول خدا آمدند. رسول خدا از آنها پرسید: «گمان می‌کنید با شما چگونه رفتار می‌کنم؟» گفتند: «آنچه در اندازه برادری و بزرگواری برادرزاده‌ای بزرگ است». پیامبر فرمود: «اذهبوا انتم الطلقاء»؛ «بروید که شما آزاد هستید». از همان تاریخ بزرگان قریش به طلقاء «آزادشدگان» معروف شدند. سیره ابن هشام، ج ۴، صص ۵۴ و ۵۵؛ مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۸۳۵؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۷۰، آیا از عدالت است که تو زنان

و

↓

ص: ۱۴۸

کنیزان خود را در پرده بنشانی و پرده‌نشینان رسول خدا را اسیر کنی و شهر به شهر بگردانی؟! پرده آبروی آنها را بدری و صورت آنها را نمایان سازی تا چشم مردم آنها را ببیند؟! و دور و نزدیک، شریف و فرومایه تماشایشان کنند؟! از مردان آنها کسی همراهشان نباشد، نه یاور و نه نگاهدارنده و نه مددکاری؟!!

چگونه می‌توان امید بست به دلسوزی کسی که مادرش جگر پاک مردان خدا را جوید و گوشت او از خون شهید روییده است؟! و این رفتار از کسی که پیوسته با ما دشمنی کرده است، بعید نیست. این گناه بزرگ را خرد شماری و خود را بر این کردار زشت مجرم ندانی و به اجداد کافر خویش مباحات، و آرزوی حضورشان کنی تا جنایت بی‌رحمانه تو را ببینند و شادمان شوند و از تو قدردانی کنند. با چوب بر لب و دندان ابی‌عبدالله (ع)، سید جوانان بهشت می‌زنی، چرا شادمان نباشی که دل ما را مجروح کردی؟! از رنج شورش درون رستی و خون فرزندان رسول خدا را که ستارگان زمین بودند ریختی و هم اکنون گذشتگان خود را می‌خوانی. باید صبر و شکیبایی پیشه کرد و دیری نپاید که تو نیز به آنها ملحق شوی و آرزو کنی که ای کاش دست‌هایت خشک شده بود و زبانت لال و آن سخن را بر زبان نمی‌آوردی و آن کار زشت را

↓

ص: ۱۴۹

انجام نمی‌دادی!

خداوندا، حق ما را بستان و انتقام ما را بگیر و بر این ستم‌پیشگان که خون ما را ریخته‌اند خشم و عذاب خود را فرو فرست. ای یزید، به خدا سوگند که پوست خود را شکافتی و گوشت بدن خود را پاره پاره کردی. رسول خدا را در حالی ملاقات کنی که آن بار سنگین بر دوش توست؛ خون خاندانش را ریخته‌ای و پرده حرمت او را دریده‌ای و فرزندان او را به اسارت برده‌ای؛ جایی که خداوند پریشانی آنها را بزداید و داد آنها را بستاند. خدا فرموده است: «مپندارید آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند بلکه زنده و از روزی خداوند بهره‌مند هستند».

همین بس که آن روز خداوند، حاکم و محمد (ص) خصم شما و جبرئیل پشתיان اوست و کسی که راه را برای تسلط تو بر مسلمانان مهیا ساخت، به زودی در خواهد یافت که پاداش ستمکاران چه پاداش بدی است، و خواهد فهمید که کدام یک از شما بدتر و سپاه کدام یک ناتوان‌تر است.

اگر چه مصیبت‌های روزگار و ادارم ساخت تا با تو سخن بگویم. اما تو را ناچیز می‌شمارم و بسیار نکوهشت می‌کنم و سرزنش‌های تو را چیزی نمی‌شمارم. اما چه کنم که

↓

دیده‌ها گریان و دل‌ها سوزان است.

جای شگفتی است که حزب شیطان حزب خدا را به قتل رساند و خون ما از پنجه‌های شما بچکد، پاره‌های گوشت بدن ما از دهان شما خارج شود و آن بدن‌های پاک و مطهر را گرگ‌های وحشی بیابان دریابند.

آنچه امروز غنیمت می‌شناسی فردا غرامت است و آنچه را از پیش فرستادی دریافت خواهی کرد.

خداوند بر بندگان ستم روا ندارد و شکوه‌ام برای اوست و به او اعتماد دارم؛ پس هر خدعه‌ای که داری انجام ده و هر تلاش و کوششی را به کار بگیر. به خدا سوگند یاد ما را از دل‌ها و وحی ما را محو نخواهی کرد و به جلال ما نخواهی رسید و لکه ننگ این ستم را نخواهی شست. رأی و نظر تو بی‌اعتبار و ناپایدار و زمان سلطنت تو اندک و جمعیت تو پریشان خواهد شد، آن‌گاه که هاتقی فریاد زند «الا لعنة الله على القوم الظالمين».

سپاس خداوندی را که آغاز ما را به سعادت و آمرزش و عاقبت ما را به شهادت رقم زد و از خداوند می‌خواهم که آنان را اجر جزیل عنایت فرماید و بر پاداش آنها بیفزاید. او خود بر ما نیکو خلیفه‌ای است و مهربان‌ترین مهربانان است و بر او توکل می‌کنیم.

ای خدا را آشناتر از همه‌ای که کفر از هیبت در واهمه



حضرت صبر از تو گوهر یافته

قامت عشق از تو زیور یافته

همچو کوهی بر زمین استاده‌ای

رکن عرشی کاین چنین استاده‌ای؟

باورم ناید در این ملک خدا

این همه تیر و تو تنها روی پا

بازگو با من تو ای دخت علی

حامل سر خدایی یا ولی؟

آن همه آسفتگی در پای عشق

تیر باران کردن سیمای عشق

خون حق را ریختن بر روی خاک

سینه خورشید دیدن چاک چاک

دختران آسمان را رخ کبود

کودکان کهکشان را همچو کبود

باز خندیدن به روی تیغ و تیر

کیستی روشن تر از ماه منیر؟

همرهی با کاروان خستگان

لب نهادن بر گلوی تشنگان
آب از اشک زلالت منفعل
خواب از راز و نیازت بس خجل
داد و بیداد از جفای ناکثان

« در اسارت اعتدال کهکشان» § مراد حضرت زینب ۳ است. §

کو اسارت؟ خصم تو در بند بود
هر کلامت صد هزاران پند بود
روز عاشورا که غیرت مرده بود
تیغ نامردان به عزت خورده بود
آن زمانی که خدای کربلا
یکه شد در آن زمین پر بلا
چون نگاهت در نگاهش اوفتاد
حیدر و زهرا به یادش اوفتاد
دست لبخندت پریشانی زدود
بر دل دریایی اش مستی فزود
گر نبودی تو کنار خیمه ها
پاسبان و رازدار کشته ها
شاه را کی خنده بر لب می رسید؟
جان او از قصه بر لب می رسید



ص: ۱۵۲

تو منایی، تو صفایی، زینبی
مرتضایی، زهره ای تو، یا نبی؟
وصف تو ناید به دنیای ادب

ذکر تو سری است از اسرار رب § از نگارنده. §

سخنان زینب، غرور و تبختر یزید را درهم شکسته و اعتبارش را به باد داده بود. دختر علی (ع) در اوج عزت و شرف و آزادی، فرهیختگان دنیا را آن چنان در هم کوبید که تا آخرین لحظه آفرینش، آرامشی در پی نداشت. سخنان برگرفته از روح نیرومند و پرصلابت شیرزن قهرمان کربلا اوج افتخار هستی و اعتبار تمامی آزادگان است.

روشنی صبح بدون شبی



ص: ۱۵۳

دیدن خورشید ذبیح از قفا

باز ستادن چو فلک روی پا!

جان تو گلخانه عشق خداست

جای چنان چون تو زنی کربلاست § شعر «عشق» جوشیده از دل ارادتمند و محب خاندان عصمت، شاعر گرانمایه جناب آقای علی موسوی گرمارودی است که در جلسه‌ای برایم نوشت و من نیز به نیابتش در این بخش از کتاب به محضر دختر گرامی علی ع اهدا کردم. §

امام باقر (ع) در مجلس یزید

امام باقر (ع) هم که در آن زمان چهار سال و چند ماه بیشتر از زندگانی‌اش نمی‌گذشت، در برخورد با تعدادی از درباریان دستگاه اموی که به یزید توصیه می‌کردند اسرای خاندان وحی را به قتل رساند از جای خود برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

«مشاوران تو برخلاف مشاوران فرعون رأی دادند؛ زیرا آنها در پاسخ فرعون درباره موسی و هارون گفتند: أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ . (اعراف: ۱۱۱)

او و برادرش را مهلت ده و فرستادگانی را به شهرها رهسپار کن تا جادوگران اجتماع کنند و پس از آنکه ساحران آمدند آنها را آزمایش کن. درحالی که اطرافیان تو به قتل ما اشاره کردند و این بی‌علت نیست». .
یزید علت را جویا شد و امام فرمود: «آنان زیرک و



ص: ۱۵۴

عاقل بودند و اینها فریفته و نادان هستند؛ زیرا کسی جز ناپاکان، پیامبران و فرزندان آنان را نمی‌کشد». .

یزید سرافکننده شد و دستور داد آنان را از مجلس بیرون ببرند § اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۷۰ § و سر مقدس امام حسین (ع) را در قصر آویزان کنند. § جلاء العیون، شبر، ج ۲، ص ۲۶۳ § خانه‌ای در نزدیکی قصر، محل استقرار خاندان نبوت شد. § ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۲۲ § یزید که نقشه‌های خود را خنثا و برنامه‌هایش را ملغای می‌دید، دستور داد تا خطیب مسجد جامع در اجتماع مردم از علی (ع) و حسین (ع) بد بگوید.

افشاگری امام سجاد (ع)

مسجد پر از جمعیت بود. خطیب متملق شام در وصف معاویه و یزید سخن گفت و تمامی فن و هنر خود را در اهانت به علی (ع) و حسین (ع) به کار گرفت.

حضرت زین العابدین (ع) که در مجلس حاضر بود، فریاد زد: «وای بر تو! خشنودی مخلوق را بر خشم خداوند ترجیح داده‌ای؟! عاقبت خود را در آتش خوب بنگر!»
آن‌گاه فرصت خواست تا از فراز منبر سخن گوید.



ص: ۱۵۵

یزید به وی اجازه نداد. اما پافشاری مردم چاره از او گرفته بود و امام بر منبر استقرار یافت و چنین گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ! أُعْطِينَا سِتًّا وَفُضِّلْنَا بِسَبْعٍ: أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّمَاخَةَ وَالْفَصَاحَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَفُضِّلْنَا بِأَنَّ مِنَّا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا وَمِنَّا الصَّدِيقَ وَمِنَّا الطَّيَّارَ وَمِنَّا أَسَدَ اللَّهِ وَ أَسَدَ رَسُولِهِ وَمِنَّا سَبَطًا هَذِهِ الْأُمَّةُ. مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِي وَنَسَبِي.

أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمَنِي، أَنَا ابْنُ زَمْرَمَ وَالصَّفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَا، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِنْ ائْتَرَرَ وَارْتَدَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِنْ ائْتَعَلَ وَاحْتَفَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِنْ طَافَ وَسَاعَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِنْ حَجَّ وَلَبَّى، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ عَلَيَّ الْبِرَاقَ فِي الْهَوَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أُسِيرَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَيْلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنتَهَى، أَنَا ابْنُ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أُوْحَى إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أُوْحَى، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُضِيَّ طَفَى أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ، حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ وَطَعَنَ



ص: ۱۵۶

بِرْمَحَيْنِ وَهَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ وَبَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَقَاتَلَ بِيَدَيْهِ وَحَنِينٍ وَلَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ النَّبِيِّينَ وَ قَامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَ يَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ وَ نُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ تَاجِ الْبَكَائِينَ وَ أَصْبِرِ الصَّابِرِينَ وَ أَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَيْلَ، الْمَنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ.

أَنَا ابْنُ الْمُخَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَقَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَالنَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ، وَأَفْخَرَ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ، وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ وَاسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَوَّلِ السَّابِقِينَ، وَقَاصِمِ الْمُعْتَدِينَ وَ مُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ، وَ سَهْمٍ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُتَنَافِقِينَ، وَ لِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ وَ نَاصِرِ دِينِ اللَّهِ وَ وِلِيِّ أَمْرِ اللَّهِ وَ بُسْتَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ عَيْبَةِ عِلْمِهِ، سَمَّحٍ، سَخِيٍّ، بَهِيٍّ، بُهْلُولُ زَكِيٍّ، أَبْطَحِيٍّ، رَضِيٍّ، مَقْدَامٍ، هَمَامٍ، صَابِرٍ، صَوَامٍ، مُهَذَّبٍ، قَوَامٍ، قَاطِعِ الْأَصْلَابِ وَ مُفَرِّقِ الْأَحْزَابِ، أَرْبَطُهُمْ عِنَانًا وَ أَتْبَتُهُمْ جَنَانًا، وَ أَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً وَ أَشَدَّهُمْ شَكِيمَةً، أَسَدٌ بَاسِلٌ يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا أزدَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ وَ قَرَبَتِ الْأَعِنَّةُ طَحْنَ الرَّحَى، وَ يَذْرُوهُمْ فِيهَا ذَرْوُ الرِّيحِ الْهَشِيمِ، لَيْثُ الْحِجَازِ وَ كَبْشُ الْعِرَاقِ، مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ حَيْفِيٌّ عَقَبِيٌّ بَدْرِيٌّ أُحْدِيٌّ شَجْرِيٌّ مُهَاجِرِيٌّ.



ص: ۱۵۷

مِنْ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا، وَمِنْ الْوَعَى لَيْثُهَا، وَارِثِ الْمَشْعَرَيْنِ وَ أَبُو السَّبْطَيْنِ: الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، ذَاكَ جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

ای مردم، خداوند ما را شش خصلت عطا فرموده است و بر هفت ویژگی برتری یافته ایم. علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت، و محبت در قلوب مؤمنان را به ما ارزانی داشت و ما را بر دیگران این گونه برتری داد که پیامبر بزرگ اسلام، صدیق علی (ع)، جعفر طیار، شیر رسول خدا حمزه، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) دو فرزندان بزرگ رسول خدا (ص) را از ما انتخاب کرد. در این خطبه شش علت برای برتری ذکر شده است. اما در نقل کامل بهایی، خصلت هفتم را حضرت مهدی ثبت کرده اند. نفس المهموم، ص ۴۵۰. هر کس که مرا شناخت و آنان که مرا نمی شناسند با معرفی پدرانم خود را به آنها می شناسانم.

ای مردم! من فرزند مکه و منا هستم. من فرزند زمزم و صفا هستم. من فرزند کسی هستم که حجرالاسود را با ردای خود حمل و بر جای خود نصب کرد. من فرزند بهترین طواف کنندگان هستم. من فرزند بهترین

حج گزاران و تلبیه گویان هستیم. من فرزند کسی هستم که بر براق سوار شد. من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجدالحرام به مسجدالاقصی رفت. من فرزند کسی هستم



ص: ۱۵۸

که جبرئیل او را به سدره‌المنتهی برد و به مقام قرب الهی و نزدیک‌ترین جایگاه به خدا رسید. من فرزند کسی هستم که با ملائکه آسمان نماز گزارد. من فرزند پیامبری هستم که خداوند بزرگ برایش وحی فرستاد. من فرزند محمد مصطفی (ص) و علی مرتضی (ع) هستم. فرزند کسی هستم که بینی گردن‌کشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند.

من پسر کسی هستم که در برابر پیامبر با دو شمشیر و دو نیزه می‌جنگید؛ دو بار هجرت و دو بار بیعت کرد و در بدر و حنین با کافران به مبارزه برخاست و به اندازه زدن یک پلک کفر نورزید. من فرزند صالح مؤمنان، وارث انبیا، از بین برنده مشرکان، امیر مسلمانان، فروغ جهادگران، زینت عبادت‌کنندگان و افتخار گریه‌کنندگان هستم.

من فرزند بردبارترین صابران، و بافضیلت‌ترین نمازگزاران از اهل بیت رسول خدا هستم. من فرزند کسی هستم که جبرئیل او را تأیید و میکائیل او را یاری کرد. من فرزند کسی هستم که حرم مسلمانان را پاسداری و با مارقین و ناکثین و قاسطین به نبرد پرداخت. من فرزند بهترین قریشم. من پسر کسی هستم که اولین ایمان آورنده به خدا و رسول او بود. من پسر اولین سبقت‌گیرنده در ایمان و شکننده کمر متجاوزان و از بین برنده مشرکانم.



ص: ۱۵۹

من فرزند کسی هستم که مانند تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت‌بندگان خدا و یاری‌کننده دین خدا و ولی امر او و بوستان حکمت الهی و حامل علم خدا بود.

او جوانمرد، سخاوتمند، نیکوکار، جامع خیرات، آقا، بزرگ، ابطحی، راضی به خواست خدا، پیشگام در مشکلات، صبور، همیشه روزه‌دار، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود.

او که رشته اصلاب دشمنان را از هم گسست و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید. او دارای قلبی ثابت و قدرتمند، اراده‌ای استوار و محکم و عزمی راسخ بود و مانند شیر شجاع وقتی نیزه‌ها به هم درمی‌آویخت آنها را خرد و پراکنده می‌ساخت. او شیر حجاز و بزرگ عراق از مکی و مدنی، حنفی، عقبی، بدری، احدی، شجری و مهاجری در بیعت شجره شرکت کرد و از مهاجران مکه به مدینه بود. است که در همه صحنه‌ها حضور داشت. او سید عرب و شیر میدان جنگ و وارث دو مشعر، پدر حسن (ع) و حسین (ع)، جدم علی بن ابی‌طالب (ع) است.

امام سجاد (ع) آن‌چنان با روحی سرشار از حماسه و عزت سخن می‌گفت که دستگاه اموی بیمناک شد و برای پرهیز از خشم مردم به مؤذن دستور داد که اذان بگوید تا امام سکوت کند.



ص: ۱۶۰

چون صدای مؤذن به تکبیر بلند شد، امام (ع) فرمود: «چیزی بزرگ‌تر از خداوند نیست».

چون مؤذن به یگانگی خدا شهادت داد، امام (ع) فرمود: «موی، پوست، گوشت و خونم به یکتاپرستی شهادت می‌دهد».

آن‌گاه که مؤذن بانگ زد: «اشهد ان محمداً رسول الله» امام (ع) خطاب به یزید فرمود: «این محمد که نامش برده شد جد من

است یا تو؟ اگر ادعا کنی که جد توست دروغگویی و کافر شوی و اگر جد من است، چرا خاندان او را از دم تیغ گذراندی؟» بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۷؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۱۳۲. با قدری اختصار، در قول دیگری آمده است که امام سجاده در ادامه خطبه خود فرموده است: «أنا ابنُ الحَسَنِ القَتِيلِ بِكربلا، أنا ابنُ عَلِيِّ المُرْتَضَى، أنا ابنُ مُحَمَّدِ المُضَيَّفِي، أنا ابنُ فاطِمَةَ الزَّهراءِ، أنا ابنُ خَدِيجَةَ الكُبْرَى، أنا ابنُ سِدْرَةَ المُنْتَهَى، أنا ابنُ شَجَرَةَ طُوبَى، أنا ابنُ المَرْمَلِ بالدَّماءِ، أنا ابنُ مَنْ بَكَى عَلَيْهِ الجِنَّ فِي الظُّلَماءِ، أنا ابنُ مَنْ نَاحَ عَلَيْهِ الطُّيُورُ فِي الهَواءِ.» نفس المهموم، ص ۴۵۱؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۵۴؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، صص ۶۹ - ۷۱. من فرزند حسین هستم که او را در کربلا کشتند، پسر علی مرتضی هستم. پسر محمد مصطفایم، من پسر فاطمه و خدیجه ام و... فرزند کسی هستم که در خون آغشته شد، فرزند کسی هستم که جنیان در ماتم او گریستند، من فرزند کسی هستم که پرندگان در عزایش شیون کردند. §

سخنان روشنگرانه امام موجی از نفرت و خشم را در طبقات مردم به وجود آورد. صدای ضجه و شیون اهالی شام حکومت اموی را درمانده کرد. یزید به خوبی دریافته



ص: ۱۶۱

بود که علی رغم آن همه توجه و رسیدگی به مردم شام § معاویه به یزید گفته بود که آنان را همچون دو چشم خویش و از خواص خود قرار ده. اخبار الطوال، ص ۲۷۴. امنیت و ثبات سلطنت او هم اکنون از سوی آنان در معرض خطر جدی است. از این رو چاره‌ای نیافت جز اینکه اجازه دهد خاندان پیامبر برای شهدای کربلا به عزاداری بپردازند. با آغاز عزاداری برای شهدای کربلا، گریه و شیون به مؤثرترین ابزار برای استیضاح دستگاه جابر اموی تبدیل شد. عاشورا طناب دار سلطنت ظلم، و کربلا تیر خلاص استکبار یزیدی شده بود. گروه گروه مردم شام با اهل بیت به عزادای و همدردی می پرداختند و کار آن چنان بالا گرفت که یزید هم از عیدالله بیزاری می جست و به خاندان امام حسین (ع) ادای احترام می کرد.

روزی از امام سجاده (ع) عذرخواهی کرد و گفت: «آنچه گذشت به عهده فرزند مرجانه است. لعنت خدا بر پسر مرجانه! اگر حسین (ع) با من مواجه می شد، هر چه می خواست انجام می دادم و با تمام قدرت از کشته شدنش جلوگیری می کردم؛ حتی اگر به هلاکت بعضی از فرزندانم می انجامید. اما آنچه اتفاق افتاد و دیدی، قضای الهی بود. حال هر احتیاجی دارید بنویسید تا انجام دهم.» § حیاة الامام زین العابدین، ص ۱۷۹. §



ص: ۱۶۲

امام درخواست کرد تا سر پدر بزرگوارش را تحویل دهند که یزید امتناع کرد. اما فشار افکار عمومی کار را به جایی رساند که به قول طبری، یزید بر سر سفره غذا نمی نشست، مگر اینکه علی بن حسین (ع) را فرا می خواند و او را بر سر همان سفره می نشاند § تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳۳؛ البته تغییر رفتار یزید فریبی بیش نبود و او و مشاوران نیرنگ بازش شرایط را تحلیل کرده و زمان را مقتضای چنین برخوردهای منافقانه‌ای می دانستند. و گرنه در پشت پرده، حقیقت اندیشه امویان غیر از آنچه بود که مردم مشاهده می کردند. یزید هر دو عراق، (کوفه و بصره)، را در حوزه قلمرو عیدالله قرار داد § معجم البلدان، ج ۴، ص ۹۳. و یک میلیون درهم پاداش برای وی فرستاد و در جواب بی وفایی مردم کوفه نسبت به امام حسین (ع) و خلق ماجرای کربلا دستور داد عیدالله به میزان صد درصد بر پاداش و هدایای مردم کوفه بیفزاید و با همین عطایای یزید بود که عیدالله دو

کاخ سرخ و سفید ساخت تا زمستان‌ها را در قصر حمراء و تابستان را در قصر بیضا بگذرانند. به هر حال هیچ‌گونه آثاری از ندامت و تغییر رویه در زندگی خفت‌بار او ثبت نشده است.



ص: ۱۶۳

درخواست امام زین العابدین (ع)

یزید که حضور اهل بیت پیامبر را برای حکومت خود خطری بزرگ می‌دانست، مترصد بود تا در فرصتی مناسب آنها را به جایی غیر از شام اعزام کند که این فرصت با طرح سه درخواست از سوی امام زین العابدین (ع) به دست آمد. امام (ع) فرمود: «اول آنکه یک بار دیگر می‌خواهم رخسار پدرم را ببینم. دوم آنکه دستور دهی هرچه از ما به غارت برده‌اند، بازگردانند. سوم آنکه اگر تصمیمی به قتل من گرفته‌ای فردی مورد اعتماد را با این زنان همراه کن تا آنها را به حرم پیامبر (ص) بازگردانند.»

یزید پاسخ داد، خواسته اول تو هرگز برآورده نخواهد شد. درخواست دوم را به چندین برابر جبران می‌کنم و در مورد سوم جز تو کسی همراه زنان نخواهد بود.

امام (ع) فرمود: «اموال را نمی‌خواهیم و بر تو ارزانی باد. آنچه از ما غارت شده است، بازگردان؛ زیرا در میان آنها مقنعه، گردنبند و پیراهن مادرمان فاطمه (علیها السلام) قرار دارد.»

یزید فرمان داد آنها را بازگردانند و دویست دینار نیز به آنها افزود و اسیران اهل بیت را به سوی مدینه باز گرداند.



ص: ۱۶۴

امام (ع) آن دینارها را به مستمندان شام بخشید. §الملهوف، ص ۸۲؛ قمقام، زخار، ص ۵۷۹، با اندکی اختلاف. §هنگام حرکت، یزید، مقداری وسایل را به همراه کاروان فرستاد و به ام کلثوم گفت: «اینها در قبال مصایبی است که بر شما وارد شد»

ام کلثوم فریاد زد: «چقدر تو بی‌حیا و بی‌شرمی! برادرم حسین (ع) و اهل بیت او را کشته‌ای و به ما مال و منال می‌دهی؟! »

هرگز این اموال را نمی‌پذیریم» §بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۷.

حرکت از شام

پس از هفت روز حضور تلخ و جانکاه، نعمان بن بشیر §سلف عبیدالله بن زیاد در کوفه بود که پس از هلاکت یزید مردم را به بیعت با عبدالله بن زبیر دعوت کرد. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۴۹۶، به فرمان یزید، وسایل سفر اهل بیت را فراهم، و آنان را همراه با فردی امین به سوی مدینه روانه کرد. §قمقام، زخار، ص ۵۷۹. در مسیر راه هر جا که کاروان فرود می‌آمد آن مأموران از خاندان رسالت فاصله می‌گرفتند و تا رسیدن به مدینه این روش ادامه داشت. §وقعة الطوف، ص ۳۷۲



ص: ۱۶۵

درباره اربعین و بازگشت خاندان پیامبر به کربلا در میان مورخان اختلاف است. بسیاری از آنها در کتاب‌های خود هیچ‌گونه اشاره‌ای به آمدن بازماندگان کاروان حسینی به کربلا نداشته‌اند که از جمله آنها می‌توان به ابن اثیر، طبری، بلاذری، نویری، ابن حجر، ابن اعثم کوفی اشاره کرد و گروهی نیز به عزاداری اهل بیت در کربلا اشاره کرده‌اند؛ مانند ابی مخنف، ابن نماحلی، جعفر النقدی، محسن الامین، سید بن طاووس.

در مجموع در مورد اربعین چهار احتمال وجود دارد:

۱. در سال ۶۱ ه. ق پس از مراجعت از شام، اهل بیت امام حسین (ع) در روز بیستم صفر به کربلا وارد شدند و به سوگواری پرداختند.

۲. اهل بیت پیامبر در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱،



ص: ۱۶۶

قبل از رفتن به شام از کربلا عبور کردند و بر مزار شهدا به عزاداری پرداختند. § ناسخ التواریخ، احوالات امام حسین، ج ۳، ص ۱۷۶. این احتمال بسیار ضعیف به نظر می‌رسد.

۳. اهل بیت رسول خدا در سال ۶۲، یک سال بعد از واقعه کربلا، در بیستم ماه صفر به کربلا آمده باشند.

۴. اهل بیت پیامبر بعد از بازگشت به مدینه به کربلا رفته باشند که در این صورت تعیین روز اربعین به عنوان روز رسیدن آنها به کربلا منتفی است. اما آنچه مسلم است خاندان رسالت به زیارت قبور شهدای بزرگ کربلا رفتند و تا سه روز به عزاداری پرداختند و به قول سید بن طاووس، ماتم‌های جگرخراش برپا داشتند. § الملهوف، ص ۸۲. هنوز هم می‌توان صدای سکینه را از کنار قبر پدر شنید که می‌گفت:

أَلَا يَا كَرْبَلَا نُودِعُكَ جِسْمًا

ای کربلا، بدنی را در تو به ودیعه گذاشته‌ایم که بدون غسل و کفن مدفون شد.

ای کربلا، کسی را به یادگار در تو قرار دادیم که روح احمد (ص) و وصی اوست.

همچنین آمده است چون کاروان به کربلا رسید،



ص: ۱۶۷

جابر بن عبدالله انصاری § از صحابه رسول خدا بود که در هیجده غزوه جنگید و در صفین نیز از یاران علی ع بود. وی در سال‌های پایانی عمر نابینا شد. الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۱۹. § را دیدند که با تعدادی از بنی هاشم برای زیارت شهدا به کربلا آمده است. چون یکدیگر را ملاقات کردند، به شدت گریستند و زنان روستاهای مجاور نیز به آنها پیوستند. § الملهوف، ص

۸۲. § آن‌گاه زینب کبرا درحالی که زنان اطرافش را گرفته بودند با صوتی حزین که جان‌ها را می‌گذاخت به امام سلام داد:

أَلَسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَاءِ الْحُسَيْنِ وَ أَنَاخَتْ بِرَحْلِهِ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُمُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتُمُ الْمُلْحِدِينَ وَ عَبَدْتُمُ اللَّهَ حَتَّى آتَاكُمْ الْيَقِينَ.

فرصت و کلام ما به پایان رسید و قصدمان این بود که به مهر و ارادتش بیاویزیم که حسین زنده همه روزگاران است و

عاشورا انگیزه بقا و حیات بندگان. حزن بزرگ آل محمد (ص) از واقعه جانسوز عاشورا، عزای بی پایان همه آزادگان و حماسه بی کران کربلا، نیاز بشریت در همه جا و همیشه آفرینش است. انسانیت، شرف، آزادگی، ایثار و جوانمردی بدون حسین هرگز به معنا نمی نشیند که او نه



ص: ۱۶۸

تنها خون خداست که رکن راه و باعث مهر و گل سرسبد آفرینش پروردگار است.

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ وَ عَلَی الْاَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِكَ وَ اَنَاخَتْ بِرَحْلِكَ عَلَیْكُمْ مِنْنِی سَلَامٌ اللهُ اَبَدًا مَا بَقِیْتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی اَوْلَادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی اَصْحَابِ الْحُسَیْنِ.



درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِاَمْوَالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور

و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۰۵۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و

لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز

به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف

توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰

۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا

کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده

بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد

داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری:

مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتمّاً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

